

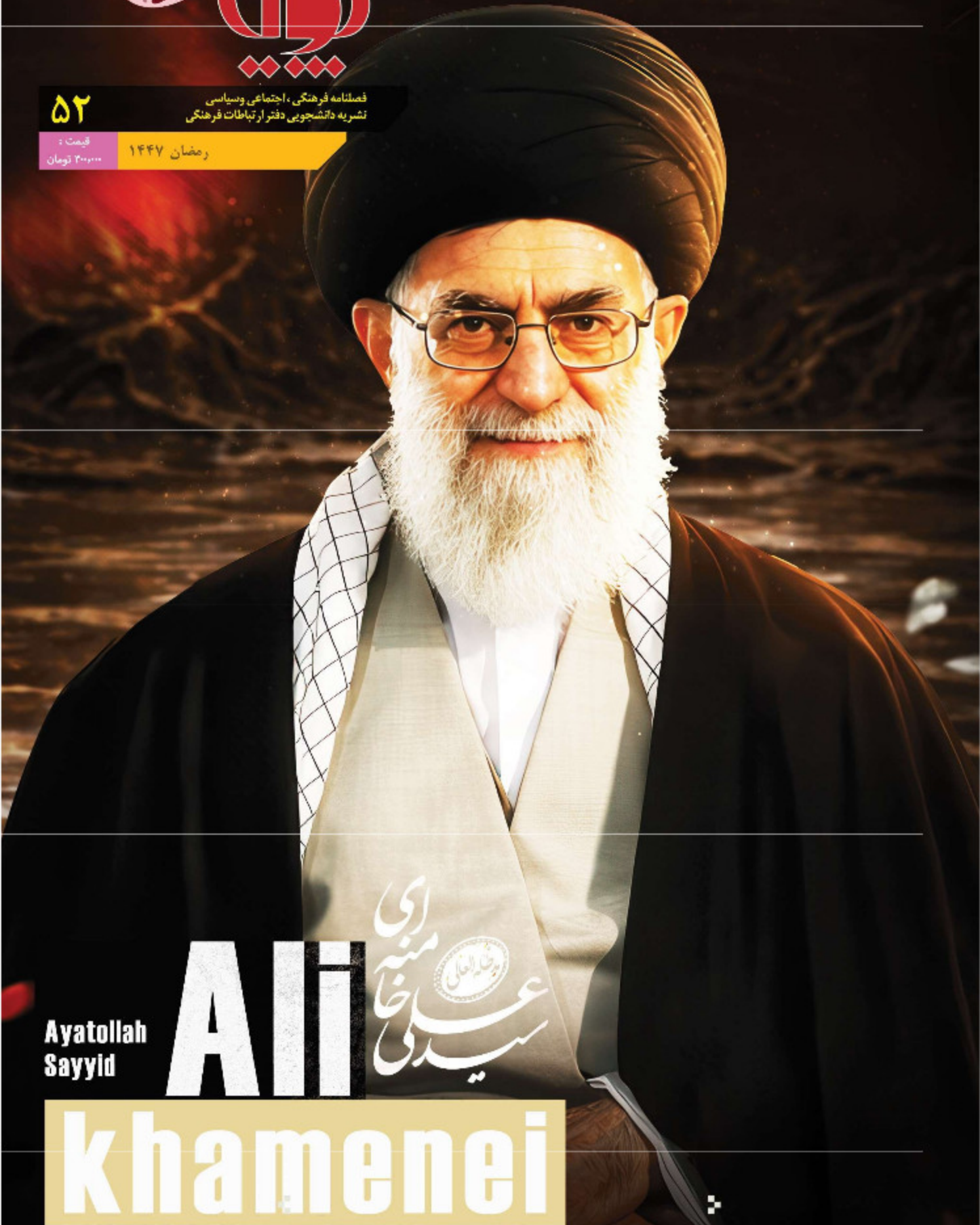


۵۲

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی
نشریه دانشجویی دفتر ارتباطات فرهنگی

قیمت :
۳۰۰۰۰۰ تومان

رمضان ۱۴۴۷



Ayatollah
Sayyid

Ali

سید علی خامنه‌ای

khamenei

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فصل نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

شماره پنجاه و دوم

نشریه دانشجویی، دفتر ارتباطات فرهنگی

ویژه تهدید دشمن، تدبیر ولی

زمستان ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: مجتبی مصباح

مدیر مسئول: سید احمد رهنمایی

زیر نظر شورای سردبیری

همکاران این شماره:

آیت الله محمود رجعی

حجت الاسلام دکتر سید احمد رهنمایی

حجت الاسلام دکتر مهدی ابوطالبی

حجت الاسلام دکتر محمدرضا اسدی

حجت الاسلام دکتر علی مصباح

حجت الاسلام دکتر محمدجواد قاسمی

حجت الاسلام دکتر جواد سلیمانی امیری

حجت الاسلام دکتر غلامرضا پرهیزگار

دکتر سیدحسین شرف الدین

حجت الاسلام دکتر مهدی خطیبی

حجت الاسلام دکتر حسن غفاری فر

حجت الاسلام دکتر حسین بحرینی

حجت الاسلام دکتر سید محمدصادق موسوی

حجت الاسلام دکتر مهدی مشکی باف مقدم

اکبر پوست چیان

طراحی: محمد عمونی اصل

حروف نگار و امور مشترکین: حسین شیرغلامی

ویراستار: مریم احمدی شیروان

نشانی: قم/ خیابان امام (ره) چهارراه غفاری / خیابان ایستگاه / کوچه

بوعلی / کوچه ۱۷ / پلاک ۲۷

صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۴۶

تلفکس: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۵۹۷



رئوس مطالب

- ◀ سخن اول: تهدید دشمن تدبیر ولی
- ◀ سازه صیانت در نهج البلاغه؛ معماری دفاع میهنی بر ستون عدالت و تقوا
- ◀ دکترین دفاع در اندیشه امام خمینی (ره)
- ◀ معادله قدرت در دنیای سلطه
- ◀ عقلانیت پیش‌برنده در مواجهه با نظم مسلط جهانی
- ◀ نفاق؛ راهبرد نوین نبرد تمدنی و دفاع شناختی
- ◀ انقلاب اسلامی و منطق دفاع تمدنی؛ بازخوانی نبرد هویتی با رنسانس
- ◀ امید الهی؛ راهبرد پایداری در نبرد آینده
- ◀ پایداری بر عهد الهی
- ◀ نبرد بر سر هویت؛ بنیان‌های فرهنگی یک مقاومت تمدنی
- ◀ «وَلَا تَعْتَدُوا»؛ مرز دفاع در جنگ استعمار
- ◀ حکمرانی اقتصادی؛ فراتر از تکنیک، در گروهی شرافت
- ◀ روش‌شناسی تاریخ در نبرد شناختی استعماری
- ◀ آسیب‌شناسی بستر اجتماعی در نبرد نوین
- ◀ بحران‌های درهم‌تنیده، تحلیل هویت انقلابی و پدافند ملی
- ◀ معماری نوین جنگ: دلار و اقتصاد در خط مقدم
- ◀ مردم، نقطه کانونی در معادله قدرت و بقا
- ◀ مدیریت هوشمند جنگ ترکیبی؛ آرایش نوین دفاع
- ◀ گسست معیشت، پیوست دشمن
- ◀ ایمان؛ سنگر مصونیت در جنگ اقتصادی
- ◀ فتنه ۱۴۰۴؛ آناتومی یک کودتای ادراکی-ترکیبی
- ◀ تکفیر؛ پیاده‌نظام طرح‌های ژئوپلیتیک استعمار نوین
- ◀ کلام آخر

فرهنگ پویا در ویرایش کوتاه کردن مطالب آزاد است. آثار مندرج در نشریه بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست. این نشریه از داخل و خارج کشور مشترک می‌پذیرد. نقل و اقتباس از مطالب نشریه فقط با ذکر مأخذ مجاز است. مطالب ارسال شده به تحریریه پویا بازگردانده نمی‌شود.



سخن اول:

تهدید دشمن تدبیر ولی



می شود تا چراغ ایمان و امید مردم را خاموش کند. تردید و تهدید، پیش از آنکه شمشیری بر هوا باشند، حربه‌هایی هستند که در خاموشی نفوذ می‌کنند و چنانچه بی‌پاسخ بمانند، پایه‌های مستحکم امت را می‌لرزاند و ریشه‌های جامعه را می‌خشکانند.

اما هرگاه دشمن نقشه‌ای می‌چیند، تدبیری نیز در پس پرده خنثی‌سازی نقشه دشمن به کار می‌آید. این تدبیر، زاده عقل تنها نیست؛ آمیزه‌ای است از تجربه‌ی سالیان رهبری ولایی، آینده‌بینی، آرامش در برابر توفان‌های سهمگین ویرانگر و دلسوزی برای مردمی که نگاهشان به چراغ راهنمای او دوخته شده است. ولی امر امت چون دیده‌بانی بیدار، نشانه‌های حرکات مرموزانه دشمن مکار را زودتر از دیگران می‌بیند؛ او پیش از آنکه دشمن شمشیرش را از نیام بکشد، آهنگ گام‌های دشمن را بازشناخته است. از همین روست که گاه یک سخن او، بسان شمشیری سهمگین بر اندام دشمن سرسخت فرود می‌آید و هم‌زمان همچون نسیم بهاری آرام‌بخش روح و روان امت و التیام‌بخش رنج و آلام جامعه می‌باشد و در حین کارزار با دشمن، سیل آسا آتش فتنه را خاموش می‌کند و دشمن را از کرده‌اش پشیمان می‌سازد.

در هنگامه‌ای که افکار پریشان می‌شود و خبرهای ناهمگون، ذهن‌ها را آشفته می‌سازد، تدبیر ولی امر همچون رشته‌ای نازک اما مستحکم و استوار، دل‌ها را به هم پیوند می‌زند و وجدان خفته را بیدار کرده، با صدایی رسا به امت پیام می‌دهد که آرام باشید، راه روشن است و خدا با من است تا راه درست را به ما بنماید و آرامش پایدار را بر ما حکمفرما گرداند. این تدابیر بزرگ‌ترین خنثی‌کننده تهدید دشمن است؛ زیرا هیچ

کار دشمن همین است که همواره با ابزارهای گوناگون و با انواع ترفندها همچون جنگ شناختی، شبهه‌سازی و شبهه افکنی و نفوذ، جامعه را مورد تهدید قرار دهد و روح امید را تضعیف کند و سد مقاومت مردمی را بشکند. از دشمن مکار و ستمگر انتظاری بیش از این نمی‌رود، لیکن جامعه‌ای که رهبری حکیم و آگاه دارد، قادر است دشمن را زمین‌گیر کند و ترفندهای او را نقش بر آب نماید و فتنه‌های او را به خودش برگرداند و تهدیدات او را به فرصت‌های شایسته مبدل سازد. تدابیر ولی امر جامعه بر پایه شناخت دقیق اوضاع و شرایط جاری، آینده‌نگری، بصیرت-دهی، حفظ آرامش عمومی و هدایت نیروهای مؤمن در راستای ایجاد و حفظ مقاومت فعال صورت می‌پذیرد. به همین دلیل دشمن در برابر این هدایت‌های الهی ولی امر دچار سردرگمی راهبردی می‌شود. ایجاد وحدت، تقویت باورهای هویتی و جلوگیری از خطاهای محاسباتی داخلی در مواجهه با تهدیدها نقش کلیدی مقام ولایت به شمار می‌رود. چنین نقش فاخری موجب می‌گردد طرح‌های دشمن، هر اندازه هم مرموز و پیچیده باشد، به نتیجه نرسد.

شرایط و اوضاع جاری انقلاب اسلامی از آغاز تا کنون گواه است هرگاه جامعه از رهنمودهای ولی امر خود تبعیت کرده است، تهدیدهای دشمن فرو ریخته و امنیت و پیشرفت حاصل شده است. از صدر اسلام تا کنون نمونه‌های تاریخی فراوانی از این حقیقت قابل مشاهده است. در هر عصر، هنگامی که سایه‌های تردید بر افق جامعه گسترده می‌شود، نخستین نشانه تهدید، در لرزش دل‌ها و اضطراب نگاه‌ها پدیدار می‌گردد. دشمن همیشه از راه آشکار نمی‌آید؛ گاه در هیاهوی خبرهای ضد و نقیض خود را پنهان می‌کند، گاه در لباس دوست ظاهر می‌گردد و گاه از در ایجاد تردید و یأس وارد

شماره از نشریه بر آن شدند تا با اشاره به ترفندهای دشمن، راهبردهای برگرفته از تدابیر ملهمانه و الهام بخش ولی امر را در مدیریت هوشمند جنگ ترکیبی به تصویر بکشانند. با چنین تدابیری است که بیش از پیش روح امید و مقاومت پاینده خواهد ماند و سایه شوم یأس و هراس بر دل و جان دشمن افکنده خواهد شد.

دشمنی بر قومی که دل‌هایشان جمع باشد و گوش و نگاهشان به بیان ولی امر دوخته شود چیره نخواهد شد. دشمن چشم به لرزش‌ها و لغزش‌ها دارد و نه به نیرزه‌ها و شمشیرها. هنگامی که این لرزش‌ها در سایه تدبیر ولی امر به آرامش و اطمینان تبدیل می‌شود و از لغزیدن جامعه در گرداب دشمن پیشگیری به عمل می‌آورد، تهدیدات دشمن، پیش از آغاز، یکی پس از دیگری ناکام می‌ماند.

تاریخ بارها نشان داده است که جامعه، هرگاه در بزنگاه‌ها به هدایت ولی امر گوش سپرده، پیچیده‌ترین توطئه‌ها همچون رنجی گذرا از برابرش گذشته و آثارش محو گردیده است و جایش را به امید و نشاط سپرده است. همراهی امت با امام ستون‌های اطمینان را استوار می‌سازد و امید را در دل‌ها زنده نگه می‌دارد. تدبیر ولی امر، تنها مدیریت رویدادها نیست؛ هنر تبدیل رویداد به فرصت است. دشمن می‌خواهد بترساند، اما ولی جامعه با آرامش خود، ترس را به بیداری بدل می‌کند و تهدید را به اطمینان قلوب.

دشمن می‌آید تا تفرقه بیفکند، تا ذهن‌ها را در تاریکی نگاه دارد، اما تدبیر ولی امر، چون خورشیدی فروزان بصیرت می‌افزاید و چون چراغی فروزنده برفراز جمع، همگان را به نور رهنمون می‌کند. تهدید دشمن پوشالی و گذراست، اما تدبیر ولی امر، چون ریشه در ایمان و آگاهی دارد، مستحکم و ماندگار خواهد بود. چنین است که جامعه، بارها و بارها از موج‌های خروشان فتنه گذشته و به ساحل امنیت و آرامش رسیده است؛ نه به دلیل نبود تهدید، بلکه به سبب وجود نگاهی که تهدید را می‌بیند، می‌شناسد، و به هنگام بایسته و شایسته، آن را به فرصتی برای رشد و استقامت بدل می‌سازد. همراهان روشن ضمیر فرهنگ پویا در این

سازه صیانت در نهج البلاغه؛ معماری دفاع میهنی بر ستون عدالت و تقوا

منطق امیرالمؤمنین (ع) در حراست از حریم امت: چگونه سلامت درونی، سپر دفاعی جامعه می‌شود؟





و مراقبت) باز بماند، دشمن ابتکار عمل را می‌گیرد و جامعه در موضع انفعال دائمی قرار می‌گیرد.

در همان خطبه، امام(ع) با لحنی تند، رخوت عمومی و پراکندگی اراده را منشأ باز شدن راه ضربه می‌داند. نسبت این سخن با مسئله «تهاجم قدرت‌های بیرونی» روشن است: نهج البلاغه در کنار فضیلت‌های فردی، از «سیاست صیانت» سخن می‌گوید؛ صیانتی که از فرهنگ عمومی، سامان تصمیم، و آمادگی دفاعی جدا نیست. با این حال، نهج البلاغه صیانت از حریم را تنها در آمادگی نظامی نمی‌بیند؛ بلکه تأکید می‌کند که اگر جامعه از درون فرسوده شود، آمادگی بیرونی نیز به تدریج کارایی خود را از دست می‌دهد. این فرسایش درونی، ابتدا از بی‌عدالتی اقتصادی آغاز می‌شود.

بیت‌المال پاک؛ سپر نامرئی اعتماد ملت

نهج البلاغه بارها نشان می‌دهد که نفوذپذیری جامعه، فقط از مسیر ضعف نظامی نیست؛ گاهی از مسیر بی‌عدالتی اقتصادی و خوردن بیت‌المال است که اعتماد عمومی فرو می‌ریزد و جامعه به چندپاره‌گی می‌رسد؛ و این دقیقاً همان وضعیتی است که هر نیروی مهاجم یا سلطه‌گر برای آن سرمایه‌گذاری می‌کند: شکاف طبقاتی، تحقیر محرومان، خریدن نخبگان و تبدیل عدالت به شعار.

امام(ع) در خطبه ۱۵ (در سیاست اقتصادی، بازگرداندن اموال تاراج‌شده بیت‌المال) موضعی می‌گیرد که هم «اقتصاد سیاسی» است و هم «سیاست امنیت اجتماعی»: «وَاللّٰهُ لَيُوجِدُنَّ قَدْرَ تَزْوِجٍ بِهٖ النِّسَاءُ وَمَلِكٌ بِهٖ الْاِمَاءُ لِيُرِدَّ دَبْتَهُ...» (نهج البلاغه، خطبه

پویا: نهج البلاغه کتاب توصیه‌های اخلاقی منفصل از واقعیت نیست؛ متنی است که در متن بحران‌های سیاسی، کشاکش قدرت، جنگ‌های داخلی و تهدیدهای بیرونی شکل گرفته و زبانش، زبان ساختن جامعه و حراست از کرامت عمومی است. در کلام امیرالمؤمنین علی(ع) صیانت از حریم امت، تنها با شور حماسی محقق نمی‌شود: عدالت بی‌تعارف در بیت‌المال، پالایش نخبگان قضایی و اداری، مهار نفوذ فریب و شایعه، و انضباط اخلاقی نیروهای میدان، هم‌سنگ صف‌آرایی نظامی‌اند. اگر جامعه‌ای از درون فرسوده شود، غلبه بیرونی ساده‌تر می‌شود؛ و اگر در میدان دفاع، تعدی جای حق بنشیند، همان دفاع نیز به نقطه ضعف مشروعیت بدل می‌گردد. این یادداشت، با تکیه بر خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه، صورت‌بندی این منطق را پی می‌گیرد.

کرامت حریم؛ زخم عادت، زنجیر ذلت

یکی از گزاره‌های کلیدی نهج البلاغه در باب نسبت جامعه با تهدید بیرونی، هشدار درباره «عادت‌پذیری» نسبت به تهاجم و تحقیر است؛ جامعه‌ای که از مرز غیرت عمومی عقب‌نشینی کند، به تدریج به ذلت خو می‌گیرد. امام(ع) در خطبه ۲۷ (الجهاد) جمله‌ای بنیادین دارد که به‌مثابه یک قانون اجتماعی تکرار می‌شود: «وَاللّٰهُ مَا عَزِيَّ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ اِلَّا ذَلُّوا» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

ترجمه دقیق این عبارت در متن‌های فارسی رایج چنین است: هیچ قومی در خانه و حریم خود مورد تاخت‌وتاز قرار نگیرد مگر آن‌که خوار شد. نکته امام(ع) صرفاً توصیه به جنگ طلبی نیست؛ هشدار به «از دست رفتن هیبت اجتماعی» است، یعنی وقتی جامعه از پیش‌دستی در دفع خطر (یا دست‌کم از آمادگی

می شود و او همه را صواب می شمارد: «تَرِدُ عَلَيَّ أَحَدَهُمُ الْقِضِيَّةَ فِي حِكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيُحْكِمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ... ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقِضِيَّةَ بَعِيثِنَهَا عَلَيَّ غَيْرَهُ فَيُحْكِمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ... ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقِضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ... فَيُصَوِّبُ أَرَآءَهُمْ جَمِيعًا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) در ادامه، این کژراهه را با معیار توحید و وحدت منبع می سنجد و می پرسد چگونه ممکن است با «خدای واحد، پیامبر واحد و کتاب واحد» این پراکندگی در حکم، مشروع شمرده شود: «وَ إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ أَفَأَمْرَهُمُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاَهُمْ عِنْدَهُ فِعْصُوهُ!» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸)

در همین خطبه، امام (ع) ریشه مسئله را تا مرز یک دعوی بنیادین بالا می برد: آیا دین ناقص بوده که محتاج تکمیل آرای آنان باشد؟ یا آنان شریک خدا شده اند که حق «گفتن» داشته باشند و بر خدا «رضا دادن» لازم آید؟ یا دین کامل نازل شده و پیامبر (ص) در ابلاغش کوتاهی کرده است؟ سپس برای بستن راه این توهم، به نص قرآن استشهاد می کند که کتاب الهی دچار فروگذاری نیست و اختلاف درونی ندارد: «وَ إِلَهُ سَبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» و نیز: «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْجِدُوا فِيهِ اِخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸)

برآیند این بیان آن است که «تحریف معیار» همیشه به صورت دست کاری لفظی آیات رخ نمی دهد؛ گاهی در سطح اجتماعی، بان نشانند رأی پراکنده به جای حکم کتاب اتفاق می افتد: تعدد داوری ها در یک امر واحد، وقتی به رسمیت شناخته شود، آینه ی حقیقت را غبارآلود می کند و راه را برای مصادره حقایق به سود صاحبان قدرت و سلیقه باز می گذارد. از همین رو، خطبه ۱۸ یک هشدار راهبردی هم هست: اگر مرجعیت فهم و حکم از مدار کتاب واحد خارج شود و معیارها در

۱۵) مضمون روشن است: اگر مال عمومی را حتی خرج ازدواج ها و خرید کنیزان کرده باشند، بازگردانده می شود؛ زیرا مشروعیت نظم اجتماعی به عدالت در مال مشترک گره خورده است. و جمله بعدی، کلید فهم «کارکرد دفاعی عدالت» است: «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ بَعِيَّةً، وَمِنْ ضَاقِ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵)

در قاموس امیرالمؤمنین (ع)، عدالت فقط یک فضیلت فردی نیست؛ گشایش اجتماعی است. جامعه ای که عدالت را برتابد، ظرفیت تحمل فشارها و بحران ها را پیدا می کند اما اگر عدالت بر گروهی سنگین بیاید، ظلم برای همان ها سنگین تر و ویرانگرتر خواهد بود. در منطق حکمرانی علوی، «حفظ پشت جبهه» با پاک سازی اقتصاد عمومی آغاز می شود؛ چون جامعه ای که بیت المالش تاراج می شود، دیر یا زود اراده اش شکسته می شود.

اما سلامت جامعه تنها به سلامت اقتصادی محدود نمی شود؛ اگر مرجعیت فکری و داوری قضایی نیز دچار تشتت و انحراف گردد، جامعه در میدان ادراک و اعتماد، پیش از میدان سخت، شکست می خورد.

تحریف معیار؛ غبار روایت بر آینه ها

تهدید بیرونی همیشه از در شمشیر وارد نمی شود؛ گاه پیش از آن، میزان فهم و مرجع داوری را می رباید و جامعه را در مه تردید و چندصدایی بی ضابطه سرگردان می کند. نهج البلاغه این رخنه را با یک نمونه روشن نشان می دهد: وقتی «اهل رأی» در جایگاه حکم می نشینند، یک مسئله واحد نزدیکی می رود و او به رأی خود حکم می کند، همان مسئله نزد دیگری می رود و حکم خلاف صادر می شود؛ سپس همه این داوری های متناقض به محضر همان امام / رئیس منصوب کننده برده



مَنْ رَأَيْهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ»، و چون در تار شبیهات افتد، همچون گرفتار تار عنکبوت می ماند: «فَهُوَ مَنْ لَبَسَ الْبُشْبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسِجِ الْعِنْكَبُوتِ». امام (ع) پیامد چنین قضاوتی را هم صرفاً «لغزش فردی» نمی داند؛ از فریاد خون‌ها و میراث‌ها در اثر جور قضا سخن می گوید: «تَبْرُخُ مَنْ جَوْرَ قِضَائِهِ الدِّمَاءِ، وَ تَعِجُ مِنْهُ الْإِمْوَارِثُ». بدین سان، مسئله فقط سقوط اخلاقی یک قاضی نیست؛ رخنه‌ای است در دروازه حکم که اگر گشوده بماند، هم حق‌ها پایمال می شود و هم جامعه به بی اعتمادی و سستی می افتد؛ و در چنین بستری، راه‌های اثرگذاری بیرونی، از مجرای دست‌کاری داورى‌ها و خریدن حکم هموارتر می گردد. نفوذ و فرسایش درونی، به تدریج به صفوف نیروهای مدافع نیز سرایت می کند. امیرالمؤمنین (ع) در اخلاق میدان، بر این نکته تأکید دارد که دفاع مسئولانه، نیازمند انضباط و ثبات درونی رزمنده است.

ثبات صف؛ دندان بر آهن هراس

نهج البلاغه اخلاق میدان را نیز دقیق می سازد: ثبات، کنترل هیجان، و پیوند اراده با توکل. در خطبه ۱۱ (در جنگ جمل، هنگام دادن پرچم به محمد حنفیه) امام (ع) به جای توصیه‌های کلی، دستورالعمل‌های «عملیاتی و روانی» می دهد؛ عباراتی که در ادبیات جنگی شیعی ماندگار شده است: «تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُولُ عِضُّ عَلِيِّ نَاجِدِكَ، أَعَزَّ اللَّهُ جَمْعِيَّتِكَ...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱) در این گفتار، میدان نبرد فقط عرصه ضربه زدن نیست؛ عرصه «ثبات شخصیت رزمنده» است: «اگر کوه‌ها از جا کنده شدند تو ثابت بمان»؛ «دندان برهم بفشار» (کنترل ترس و هیجان)؛ «سر خود را به خدا عاریت بده» (تسلیم هدف و جان در راه حق). این اخلاق میدان، در نسبت با محور

بازار رأی‌های متناقض دست‌به‌دست گردد، جامعه پیش از آنکه در میدان سخت فرسوده شود، در میدان ادراک و اعتماد از پامی افتد و شناخت دوست از دشمن در مه روایت‌های آشفته دشوار می شود. این تشتت در معیارها، هنگامی که به عرصه عمل و قضاوت کشیده می شود، به بحرانی عمیق‌تر بدل می گردد؛ جایی که قاضی نااهل، امنیت حقوقی و اعتماد عمومی را از بین می برد.

قاضی نااهل؛ رخنه از دروازه حکم

یکی از ژرف‌ترین شکاف‌هایی که از آن، نظم اجتماعی آرام آرام فرومی ریزد، شکاف حکم و قضاست؛ زیرا اگر داورى از مدار علم و عدالت بیرون رود، امنیت حقوقی از دست می رود و اعتماد عمومی که سرمایه تاب‌آوری جامعه در روزهای سخت است، فرسوده می شود. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۷ (در وصف کسی که برای حکم میان امت پیش می آید و اهل آن نیست) تصویری تند و دقیق از این خطر می دهد: نخست از کسی یاد می کند که «به حال خود وا گذاشته شده» و با «کلام بدعت» و «دعای ضلالت» دل خوش است: «فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قِصْدِ السَّبِيلِ، مِشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدِيعَةٍ، وَ دِعَاءِ ضَلَالَةٍ»، و فتنه می شود برای آنان که در فتنه افتاده اند: «فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ اِفْتِتِنَ بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷). سپس از گونه‌ای دیگر سخن می گوید که سرمایه اش «انبوه جهل» است: «وَرَجُلٌ قِمِشَ جَهْلًا...»، در تاریکی فتنه می تازد و با «آب گندیده» سیراب می شود: «حَتَّى إِذَا اِزْتَوَى مِنْ مَاءِ آجِنٍ»، و آنگاه بی آنکه اهلیت داشته باشد بر کرسی قضا می نشیند و مدعی گشودن گره‌های پیچیده می شود: «جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا، ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا اِتَّبَسَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ». روش او نیز نه استناد ریشه‌دار که «انبوهی سست از رأی خود» است: «هَيَّا لَهَا حِشْوًا رِثًا

در خطبه ۷ (شناخت پیروان شیطان) تصویری نمادین اما اجتماعی می‌سازد: «... فَنظَرُ بِأَعْيُنِهِمْ، وَتَطَّلِقُ بِاللِّسَانِ...» (نهج البلاغه، خطبه ۷) یعنی شیطان با چشم آنان می‌نگرد و با زبان آنان سخن می‌گوید. این تعبیر، صرفاً موعظه فردی نیست؛ هشدار درباره «شبکه‌های فریب» و «سخنگویی ناآگاهانه برای باطل» است. جامعه‌ای که چشم و زبانش را در اختیار منطق فریب بگذارد، ممکن است به دست خود، ستون‌های خود را فرو بریزد. بنابراین، برای حفظ سلامت جامعه، باید مرز میان قدرت حق محور و قدرت باطل را روشن نگه داشت؛ به ویژه در هنگامه آشوب و غربال، که تشخیص حق از باطل دشوار می‌شود.

حق محوری قدرت؛ مرز روشن شمشیر

در خطبه ۱۶ (پس از بیعت مردم مدینه) امیرالمؤمنین (ع) از بازگشت دوره‌های سخت و زیر و رو شدن نظم‌های ظاهری خبر می‌دهد؛ آزمونی که در آن، جایگاه‌ها جابه‌جا می‌شود و جامعه غربال و دیگ جوشان می‌گردد: «لَتَبْلُغَنَّ بَلْبَلَةً وَتَبْغُزَنَّ غَزْبَةً وَتَسْطُرَنَّ سَطْرَ الْقَدْرِ... حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶). در همین فضا است که حضرت، دوگانه راهبردی «گناه/ تقوا» را نه صرفاً به عنوان توصیه فردی، بلکه به مثابه منطق حرکت اجتماعی تصویر می‌کند: «أَلَا وَإِنَّ الْخِطَايَا خِيَلٌ شَيْمِسٌ... فَتَقْجِمَتْ بِهِمْ فِي النَّيَّازِ» و در برابر، «أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مِطَايَا ذَلِيلٌ... فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجِنَّةَ» (همان). معنای سیاسی این تمثیل روشن است: قدرتی که بر خطا و هوا بنا شود، مرکب سرکشی است که در لحظه‌های بحران، سوار خود را به پرتگاه می‌کشد؛ و قدرتی که مهارش تقواست، امکان کنترل، استمرار و نجات می‌یابد.

و درباره نسبت «حق و باطل» نیز، تعبیر دقیق همین خطبه چنین است: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَلِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْنُ أَمْرُ الْبَاطِلِ لِقَدِيمَا فِعْلٍ، وَلَيْنُ قَلِّ الْحَقِّ

ویژه‌نامه شما، حامل یک پیام روشن است: دفاع مسئولانه به «انضباط» نیاز دارد؛ همان قدر که به انگیزه نیاز دارد. جامعه‌ای که نیروهای اهل ثبات و نظم نباشند، در برابر فشارهای طولانی فرسوده می‌شود. این انضباط فردی، باید با وحدت اجتماعی پیوند بخورد؛ چرا که اگر جامعه‌ای گرفتار فتنه‌های داخلی و تفاخرهای بی حاصل شود، توان عمومی خود را می‌کاهد و راه را برای غلبه بیرونی هموار می‌کند.

فتنه و شکاف؛ آتش زیر خاکستر جمع

امام (ع) مکرراً از «فتنه» به مثابه پدیده‌ای یاد می‌کند که جامعه را از درون می‌جود. در خطبه ۵ (پس از وفات پیامبر (ص)؛ پاسخ به عباس و ابوسفیان) توصیه‌ای کلیدی می‌آید: «أَيُّهَا النَّاسُ، شَقِّقُوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَعَزِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمَنَافِرَةِ، وَضَعُوا تِيَجَانَ الْمِفَاحِرَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۵) عبارت بسیار پر معناست: «امواج فتنه را با کشتی‌های نجات بشکافید»، از راه ستیز و پراکندگی کنار بروید، و تاج‌های تفاخر را زمین بگذارید. اینجا امام (ع) از جامعه می‌خواهد که در بزنگاه‌ها، «خودزنی اجتماعی» نکند؛ چون فتنه دقیقاً همان چیزی است که توان عمومی را می‌کاهد، صف‌ها را می‌شکند، و زمینه را برای غلبه بیرونی یا تسلط ناحق فراهم می‌آورد. این فتنه‌های داخلی، اغلب با نفوذ معنایی و فریب‌های بیرونی همراه می‌شوند؛ نهج البلاغه هشدار می‌دهد که دشمن همیشه از در شمشیر وارد نمی‌شود، بلکه گاهی با چشم و زبان خود مردم، ستون‌های جامعه را فرو می‌ریزد.

زبان شیطان؛ چشم بیگانه در خانه

نهج البلاغه در «شناخت دشمن» به سطح تحلیل اخلاقی و روانی می‌رود: دشمن همیشه بیرون از انسان نیست؛ گاهی «منطق فریب» است که به زبان‌ها می‌آید و با چشم‌ها می‌بیند.



حمد خدایی که «لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْبَائِلُونَ» و «لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَجْدُودٌ». خطبه ۱ سپس ستون جهان بینی را دقیق می‌چیند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» و کمال این معرفت «التَّصَدِيقُ بِهِ»، کمال تصدیق «تَوْحِيدُهُ» و کمال توحید «الإِخْلَاصُ لَهُ» است؛ و این اخلاص، با «نَفْيِ الصِّفَاتِ عِنْدَهُ» تبیین می‌شود. در ادامه، خطبه مرز هرگونه ربوبیت‌سازی غیر خدا را با نفی تشبیه و تحدید روشن می‌کند: «فَمِنْ وَصِفِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرِنَهُ... وَمِنْ إِشَارِ إِلَيْهِ فَقَدْ جَدَّهُ وَمِنْ جَدِّهِ فَقَدْ عَدَّهُ». این توحید، خدایی را معرفی می‌کند که «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بَمَقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بَمَزَائِلَةٍ»؛ و درست از همین نقطه، افق روشن می‌شود: جامعه‌ای که دینش را از معرفت تا اخلاص بر این معیار می‌نشانند، اجازه نمی‌دهد برای خدا قرین و حد و عدد ساخته شود؛ یعنی هیچ غیر خدا را در جایگاه او نمی‌نشانند. (نهج البلاغه، خطبه ۱) این توحید ناب، به طور مستقیم، به معیار عملی حکمرانی تبدیل می‌شود؛ امیرالمؤمنین (ع) با استناد به قرآن، نزاع اصلی را بر سر نفی علو و فساد می‌داند.

معیار قرآنی حکمرانی؛ نفی علو و فساد

نهج البلاغه، در قامت یک نظام فکری، صرفاً به توصیف بحران‌ها نمی‌پردازد؛ بلکه معیار نهایی برای تشخیص حق از باطل در میدان حکمرانی را معرفی می‌کند. این معیار، نه بر اساس غلبه نظامی یا قدرت سیاسی، بلکه بر پایه اصول قرآنی استوار است. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌های مختلف، از جمله خطبه شقشقیه (خطبه ۳)، با استناد به آیه شریفه «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعِلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳)، نزاع اصلی را بر سر نفی دوگانه «علو و فساد» می‌داند. در این منطق، هر قدرتی که به برتری طلبی

فِلْزُبْمًا...» یعنی حق و باطل هر دو در میدان حضور دارند و هر کدام طرفدارانی دارند؛ اگر زمانی باطل دست بالا یافت، امر تازه‌ای نیست، و اگر اهل حق اندک شدند، چه بسا دوباره فزونی گیرند. پس خطبه ۱۶ به جای یک گزاره‌ی «حق و باطل با چهره‌ها شناخته نمی‌شوند» بر یک معیار عملی دست می‌گذارد: در هنگامه آشوب و وارونگی، نباید پیروزی مقطعی باطل را معیار حقانیت گرفت و نباید کمی اهل حق را دلیل بی‌آیندگی آن پنداشت؛ شمشیر و قدرت وقتی مرز روشن پیدا می‌کند که بر مدار تقوا و حق بایستند، نه بر مدار صرف غلبه. این چارچوب اخلاقی و سیاسی، ریشه در یک مبنای عمیق‌تر دارد: توحید افق. نهج البلاغه از همان آغاز، با توحید آغاز می‌شود تا بنیان نظری مقاومت در برابر هرگونه ربوبیت غیر خدا را فراهم کند.

توحید افق؛ نفی ربوبیت طاغوت

نهج البلاغه از همان آغاز، با توحید آغاز می‌شود. خطبه ۱ (آفرینش آسمان و زمین) نه فقط یک متن کلامی، بلکه زیربنای جهان‌نگری کرامت‌محور است: خدایی که محدود به مکان و زمان نیست، و انسان را با عقل و اراده آفرید، جامعه را به مسئولیت می‌کشد. در همان خطبه، امام (ع) مسیر دین را چنین می‌چیند: آغاز دین خداشناسی است و کمالش اخلاص و نفی تشبیه. این توحید ناب، به طور غیرمستقیم با نفی هرگونه «ربوبیت غیر خدا» نسبت دارد؛ و از اینجا، جامعه‌ای که به توحید وفادار بماند، زیر بار ربوبیت طاغوت‌ها و سلطه‌ها نمی‌رود. این توحید ناب، به طور مستقیم، به معیار عملی حکمرانی تبدیل می‌شود؛ امیرالمؤمنین (ع) با استناد به قرآن، نزاع اصلی را بر سر نفی علو و فساد می‌داند.

توحید افق؛ نفی ربوبیت غیر خدا

نهج البلاغه از آغاز، با توحید آغاز می‌شود؛ با

می‌کند. نهج البلاغه به ما می‌آموزد که در میدان نبرد، دفاع مسئولانه (خطبه ۱۱) نیازمند انضباط اخلاقی (خطبه ۱۶) است. اگر جامعه‌ای از درون فرسوده شود، غلبه بیرونی ساده‌تر می‌شود؛ و اگر در میدان دفاع، تعدی جای حق بنشیند، همان دفاع نیز به نقطه ضعف مشروعیت بدل می‌گردد. از این منظر، نهج البلاغه یک متن راهبردی است که راهبردش این است: جامعه از بیرون ضربه نخورد و اگر به میدان رفت، «حق» را با «تعدی» عوض نکند. در چنین نظامی، «غلبه» اگر از مدار حق بیرون رود، ارزش ندارد؛ و «سکوت» اگر به عادت ضربه خوردن تبدیل شود، آغاز فرسایش کرامت عمومی است.

(علو) و تباهی (فساد) گره بخورد، از مدار حق خارج می‌شود. این استشهاد، نشان می‌دهد که مقاومت در برابر سلطه‌گری بیرونی، نه یک واکنش صرفاً احساسی، بلکه ریشه در یک مبنای توحیدی دارد که هرگونه ربوبیت غیر خدا و هرگونه برتری طلبی بر انسان‌ها را نفی می‌کند. جامعه‌ای که با این معیار قرآنی زندگی کند، هم در برابر فریب قدرت محور مصون‌تر است و هم در میدان عمل، هدف را از دست نمی‌دهد؛ زیرا می‌داند که هدف نهایی، نه صرفاً غلبه، بلکه برپایی عدالت و نفی فساد است. این معیار، به جامعه کمک می‌کند تا در زمان بحران‌ها، مرز میان دفاع از حق و تعدی به حقوق دیگران را به روشنی تشخیص دهد و از تبدیل شدن مقاومت به سلطه‌گری جدید جلوگیری کند.

سازه صیانت؛ پیوند سلامت درونی و مقاومت بیرونی

اینجاست که تمامی ارکان پیشین، در یک ساختار منسجم به هم می‌پیوندند و سازه صیانت را شکل می‌دهند. نهج البلاغه در قامت یک نظام فکری، صیانت از حریم امت را نه واکنشی مقطعی، بلکه به مثابه «ساختن یک نظم حق محور» صورت‌بندی می‌کند. این نظم، ریشه در توحید (خطبه ۱) دارد که هرگونه برتری طلبی غیرالهی را نفی می‌کند و ستونش عدالت (خطبه ۱۵) است که گشایش اجتماعی را به ارمغان می‌آورد. این سازه، با پالایش نخبگان قضایی (خطبه ۱۷) و مهار تشنه فکری (خطبه ۱۸)، امنیت حقوقی و مرجعیت ادراکی جامعه را تضمین می‌کند.

در این منظومه فکری، آمادگی نظامی برای دفع تهاجم (خطبه ۲۷) تنها یک بخش از معادله است؛ بخش دیگر، سلامت درونی جامعه است که با مهار فتنه‌های داخلی (خطبه ۵) و مقابله با نفوذ معنایی (خطبه ۷)، توان عمومی را حفظ

فرهنگ پویا





دکترین دفاع در اندیشه امام خمینی (ره)

بازخوانی مبانی، اهداف و راهبردهای مقابله با نظام سلطه
در کلام رهبر کبیر انقلاب اسلامی



معیار مبارکی: شکست سلطه جهانخواران «آن روز مبارک است بر ما که سلطه جهانخواران بر ملت مظلوم ما و بر سایر ملت های مستضعف شکسته شود و تمام ملت ها سرنوشت خودشان را به دست گیرند و دولت ها بیدار شوند.» (بخشی از پیام نوروزی امام خمینی (ره) در اول فروردین ۱۳۶۰)

وظیفه ما: بیداری و قیام جهانی

ما برای حفظ موجودیت اسلام در جهان تنها از خود دفاع کرده ایم. و این ملت مظلوم ایران است که همواره مورد حمله جهانخواران بوده است؛ و استکبار از همه کمینگاههای سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی خود به ما حمله کرده است.

انقلاب اسلامی ما تاکنون کمینگاه شیطان و دام صیادان را به ملت ها نشان داده است.

جهانخواران و سرمایه داران و وابستگان آنان توقع دارند که ما شکسته شدن نونهالان و به چاه افتادن مظلومان را نظاره کنیم و هشدار ندهیم. و حال آنکه این وظیفه اولیه ما و انقلاب اسلامی ماست که در سراسر جهان صلا زنییم که ای خواب رفتگان! ای غفلت زدگان! بیدار شوید و به اطراف خود نگاه کنید که در کنار لانه های گرگ منزل گرفته اید. بر خیزید که اینجا جای خواب نیست! و نیز فریاد کشیم سریعاً قیام کنید که جهان ایمن از صیاد نیست! امریکا و شوروی در کمین نشسته اند، و تا نابودی کاملتان از شما دست بر نخواهند داشت. راستی اگر بسیج جهانی مسلمین تشکیل شده بود، کسی جرات اینهمه جسارت و شرارت را با فرزندان معنوی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - داشت؟

در اقیانوس بی کران اندیشه حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف)، مفاهیم بنیادینی چون جهاد و دفاع، نه صرفاً در چارچوب تاکتیک های نظامی، بلکه در منظومه ای الهی و برآمده از تکلیف شرعی بازتعریف می شوند. کلام نافذ آن پیر فرزانه، چونان مشعلی فروزان، همواره مرز میان جنگ های طاغوتی برای کسب قدرت و دفاع مقدس برای حفظ کرامت و موجودیت اسلام را روشن ساخته است. ایشان با بصیرتی بی بدیل، ذات استعماری نظام سلطه و فریضه بیداری و قیام ملت های مظلوم را تبیین فرمودند. آنچه در ادامه می آید، گزیده ای از همان انوار کلام است که در بزنگاه های مختلف تاریخ، مسیر امت را در برابر جنگ افروزی جهانخواران و ضرورت دفاع از کیان اسلام و میهن، نورباران کرده است.

تفکیک جنگ الهی از جنگ طاغوتی

«در جنگ ها هم جنگ طاغوتی هست و [هم] جنگ توحیدی. جنگ هایی که پیغمبرها میکردند، اولیا میکردند، مؤمنین میکردند برای این بود که اشخاص سرکش را از آن سرکشی ها برگردانند و تأدیب کنند. این جنگ، جنگ الهی است و آن جنگ هایی که برای احراز مقام است، برای به دست آوردن قدرت است، برای تحمیل بر جامعه هاست، برای جنایتکاری این ابرقدرت هاست یا هر قدرتی، این جنگ ها جنگ های ابلیسی است و جنگ های طاغوت است. عالم از این دو حال خارج نیست. هر حرکتی که از انسان صادر بشود، چه حرکت های قلبی و چه حرکت های روحی و چه حرکت های جوارحی، از این دو حد خارج نیست: یا به طرف صراط مستقیم و الله است و یا طاغوتی است؛ منحرف یا به طرف چپ یا به طرف راست.» (صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۱۷۴)

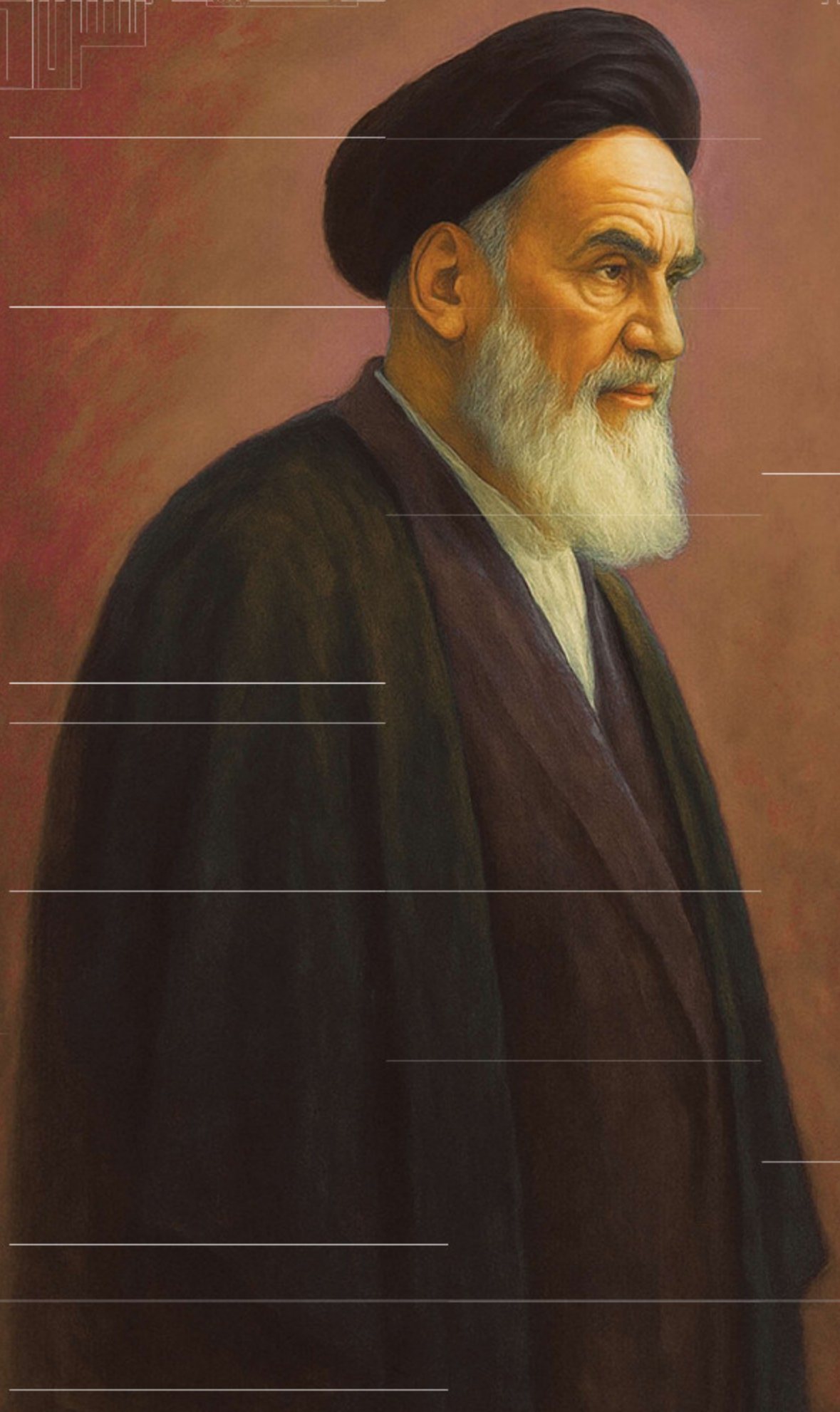
سرزمین‌های از نیل تا فرات دست برداشته‌اند... مردم ما و ملت‌های اسلامی از مبارزه با این شجره خبیثه و ریشه‌کن کردن آن دست نخواهند کشید.» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۲۱)

امروز یکی از افتخارات بزرگ ملت ما این است که در برابر بزرگ‌ترین نمایش قدرت و آرایش ناوهای جنگی امریکا و اروپا در خلیج فارس صف آرایی نمود.

و اینجانب به نظام‌های امریکایی و اروپایی اخطار می‌کنم که تا دیر نشده و در باتلاقی مرگ فرو نرفته‌اید، از خلیج فارس بیرون روید. و همیشه اینگونه نیست که هواپیماهای مسافربری ما توسط ناوهای جنگی شما سرنگون شود؛ که ممکن است فرزندان انقلاب ناوهای جنگی شما را به قعر آبهای خلیج فارس بفرستند. به دولت‌ها و حکومت‌های منطقه، خصوصاً به عربستان و کویت می‌گویم که همه شما در ماجراجویی‌ها و جنایاتی که امریکا می‌آفریند شریک جرم خواهید بود. و ما تا به حال از اینکه همه منطقه در کام آتش و خون و بی‌ثباتی کامل غوطه‌ور نشود، دست به عملی نزده ایم. ولی حرکات جنون‌آمیز ریگان مطمئناً حوادث غیرمنتظره و عواقب خطرناکی را بر همه تحمیل می‌کند. شما اطمینان داشته باشید که در این برگ جدید بازنده‌اید. خودتان و کشور و مردم اسلامی را در برابر امریکا اینقدر ذلیل و ناتوان نکنید. اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید. (صحیفه امام، ج ۲۱)

مماشات با اسرائیل، خیانت به آرمان

«عجبا که هر روز از فاجعه خونبار غصب فلسطین بیشتر می‌گذرد، سکوت و سازش سران کشورهای اسلامی و طرح مماشات با اسرائیل غاصب بیشتر و حتی از تبلیغ و شعار رهایی بیت‌المقدس هم خبری به گوش نمی‌رسد... نکنند که اینان تصور کرده‌اند گذشت زمان، سیرت و صورت جنایت‌های اسرائیل و صهیونیسم را دگرگون ساخته است و گرگ‌های خون‌آشام صهیونیسم، از فکر تجاوز و غصب



معادله قدرت در دنیای سلطه

بازخوانی ابعاد «جنگ استعماری» و ماهیت «دفاع میهنی» در آینه کلام مقام معظم رهبری
آشوب‌های اخیر





نمیخواستند بگذارند جمهوری اسلامی از این حادثه‌ی بزرگ، پیروز و سربلند بیرون بیاید؛ میگفتند صریحاً.» (۱۳۹۳/۰۶/۰۱)

«دفاع مقدس جنبه‌های مختلفی دارد. یک جنبه‌ی دفاع مقدس این است که ترسیم‌کننده‌ی وضع معادلات قدرت در دنیای حاکمیت سلطه است - دنیای سلطه‌گر و سلطه‌پذیر - دفاع مقدس این است. شما و دیگر رزمندگان در طول این هشت سال توانستید یک تصویری از دنیای زمان خودتان، دنیای دیوانه، دنیای وحشی، دنیای ظالم، دنیای بی‌خبر از معنویات، بی‌خبر از انصاف به وجود بیاورید و ثبت کنید. چطور چنین تصویری را شما به وجود آوردید با عمل خودتان؟ برای خاطر اینکه با یک طرفی روبه‌رو شدید که [طرف ما] سیم خاردار نمیتوانست بیاورد - که این اطلاع بنده است که گفتند و این جوری بود - سیم خاردار میخواستیم بیاوریم، غیر از اینکه آن فروشنده نمیفروخت، آن کشوری هم که باید این سیم خاردار از داخلش عبور میکرد، با ما همراهی نمیکرد، اجازه نمیداد. یک طرف ما بودیم، یک طرف هم مدرن‌ترین وسایل جنگی آن روز را در اختیار داشت با کمیت بالا...» (۱۳۹۷/۰۷/۰۴)

«بحث مناطق نفت خیز نبود؛ بحث اصل حکومت بود، اصل انقلاب بود؛ میخواستند انقلاب را نابود کنند. آمریکا و اروپای قدرتمند - حالا کشورهای درجه‌ی دو و سه‌ی اروپا - اهمیتی نداشتند اما اروپای اصلی یعنی انگلیس، یعنی فرانسه، یعنی آلمان، یعنی ایتالیا، این کشورهای که در اروپا موقعیتی داشتند، توانایی‌ی ای داشتند - یکسره همه پشت سر صدام قرار گرفتند و هر چه

درک عمیق و تبیین صحیح از هشت سال دفاع مقدس، نه به مثابه یک رویداد تاریخی صرف، بلکه به عنوان یک الگوی زنده برای مواجهه با تمامیت جبهه استکبار، یک ضرورت راهبردی است. برای گشودن این باب، هیچ چراغی فروزان‌تر از کلام دیده‌بان بصیر انقلاب نیست که با اشراف کامل بر لایه‌های پنهان توطئه‌های دشمنان و تکیه بر سنت‌های الهی، هندسه این تقابل تاریخی را ترسیم فرموده‌اند. در ادامه، پنج فراز نورانی از بیانات گهربار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) که در مناسبت‌های مختلف ایراد گردیده، به عنوان منشور این ویژه‌نامه تقدیم می‌گردد.

«دفاع مقدس ما، دوران جنگ هشت‌ساله‌ی پر ماجرای این کشور، داستان ایستادگی ملت ایران و ایستادگی جوانان ما در مقابل خباثتها و دشمنیهای کفر و استکبار جهانی است. درست است، در مقابل ما به ظاهر یک رژیم بعثی بود - صدام بود - و او هم عنصری بود به قدر کافی خبیث، به قدر کافی ضد بشریت و ضد انسانیت، اما فقط او نبود؛ آن چیزی که موجب شد این جنگ، هشت سال ادامه پیدا کند، عوامل پشت پرده‌ی استکبار جهانی بودند که او را تشویق میکردند، به او وعده میدادند، امکانات میدادند. آن وقتی که در این سرزمین‌های خوزستان - که شما حالا بخشی از آنها را مشاهده کردید - دشمنان ما مجبور به عقب‌نشینی شدند، یک دولت اروپایی به آنها وسیله‌ای داد که بتوانند در دریا، خباثت و شیطنت و شرارت خودشان را ادامه بدهند؛ موشکی به آنها دادند. نمیگذاشتند عملیاتی که در منطقه انجام میگیرد، سرنوشت جنگ را به انتهابرساند؛ تشویقش میکردند. یعنی دست استکبار جهانی، دست همین دولتهای اروپایی و دولت آمریکا، پشت رژیم خبیث معاند بعثی قرار داشت و او را به ادامه‌ی کار تشویق میکرد.

« در دوران دفاع مقدس همه چیز کشور مورد تهاجم قرار گرفت؛ نه فقط مرزهای کشور، [بلکه] هویت ملی کشور، نظام اسلامی کشور، انقلاب بزرگ ملت ایران، ارزشهای فراوانی که این ملت بزرگ در مقابل چشم خود قرار داده بود، همه مورد تهاجم قرار گرفت. آنجا فقط رژیم بعثی صدام نبود که در مقابل ما قرار گرفته بود، در حقیقت یک جنگ عمومی بود، یک جنگ بین المللی علیه ملت ایران بود؛ ناتو به عراق کمک میکرد؛ آمریکا کمک میکرد؛ شوروی آن روز کمک میکرد؛ ارتجاع عرب کمکهای مالی خود و مادی خود و دلارهای نفتی خود را، مثل سیل، به سمت آنها سرازیر میکرد؛ تبلیغاتشان - که در اختیار صهیونیستها بود و هست - در همه ی دنیا، شب و روز به نفع آنها و علیه جمهوری اسلامی ایران تلاش میکرد...».

(۱۳۹۵/۰۷/۰۷)

توانستند به او کمک کردند؛ هر چه توانستند کمک کردند! لشکرهای رژیم صدام در اول جنگ، لشکرهای معدودی بودند، امکاناتشان هم امکانات متعارف بود [اما] با گذشت زمان - هر چه زمان گذشت، شش ماه گذشت، یک سال گذشت، دو سال گذشت - روز به روز به این امکانات افزوده شد. خب جنگ امکانات را از بین میبرد، ما مثلاً اول جنگ یک مقدار تانک داشتیم، بعد بعضی اش از بین رفت؛ فرض کنید که مقداری توپخانه داشتیم، بعضی اش از بین رفت؛ مهمات داشتیم خیلی هایش از بین رفت؛ قهرا در جنگ مصرف میشود، جنگ امکانات را کم میکند؛ هر چه جنگ پیش میرفت، امکانات رژیم بعثی چند برابر میشد؛ چه کسی به او میداد؟ فرانسه، انگلیس، آلمان، آمریکا...»

(۱۳۹۶/۱۲/۱۹)

«نسل جوان دوران دفاع مقدس توانست با فداکاری، با هوشمندی، با اراده و عزم راسخ، کشور را از دست دشمن نجات بدهد. دشمنان نظام جمهوری اسلامی هدفشان این بود که با جدا کردن یک بخش از میهن اسلامی، ملت ایران را تحقیر کنند؛ میخواستند قهاریت خودشان را به ملت ایران تحمیل کنند؛ میخواستند ملت را ذلیل کنند و خود را مسلط بر جان و مال و ناموس ملتمان قرار بدهند. کی گذاشت؟ جوان رزمنده ی فداکار، آن عزم راسخ، آن ایمان قوی، جلو دشمن با همه ی حجم انبوهش ایستاد. آمریکا به دشمن ما کمک میکرد؛ شوروی آن روز کمک میکرد؛ کشورهای اروپائیی که امروز دم از حقوق بشر میزنند، آن روز به این دشمن خبیث کمک میکردند، برای اینکه بکشد، نابود کند، زمین و اهل زمین را به آتش بکشد. او هم بی محابا این کار را میکرد؛ اما جوانان شما، جوانان این ملت نگذاشتند...»

(۱۳۸۹/۰۱/۱۱)





عقلانیت پیش‌برنده در مواجهه با نظم مسلط جهانی

تحلیل مبانی انقلابی‌گری و مواجهه تمدنی جمهوری اسلامی با جهان معاصر



از انقلاب را دگرگون کرد؛ دوم اینکه چه نوع عقلانیتی در این انقلاب ظهور یافت؛ و سوم اینکه جهان معاصر، خصوصاً تمدن غرب، در چه وضعیتی قرار داشت که امکان ظهور چنین پدیده‌ای فراهم شد.

انقلاب اسلامی در اصل خود، پروژه‌ای صرفاً سیاسی نبود. این انقلاب از بطن اندیشه‌ای برخاست که انسان را موجودی در مسیر کمال می‌دانست، نه محصول نهایی یک سیستم ثابت اجتماعی. از همین رو، «تغییر» در منطق انقلاب اسلامی، امری تدریجی، دائمی و مبتنی بر تشخیص عقلانی از وضع موجود و مطلوب است. بر خلاف تعریف‌های رایج انقلاب در علوم سیاسی، که آن را تغییر ناگهانی و فراگیر در ساختار قدرت معرفی می‌کنند؛ انقلاب اسلامی به ما نشان داد که انقلاب، یک «گفتار» یا «لحظه» نیست؛ یک «فرایند» است، یک حرکت تمدنی است که هرگز متوقف نمی‌شود. این فرایند نه با سقوط رژیم پهلوی آغاز می‌شود و نه با استقرار جمهوری اسلامی پایان می‌یابد؛ بلکه با هر نسل و در هر نهاد و هر عرصه‌ای بازتعریف می‌شود و حرکت به سوی کمال عقلانی را ادامه می‌دهد.

انقلابیگری و اصلاح مستمر عقلانی در برابر سکون

در این منطق، انقلابی آن کسی است که وضع موجود را نهایی نمی‌پندارد و همواره نسبت به آن موضع اصلاحی دارد. این اصلاح نه بر اساس هیجان یا عصیان کور، بلکه بر پایه عقلانیت و تشخیص درست از مسیر انجام می‌گیرد. قرآن کریم نیز حرکت انسان را در چارچوب چنین منطق پویایی ترسیم می‌کند: الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبیلنا (عنکبوت، ۶۹). مجاهدت در این آیه محدود

پویا: در ادبیات علوم سیاسی، معمولاً انقلاب‌ها به‌عنوان رخدادهایی دفعی، هیجان‌انگیز و محدود به تغییر ساختارهای قدرت تعریف می‌شوند. با این حال، مطالعه‌ی عمیق‌تر انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این پدیده، فراتر از یک تغییر سیاسی، ظهور یک منطق متفاوت در مواجهه با نظم جهانی است. این منطق، بر خلاف الگوهای رایج، تحول را نه یک لحظه، بلکه یک فرایند مستمر و مبتنی بر عقلانیت می‌داند. پرسش کلیدی اینجاست: چگونه این عقلانیت توانست در برابر دستگاه محاسباتی قدرت‌های مسلط که بر پایه سلطه معرفتی بنا شده بود، ایستادگی کند و مسیر دفاع از هویت ملی را هموار سازد؟

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدعبدالمجید اشکوری، عضو کانون طلوع و استاد حوزه و دانشگاه در ادامه به واکاوی این مبانی می‌پردازد. برای بررسی بیشتر، خواندن این تحلیل را از دست ندهید.

بازتعریف مفهوم انقلاب و عقلانیت مقاومت

انقلاب اسلامی و عقلانیتی که در بطن آن شکل گرفت، تنها یک حادثه سیاسی در تاریخ معاصر ایران نیست؛ بلکه بازسازی چارچوبی است که بر اساس آن می‌توان نسبت امروز بشر را با مسیر حقیقی تمدن انسانی فهم کرد. انقلاب اسلامی با تکیه بر میراث معرفتی اسلام و تشیع و با اتکا به بینشی که بر پیوند ایمان، عدالت، عقلانیت و جامعه استوار است، الگوی تازه‌ای را در برابر نظم مسلط جهانی قرار داد؛ نظمی که طی چند قرن اخیر بر پایه اصالت قدرت، سلطه معرفتی، و تفسیر یک‌جانبه از انسان و اجتماع شکل گرفته است. در این میان، تحلیل نسبت انقلاب اسلامی با جهان نوین، مستلزم تأمل در سه محور بنیادی است: نخست اینکه انقلاب اسلامی چگونه فهم رایج

موجود مخالف بودند، اما تعریفشان از وضعیت مطلوب، در تعارض با حقیقت انسانی و عقلانیت دینی قرار داشت. مطلوب آنان تقلیدی از الگوهای وارداتی بود و نمی توانست پاسخگوی نیازهای جامعه ایرانی باشد.

گروه چهارم کسانی بودند که مسیر دستیابی به مطلوب را غلط انتخاب کرده بودند؛ مانند برخی گروه‌های تندرو یا مسلح. آنان در تشخیص مسیر صحیح دچار خطا بودند و گاه تحت تأثیر نمونه‌های خارجی، راه‌هایی را پیشنهاد می کردند که با فطرت جامعه و روح اسلام هماهنگ نبود.

در مقابل این چهار گروه، جریان اصیل انقلاب اسلامی قرار داشت؛ جریانی که توانست سه عنصر مهم را در خود جمع کند: تشخیص درست از وضع موجود، تعریف صحیح از مطلوب، و انتخاب مسیر مشروع و عقلانی برای تحول. این نقطه تمایز بنیادین انقلاب اسلامی با سایر جنبش‌های مدرن در جهان بود.

اما این انقلاب چگونه در سطح جهانی چنین اثری گذاشت؟

پاسخ این سؤال نیازمند درک شرایطی است که جهان پیش از انقلاب در آن قرار داشت. جهان معاصر، خصوصاً تمدن غرب، در سه سطح بر جهان سیطره یافته بود و همین سیطره، ساختار دستگاه محاسباتی ملت‌ها را شکل می داد. سیطره نخست، سیطره معرفتی بود. غرب منابع معرفتی سنتی بشر را بی اعتبار کرده بود و چارچوب‌های تفکر، تحلیل و ارزش‌گذاری را در اختیار گرفته بود. علوم انسانی موجود عمدتاً بر اساس تجربه تاریخی غرب تولید شده بود و به عنوان معیار جهانی معرفی می شد؛ گویی حقیقت انسان و اجتماع چیزی جز آنچه غرب

به میدان جنگ نیست؛ بلکه هر حرکت آگاهانه برای عبور از وضع ناقص به سوی وضع کامل‌تر را شامل می شود. از همین رو، انقلاب اسلامی را باید «جهاد مستمر عقلانی» دانست، نه صرفاً جنبش سیاسی.

یکی از نوآوری‌های مهم انقلاب اسلامی، ترسیم معیار روشن برای تشخیص انقلابی و غیرانقلابی است. در این چارچوب، چهار گروه به عنوان حافظان وضعیت موجود معرفی می شوند و تحلیل نسبت آنها با انقلاب، درک ما از ماهیت این حرکت تاریخی را عمیق‌تر می کند. گروه نخست کسانی اند که اساساً وضع موجود را مطلوب می دانستند و

هرگونه تغییر را بی مورد، خطرناک یا غیرضروری تلقی می کردند. اینان در همان منطق سکون و ایستایی گرفتار بودند که انقلاب اسلامی آن را شکاف اصلی میان خود و جریان‌های محافظه‌کار می دانست.

سه سیطره تمدن غرب بر جهان و ظهور عقلانیت بدیل

گروه دوم کسانی بودند که گرچه نقص وضع موجود را درک می کردند، اما امکان تغییر را ناممکن می پنداشتند. اینان با تصور قدرت مطلقه شاه یا نفوذ شکست‌ناپذیر آمریکا و غرب، اساساً تحولی بنیادین را دور از دسترس می دیدند. روحیه محافظه‌کارانه این جریان، جامعه را در رکود نگه می داشت؛ زیرا آنان از ترس هزینه‌ها، هرگونه حرکت اصلاحی را ناممکن می شمردند.

گروه سوم جریان‌هایی بودند که مطلوب را غلط تعریف می کردند؛ مانند مارکسیست‌ها یا برخی جریان‌های التقاطی. این گروه‌ها گرچه با وضع

انقلاب اسلامی با تکیه بر میراث معرفتی اسلام و تشیع و با اتکا به بینشی که بر پیوند ایمان، عدالت، عقلانیت و جامعه استوار است، الگوی تازه‌ای را در برابر نظم مسلط جهانی قرار داد؛ نظمی که طی چند قرن اخیر بر پایه اصالت قدرت، سلطه معرفتی، و تفسیر یک‌جانبه از انسان و اجتماع شکل گرفته است



حرکت اصلاحی را پیش از آنکه آغاز شود خنثی می‌کرد. این یأس، نه فقط یک حالت روانی، که نتیجه یک ساختار جهانی بود؛ ساختاری که هرگونه تلاش برای استقلال و تحول را یابی اثر می‌کرد یا در نطفه خفه می‌ساخت. در چنین شرایطی، انقلاب اسلامی با طرح این ادعا که «می‌توان در برابر هژمونی ایستاد»، یک تجربه بی‌نظیر را پدید آورد؛ تجربه‌ای که ده‌ها ملت دیگر نیز به آن چشم دوختند و کوشیدند آن را در الگوی خود به کار گیرند.

تحلیل این رخداد بدون فهم زیربنای معرفتی انقلاب اسلامی ناقص است. این انقلاب از مکتبی برخاست که انسان را موجودی صاحب اراده، مسئول، و دارای امکان تحول می‌دانست. چنین نگاهی، برخلاف فلسفه‌های مادی که انسان را محصول نیروهای بیرونی یا ساختارهای اقتصادی می‌دانستند، اختیار و مسئولیت فرد و جامعه را محور تحول قرار می‌داد. همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (رعد، ۱۱). تغییر اجتماعی از تغییر معنوی و معرفتی آغاز می‌شود؛ نه از تحول ساختارهای بیرونی. این اصل، اساس انقلاب اسلامی را شکل داد و با این نگاه، مردم نه تنها تماشاگر تغییر، بلکه سازنده آن شدند.

عقلانیت منسجم و جهاد مستمر

اما انقلاب اسلامی تنها یک حرکت معنوی نبود؛ بلکه عقلانیتی منسجم داشت. این عقلانیت بر پایه سه اصل شکل گرفته بود: تشخیص درست از واقعیت، امید به امکان تغییر، و فهم دقیق از مسیر. واقعیت در این نگاه چیزی نیست که غرب تعیین کند؛ بلکه آن چیزی است که انسان مؤمن با اتکاب به منابع معرفتی خود درمی‌یابد. همین شناخت،

می‌گوید نیست.

سه سیطره تمدن غرب بر جهان

سیطره دوم، سیطره ارزشی بود. مفاهیمی چون آزادی، عدالت، حقوق بشر، دموکراسی و کرامت انسانی، همگی در روایت غربی، تبدیل به معیار جهانی شده بودند و هر مفهوم یا نظام دیگری باید خود را با آن‌ها تطبیق می‌داد. این در حالی بود که این مفاهیم در منابع اسلامی دارای معانی اصیل و گسترده‌تری بودند؛ اما سلطه ارزش‌گذاری غرب اجازه ظهور آن‌ها را نمی‌داد.

سیطره سوم، سیطره ساختاری بود. ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی جهان، از سازمان ملل تا بانک جهانی و نهادهای نظامی بین‌المللی، همه در اختیار قدرت‌های بزرگ بودند و مسیرهای تعامل بین‌المللی را تعیین می‌کردند. همین ساختار بود که اجازه نمی‌داد ملتی خارج از چارچوب نظم مسلط جهانی حرکت مستقلی آغاز کند.

در چنین شرایطی، انقلاب اسلامی نه فقط سقوط یک رژیم وابسته، بلکه شکستن یک هژمونی جهانی بود. ظهور انقلابی که بر پایه ایمان مردم، عقلانیت دینی و اراده جمعی شکل گرفته بود، بسیاری از معادلات جهانی را دچار اختلال کرد. این انقلاب نشان داد که می‌توان در برابر دستگاه عظیم تمدنی غرب ایستاد و نظامی مستقل ساخت. این اتفاق، نه تنها ستونی از نظام سلطه را لرزاند، بلکه نوعی بازتعریف از آینده جهان ارائه داد.

شکستن یأس مزمن ملت‌ها

انقلاب اسلامی زمانی پدید آمد که تصور امکان تغییر در بسیاری از جوامع شرقی رنگ باخته بود. تجربه استعمار، تحقیر فرهنگی، سلطه اقتصادی و فروپاشی سیاست‌های مستقل در کشورهای منطقه، نوعی یأس مزمن ایجاد کرده بود که هر

زمینه‌ای بود که انقلاب اسلامی در آن توانست معنایی تازه به جهان عرضه کند: معنای مقاومت، معنای بازگشت به خدا، معنای کرامت انسان و امکان استقلال سیاسی و فرهنگی.

از همین جا بود که انقلاب اسلامی وارد مرحله‌ای شد که می‌توان آن را «نقش تمدنی» نامید. این نقش سه بُعد داشت. نخست، ایجاد یک الگوی بدیل در برابر نظام جهانی. جمهوری اسلامی ایران تنها یک حکومت جدید نبود؛ بلکه الگویی بود برای اینکه چگونه می‌توان بدون وابستگی، با اتکا به رأی مردم، و با تکیه بر اصول دینی، نظامی کارآمد بنا کرد. دوم، ایجاد شبکه‌ای از جنبش‌ها و جریان‌های اجتماعی در سراسر جهان که از الگوی ایران الهام گرفتند. این جنبش‌ها، چه در منطقه غرب آسیا و چه در آمریکای لاتین و حتی آفریقا و شرق آسیا، از الگوی مقاومت ایران نیرویی تازه گرفتند. سوم، تأثیرگذاری معرفتی بر گفتمان جهانی؛ به گونه‌ای که بسیاری از مفاهیمی که پیش از انقلاب در ادبیات سیاسی معاصر جایگاهی نداشتند، مانند استکبارستیزی، خودباوری ملی، مردم‌سالاری دینی، امت اسلامی و مقاومت، به مفاهیم رایج تبدیل شدند.

عقلانیت مقاوم و اصلاح‌گر

اما ظهور انقلاب اسلامی در خلأ اتفاق نیفتاد. این انقلاب باید با چهار دسته از نیروهای جهانی و داخلی مقابله می‌کرد: قدرت‌های استعماری، جریان‌های داخلی وابسته، جریان‌های فکری غرب‌زده، و جریان‌های افراطی و التقاطی. مقابله با این چهار نیرو، انقلاب را وادار کرد عقلانیت خاصی را توسعه دهد؛ عقلانیتی که از یک سو توان مقاومت داشت و از سوی دیگر از فروغلتیدن در افراط جلوگیری می‌کرد. این عقلانیت همان چیزی است که امروز به‌عنوان

امیدوارزنده می‌کند؛ زیرا اگر واقعیت را همان تصویری بدانیم که تمدن مسلط ارائه می‌دهد، یعنی اینکه قدرت همیشه متعلق به غرب است و استعمار پایان‌ناپذیر؛ هیچ‌امیدی به حرکت و تحول نمی‌ماند. اما انقلاب اسلامی نشان داد که واقعیت بسیار بزرگ‌تر از روایت غرب است و می‌توان با تکیه بر قدرت ایمان و عقلانیت، ساختارهای ناعادلانه را فرو ریخت.

مسیر نیز در این نگاه اهمیت ویژه دارد. برخلاف برخی انقلاب‌ها که برای رسیدن به عدالت دست به خشونت کوری یا تئوری‌های افراطی زدند، انقلاب اسلامی مسیر مشروع و اخلاقی را انتخاب کرد. این مسیر همان است که در سیره پیامبران نیز دیده می‌شود: دعوت، آگاهی‌بخشی، مقاومت در برابر ظلم و حرکت جمعی بر اساس ایمان. چنین مسیری هم پایدار است و هم می‌تواند به گسترش مشروعیت سیاسی و اجتماعی منجر شود.

پاسخ به بحران تمدن غرب

اما برای فهم اینکه چرا انقلاب اسلامی توانست در مقیاس جهانی تأثیرگذار شود، باید به ماهیت بحران تمدن غرب نیز توجه کنیم. تمدن غرب گرچه در عرصه علمی و صنعتی پیشرفت‌های عظیمی را رقم زد، اما در سه عرصه بنیادی با بحران‌های جدی روبه‌رو شد: بحران معنای زندگی، بحران عدالت، و بحران هویت انسانی. بشر غربی با وجود رفاه مادی، از معنا تهی شد؛ عدالت در ساختارهای قدرت قربانی شد؛ و هویت انسان به مصرف‌کننده تبدیل گردید. چنین جامعه‌ای، به‌ظاهر قدرتمند، در درون خود با خلأهای هولناک روبه‌رو بود. این خلأها

برخلاف تعریف‌های رایج انقلاب در علوم سیاسی، که آن را تغییر ناگهانی و فراگیر در ساختار قدرت معرفی می‌کنند؛ انقلاب اسلامی به ما نشان داد که انقلاب، یک «گفتار» یا «لحظه» نیست؛ یک «فرایند» است، یک حرکت تمدنی است که هرگز متوقف نمی‌شود



حکومت بدون مشارکت مردم و بدون اتکا به عقل جمعی، از مسیر عدالت خارج می‌شود.

سه اصل مردمی بودن، دینی بودن، عقلانی بودن

از این رو، انقلاب اسلامی بر سه اصل استوار شد: مردمی بودن، دینی بودن، و عقلانی بودن. این سه اصل در کنار هم، ساختار جدیدی را پدید آوردند که نه قابل مقایسه با مدل‌های شرقی بود و نه با الگوهای غربی؛ مدلی مستقل و برخاسته از تجربه تاریخی و منابع معرفتی جامعه ایران.

با گذشت دهه‌ها از پیروزی انقلاب اسلامی، امروز امکان بازخوانی ژرف‌تری از این حرکت تاریخی فراهم شده است؛ بازخوانی‌ای که می‌تواند نشان دهد انقلاب اسلامی نه فقط پاسخی به بحران‌های جامعه ایران، بلکه پاسخی به بحران‌های انسان معاصر بود. در جهان امروز، که بحران معنا، گسست اجتماعی، بی‌عدالتی ساختاری و بی‌هویتی فرهنگی سراسر جامعه جهانی را فرا گرفته است، انقلاب اسلامی مدلی ارائه می‌دهد که در آن، بازگشت به خدا نه مانع پیشرفت، بلکه عامل اصلی حرکت و تعالی اجتماعی است. این بازگشت، نه به معنای گریز از عقلانیت و عدالت، بلکه به معنای یافتن ریشه‌های واقعی عقلانیت، عدالت و آزادی در متنی است که انسان را به عنوان موجودی صاحب کرامت ذاتی می‌بیند.

توازن میان ایمان و عقلانیت سیاسی

یکی از دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی، ایجاد توازن میان ایمان و عقلانیت در ساختار سیاسی است. در تاریخ معاصر، معمولاً دین و عقلانیت در دو سوی متقابل معرفی شدند؛ گویی هر چه جامعه عقلانی‌تر شود، از دین فاصله می‌گیرد، و هر چه دیندارتر شود، از

«عقلانیت انقلابی» شناخته می‌شود؛ نوعی از خرد جمعی که هم واقع‌بین است و هم آرمان‌گرا، هم مقاوم است و هم اصلاح‌گر، هم بر اصول تکیه دارد و هم از تدبیر سیاسی غافل نمی‌شود.

این عقلانیت در طول بیش از چهار دهه، بارها آزموده شد و بارها توانست مسیر حرکت جمهوری اسلامی را اصلاح، تقویت یا بازسازی کند. از دوران جنگ تحمیلی تا سال‌های سازندگی، از چالش‌های داخلی تا بحران‌های منطقه‌ای، از مواجهه با تحریم‌ها تا حضور فعال در محیط بین‌المللی، عقلانیت انقلاب توانست مسیر کشور را در جهتی نگه دارد که نه در دام سازش بی‌هویتی بیفتد و نه در ورطه افراط کور.

تبدیل حرکت اجتماعی به نظام پایدار

نکته مهم دیگر این است که انقلاب اسلامی توانست یک کار بزرگ و دشوار را انجام دهد: تبدیل یک حرکت اجتماعی به یک نظام سیاسی پایدار. این همان نقطه‌ای است که بسیاری از انقلاب‌ها در جهان در آن شکست خورده‌اند. انقلاب‌های بزرگ اروپایی یا آمریکای لاتین، اغلب یا به استبداد جدید ختم شده‌اند یا به بازتولید نظم قبلی. اما انقلاب اسلامی با اتکا به اندیشه ولایت فقیه و مشارکت گسترده مردم، توانست ساختاری تولید کند که هم ثبات دارد و هم قابلیت تحول. این ویژگی البته محصول پیوند سه عنصر بود: مشروعیت دینی، مقبولیت مردمی، و کارآمدی نسبی در برابر تهدیدها.

در این میان، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب، تعریف تازه‌ای بود که از مردم ارائه داد. مردم در این انقلاب، «ابزار بسیج» نبودند؛ «صاحبان انقلاب» بودند. این جایگاه، نه از طریق شعار، بلکه با مشارکت واقعی مردم در اداره کشور تثبیت شد. همان گونه که پیامبر اکرم (ص) درباره جایگاه مردم در حکومت دینی می‌فرماید: لا رأی لمن لا یطاع (تحف العقول، ص ۳۵).

نظامی، پزشکی، نانو، هوافضا، انرژی هسته‌ای و زیست‌فناوری به دستاوردهایی برسد که بسیاری از دولت‌های برخوردار از حمایت قدرت‌های جهانی نیز از آن بی‌بهره‌اند. این توانمندی، نه نتیجه تقلید از الگوهای خارجی، بلکه محصول اعتمادبه‌نفس ملی و روحیه «ما می‌توانیم» بود که انقلاب اسلامی آن را در جامعه تزریق کرد.

اما انقلاب تنها عرصه‌های علمی را متحول نکرد؛ بلکه عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز تحت تأثیر آن قرار گرفت. مهم‌ترین تحول، احیای هویت تاریخی و دینی ایرانیان بود. پس از دهه‌ها تلاش برای غربی‌سازی فرهنگ ایران، انقلاب اسلامی توانست این هویت را دوباره زنده کند و نشان دهد که اسلام و ایرانی‌ت نه رقیب یکدیگر، بلکه مکمل‌اند. این پیوند، سرمایه‌عظیمی برای توسعه کشور شد؛ زیرا جامعه‌ای که هویت خود را بشناسد و برای آن ارزش قائل باشد، در برابر سلطه فرهنگی و سیاسی بیگانه مقاوم‌تر است.

استقلال فرهنگی، اقتصادی

وفکری

از سوی دیگر، انقلاب اسلامی توانست مفهوم «استقلال» را از معنای صرفاً سیاسی به معنای فرهنگی، اقتصادی و فکری گسترش دهد. استقلال در این نگاه، به معنای قطع ارتباط با جهان نیست؛ بلکه به معنای آن است که جامعه بتواند بر پایه اصول خود با جهان تعامل کند. وابستگی، آنجاست که جامعه خود را با معیارهای بیگانه تنظیم کند؛ اما تعامل، آنجاست که جامعه از درون قوی باشد و بتواند با حفظ هویت خود، در جهان نقش‌آفرینی کند. انقلاب اسلامی توانست این استقلال را به سطحی برساند که امروز ایران یکی از بازیگران تأثیرگذار در منطقه غرب آسیا و حتی در معادلات جهانی است.

عقلانیت دور می‌شود. انقلاب اسلامی این دوگانه را شکست. همان‌طور که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: لا دین لمن لا عقل له (کافی، ج ۱، ص ۲۵). دین بدون عقل، و عقل بدون هدایت الهی، هر دو ناقص‌اند. جمهوری اسلامی در این چهار دهه کوشیده است فضایی بسازد که در آن عقلانیت، مبنای تصمیم‌گیری سیاسی باشد، اما نه عقلانیتی تقلیل‌یافته به محاسبات مادی، بلکه عقلانیتی که در پرتو هدایت الهی معنا پیدا می‌کند.

در این راستا، یکی از جلوه‌های مهم انقلاب، بازتعریف مفهوم «پیشرفت» بود. در الگوی غربی، پیشرفت مساوی با افزایش قدرت اقتصادی و تکنولوژیک، مصرف بیشتر و تولید بیشتر است. اما انقلاب اسلامی بر این باور است که پیشرفت باید انسانی باشد، نه صرفاً صنعتی؛ باید عدالت‌محور باشد، نه سودمحور؛ باید به تعالی انسان کمک کند،

نه او را در چرخه مصرف غرق کند. این نگاه در بیانات رهبر انقلاب نیز بارها تکرار شده است، آنجا که پیشرفت اسلامی-ایرانی را بر پایه عدالت، معنویت، علم، اخلاق و استقلال تعریف می‌کنند. چنین تعریفی از پیشرفت، الگوی مسلط جهانی را به چالش می‌کشد و مسیر تازه‌ای را پیش روی جوامع قرار می‌دهد.

احیای هویت تاریخی و دینی

این تحول، تنها در سطح نظری باقی نماند؛ بلکه در عمل نیز آثار گسترده‌ای بر جای گذاشت. جمهوری اسلامی توانست در شرایطی که با شدیدترین تحریم‌ها و فشارهای جهانی مواجه بود، در عرصه‌های مهمی چون فناوری‌های

برخلاف تعریف‌های رایج انقلاب در علوم سیاسی، که آن را تغییر ناگهانی و فراگیر در ساختار قدرت معرفی می‌کنند؛ انقلاب اسلامی به ما نشان داد که انقلاب، یک «گفتار» یا «لحظه» نیست؛ یک «فرایند» است، یک حرکت تمدنی است که هرگز متوقف نمی‌شود



راهبردی «معناپیدامی‌کند». انقلاب اسلامی بارها توانسته است با بازخوانی گذشته و اصلاح مسیر، خطاهای کوچک را پیش از تبدیل شدن به خطای بزرگ شناسایی کند. این همان عقلانیت درونی انقلاب است؛ عقلانیتی که از یک سو بر اصول پای می‌فشارد و از سوی دیگر، اجازه نمی‌دهد روش‌های موقت به اصل تبدیل شوند. این عقلانیت ضامن تداوم انقلاب است.

مسیر مستمر به سوی تعالی

با این همه، انقلاب اسلامی هنوز در میانه مسیر است. انقلاب، بر خلاف تصور برخی، مقصدی نیست که با تشکیل حکومت پایان یابد؛ بلکه مسیری است که هر نسل باید آن را ادامه دهد. این مسیر، مسیر تحقق عدالت، کرامت انسانی، استقلال و تعالی معنوی است. قرآن کریم این حقیقت را چنین بیان می‌کند: *والذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجري من تحتها الانهار خالدین فیها (عنکبوت، ۵۸)*. «عمل صالح» همان حرکت مستمر در مسیر تکامل فردی و اجتماعی است؛ حرکتی که پایان ندارد.

در پایان، باید گفت انقلاب اسلامی با همه چالش‌ها و پیشرفت‌هایش، یک حقیقت روشن را ثابت کرده است: اینکه در جهان امروز نیز می‌توان بر پایه ایمان، عقلانیت، عدالت و مردم‌سالاری نظامی ساخت که نه تنها دوام بی‌آورد، بلکه الهام‌بخش میلیون‌ها انسان در سراسر جهان شود. این انقلاب نشان داد که تاریخ هنوز پایان نیافته و مسیر بشر هنوز به بن‌بست نرسیده است. هنوز می‌توان انسان را موجودی صاحب کرامت، جامعه‌را قابل تحول، و جهان را قابل تغییر دانست. این پیام انقلاب اسلامی است؛ پیامی که ریشه در قرآن، سنت، عقلانیت و تجربه تاریخی یک ملت دارد.

در همین راستا، مقاومت به یکی از ستون‌های مهم انقلاب تبدیل شد؛ مقاومتی که نه صرفاً نظامی، بلکه فرهنگی، فکری، اقتصادی و سیاسی است. این مقاومت، برخلاف تصور برخی، یک موضع احساسی یا ضدغریبی نیست؛ بلکه بر یک تحلیل عقلانی مبتنی است: تازمانی که جهان در سیطره نظم ناعادلانه‌ای باشد که حقوق ملت‌ها را نادیده می‌گیرد، مقاومت تنها راه حفظ کرامت و استقلال است. قرآن کریم نیز بر همین معنا تأکید می‌کند: *ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (نساء، ۱۴۱)*. راه سلطه کافران بر مؤمنان، راهی بسته‌شده است، اما تنها در صورتی که مؤمنان در مسیر حق استقامت کنند.

ثابت در اصول، پویا در روش‌ها

در این چارچوب، جمهوری اسلامی توانست جبهه‌ای گسترده از نیروهای مردمی را در منطقه و فراتر از آن شکل دهد؛ جبهه‌ای که امروز از لبنان تا عراق، از سوریه تا یمن و حتی در برخی کشورهای دیگر امتداد یافته است. این جبهه، نماینده الگویی است که انقلاب اسلامی عرضه کرد: الگوی اتکاب به مردم، شجاعت در برابر ظلم و توانایی ساختن آینده بدون وابستگی به قدرت‌های جهانی.

اما انقلاب اسلامی تنها به بیرون نپرداخت؛ در داخل نیز پیوسته در حال بازسازی خود بوده است. این بازسازی بخشی از ماهیت انقلاب است. همان‌طور که مقام معظم رهبری بارها تأکید کرده‌اند، انقلاب اسلامی «ثابت در اصول، و پویا در روش‌ها» است. این ویژگی باعث شده که انقلاب بتواند خود را با شرایط جدید تطبیق دهد، بدون آنکه از اصول بنیادینش فاصله بگیرد. نه عقب‌گرد داشته و نه توقف. و این پویایی، پدیده‌ای است که بسیاری از انقلاب‌های دیگر فاقد آن بودند.

در همین چارچوب است که مفهوم «خطای

نفاق؛ راهبرد نوین نبرد تمدنی و دفاع شناختی

آسیب‌شناسی جریان نفاق و شیوه‌های نوین مواجهه با آن در جمهوری اسلامی





منافقان در مواجهه با مؤمنان ادعای ایمان می‌کنند، اما در خلوت با شیاطین خود، همبستگی خود را با آنان ابراز می‌دارند. این ماهیت دوگانه، سبب می‌شود که منافقان از مظاهر ایمانی برای پیشبرد اهداف خود سوءاستفاده کنند. نمونه بارز این امر، ساخت مسجد ضرار در صدر اسلام است که منافقان با هدف ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان و تبدیل آن به پایگاهی برای توطئه، اقدام به بنای آن کردند. این پدیده نشان می‌دهد که نفاق تا چه حد می‌تواند در قلب مراکز عبادی و تصمیم‌گیری نفوذ کند و در بزنگاه‌ها، ضربه خود را وارد سازد.

نفوذ و ایجاد ابهام در جامعه ایمانی

یکی از مهم‌ترین ابزارهای جریان نفاق، نفوذ در لایه‌های مختلف جامعه و ایجاد فضای غبارآلود است. منافقان با استفاده از ظاهری موجه و سوابق درخشان، اعتماد عمومی را جلب می‌کنند. این فرد ممکن است در جهاد شرکت کند، در مراکز تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز حضور یابد، یا حتی سوابقی نظیر خانواده شهید یا سردار بودن داشته باشد. اما این نفوذ، با هدف ضربه زدن در لحظه حساس و دقیقه ۹۰ صورت می‌گیرد. در واقع، منافق به دنبال اعتمادسازی است تا در بزنگاه‌ها، بر ضد مصالح انقلاب و اسلام عمل کند.

این شیوه عمل، موجب می‌شود که جامعه در تشخیص حقیقت دچار تردید شود. وقتی فردی با ظاهری مذهبی، با سابقه‌ای انقلابی و بارکوع و سجودی طولانی‌تر از دیگران، اقدام به توطئه می‌کند، قضاوت برای عموم مردم بسیار سخت می‌شود. اینجاست که جریان نفاق، با ایجاد ابهام و ابهام، ذهنیت جامعه را از حقیقت دور می‌سازد. در چنین فضایی، اگر فردی متوجه نفاق شود و بخواهد

پویا: در نبردهای سنتی، مرزهای دشمن به وضوح مشخص است و مواجهه با آن، مستلزم دفاع فیزیکی و نظامی است. اما در شرایط کنونی، که نبردها از مرزهای جغرافیایی به عرصه شناختی و هویتی منتقل شده‌اند، تعریف دشمن و راهبرد دفاعی پیچیده‌تر می‌شود. اگر دشمن در پوشش دوست ظاهر شود، اگر از شعارهای ما برای تضعیف ما استفاده کند، و اگر از درون، بنیان‌های اعتقادی و فرهنگی را هدف قرار دهد، راهبرد دفاعی چگونه باید تغییر کند؟

حجت الاسلام و المسلمین

دکتر محمدعلی لیالی، عضو کانون طلوع و هیئت علمی دانشگاه معارف در ادامه با واکاوی پدیده نفاق در تحولات معاصر، به دنبال ارائه چارچوبی برای فهم این نوع از نبرد است که در آن، بصیرت و تمایز حق از باطل، نقشی حیاتی در حفظ استقلال و پایداری ملی ایفا می‌کند.

جریان نفاق؛ پدیده‌ای با ماهیت دوگانه

در منظومه فکری و معارف دینی، پدیده نفاق دارای جایگاه ویژه‌ای است که آن را از سایر جریانات مخالف تمایز می‌بخشد. قرآن کریم به وضوح سه طیف اصلی را در مواجهه با جبهه حق مشخص می‌کند: مومنین، کفار و منافقین. وضعیت مومنین و کفار روشن است؛ یا فرد در جبهه ایمان و توحید قرار دارد، یا در جبهه کفر و شرک. اما جریان نفاق، وضعیتی مبهم و دوگانه دارد. منافق کسی است که در ظاهر با مسلمانان همراهی می‌کند و در مجامع ایمانی حضور می‌یابد، اما در باطن، با دشمنان هم‌پیمان است. این دوگانگی رفتاری، تشخیص منافقان را به مراتب دشوارتر از کفار می‌سازد.

قرآن کریم در توصیف منافقان می‌فرماید: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمِنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (بقره/۱۴). این آیه به وضوح نشان می‌دهد که

شکاف‌های موجود در جامعه را هدف قرار می‌دهد. جوانان، زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی، همگی پدیده‌هایی هستند که نفاق از آن‌ها برای تضعیف هویت ملی استفاده می‌کند. این جریان ممکن است شعار «وطن» سر دهد، اما در پی تجزیه وطن باشد؛ شعار «ایران» سر دهد، اما به دنبال از بین بردن ایران باشد؛ و حتی شعار «اسلام» سر دهد، اما مسجد را به آتش بکشد. این شیوه عمل، بر خورد با نفاق را بسیار دشوار می‌سازد؛ زیرا تشخیص نیت واقعی پشت شعارها برای عموم مردم و حتی برخی خواص، سخت و پیچیده است.

تغییر پارادایم از جنگ سخت به جنگ نرم

جریان نفاق در طول تاریخ انقلاب اسلامی، همواره در پی تخریب نظام بوده است، اما شیوه‌ها و ابزارهای آن متناسب با شرایط زمانی تغییر یافته است. در دهه شصت شمسی، که نظام اسلامی نوپا بود و از ضعف‌های جدی در ساختار نهادی رنج می‌برد، جریان نفاق با استفاده از تروریسم سخت و خشن، به مقابله با انقلاب پرداخت. حوادثی نظیر ترور کور ۱۷ هزار نفر از مردم عادی و مسئولان، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر و انفجار دفتر نخست‌وزیری در هشتم شهریور، نشان‌دهنده اوج قساوت و ددمنشی این جریان بود. هدف اصلی در آن دوران، ایجاد ناامنی فراگیر و فلج کردن ارکان نظام بود.

با گذشت زمان و بلوغ نظام اسلامی، جریان نفاق نیز به تدریج شیوه‌های خود را به‌روزرسانی کرده است. امروزه، با وجود اقتدار نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی، دشمنان به این نتیجه رسیده‌اند که جنگ سخت مستقیم، هزینه‌بر و بی‌نتیجه است. به همین دلیل، پارادایم جنگ از «سرزمین و منابع» به «هویت و باورها» تغییر یافته است. در این شیوه نوین، هدف اصلی، ربودن ذهن و اندیشه نسل جوان است. به جای اشغال فیزیکی، دشمن به دنبال نفوذ فکری و فرهنگی است تا از

اقدام کند، به دلیل عدم آگاهی دیگران، ممکن است خود متهم به اشتباه در قضاوت شود. این ابهام‌آفرینی، مهم‌ترین اقدامی است که نفاق انجام می‌دهد و در نهایت، جامعه را از حقیقت دور کرده و زمینه سلطه دشمنان خارجی را فراهم می‌سازد.

استفاده از شعارهای حق برای اهداف باطل

جریان نفاق برای پیشبرد اهداف خود، از شعارهای مقدس و جذاب استفاده می‌کند. این شعارها در ظاهر، کاملاً منطبق بر ارزش‌های انسانی و اسلامی هستند، اما در واقع، ابزاری

در منظومه فکری و معارف دینی، پدیده نفاق دارای جایگاه ویژه‌ای است که آن را از سایر جریانات مخالف تمایز می‌بخشد. منافق کسی است که در ظاهر با مسلمانان همراهی می‌کند و در مجامع ایمانی حضور می‌یابد، اما در باطن، با دشمنان هم‌پیمان است. این دوگانگی رفتاری، تشخیص منافقان را به مراتب دشوارتر از کفار می‌سازد.

برای فریب و انحراف جامعه محسوب می‌شوند. این همان مصداق «کلمة الحق یراد بها الباطل» است. به عنوان مثال، در حوادث اخیر، شعارهایی نظیر «زن، زندگی، آزادی» مطرح شد. در نگاه اول، این شعارها مفاهیمی متعالی را در بر دارند: حمایت از حقوق زنان، تأمین معیشت و آزادی. اما در عمل، جریان نفاق با استفاده از این شعارها، به دنبال دیکتاتوری، از بین بردن زندگی مردم و تخریب هویت ملی است.

نفاق با بهره‌گیری از این شعارها، گسل‌ها و



هزینه‌های سنگین نفاق داخلی و عمق استراتژیک

جریان نفاق داخلی، همواره هزینه‌هایی به مراتب سنگین‌تر از دشمن خارجی بر کشور تحمیل کرده است. این امر به ویژه در مقایسه با هزینه‌هایی که جمهوری اسلامی برای حفظ عمق استراتژیک خود در خارج از مرزها متحمل می‌شود، آشکار می‌گردد. همانطور که شهید حاج قاسم سلیمانی فرمود، اگر در سوریه نمی‌جنگیدیم، باید در خیابان‌های تهران می‌جنگیدیم. این سخن، در حوادث اخیر به وضوح اثبات شد.

با گذشت زمان و بلوغ نظام اسلامی، جریان نفاق نیز به تدریج شیوه‌های خود را به‌روزرسانی کرده است. امروزه، با وجود اقتدار نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی، دشمنان به این نتیجه رسیده‌اند که جنگ سخت مستقیم، هزینه‌بر و بی‌نتیجه است. به همین دلیل، پارادایم جنگ از «سرزمین و منابع» به «هویت و باورها» تغییر یافته است.

بر اساس آمارها، تعداد شهدای مدافع حرم در طول هشت سال درگیری در سوریه، حدود ۲۰۰۰ نفر بوده است. این در حالی است که در حوادث اخیر داخلی، تعداد تلفات به ۲۴۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر رسید. این مقایسه نشان می‌دهد که نفاق داخلی تا چه حد می‌تواند برای کشور هزینه‌ساز باشد. علاوه بر تلفات انسانی، خسارات اقتصادی ناشی از اغتشاشات نیز بسیار سنگین است. تخریب اموال عمومی نظیر بانک‌ها، اتوبوس‌ها، آمبولانس‌ها و اموال شخصی مردم، هزینه‌هایی چند هزار میلیارد تومانی

درون، جامعه را تهی سازد. این تغییر پارادایم، نفاق را قادر ساخته است که به جای استفاده از سلاح‌های گرم، از ابزارهای رسانه‌ای و شناختی برای ایجاد تردید در باورها استفاده کند.

جنگ روایت‌ها و حکمرانی رسانه‌ای

جریان نفاق در عصر حاضر، بیش از هر چیز بر «جنگ روایت‌ها» و «جنگ رسانه‌ای» تکیه دارد. برخلاف دهه شصت که ابزارهای رسانه‌ای محدود بودند، امروزه شبکه‌های اجتماعی، ماهواره‌ای و پلتفرم‌های مجازی، به ابزارهای قدرتمند نفاق تبدیل شده‌اند. دشمن با استفاده از این ابزارها، به صورت لحظه‌ای و گسترده، به تولید و انتشار روایت‌های دروغین می‌پردازد. به عنوان نمونه، در حوادث اخیر، جریان نفاق با استفاده از شبکه‌های اجتماعی، اقدام به «کشته‌سازی» و انتشار آمار غیرواقعی از تلفات کرد. در مقابل، کم‌کاری در عرصه رسانه‌ای داخلی و ضعف در ارائه روایت صحیح، سبب می‌شود که روایت دشمن به سرعت در جامعه غالب شود و باورپذیری آن افزایش یابد.

یکی از چالش‌های اصلی در این زمینه، عدم وجود «حکمرانی» صحیح بر فضای مجازی است. در حالی که کشورهای غربی به شدت بر پلتفرم‌های مجازی کنترل دارند و از فیلترینگ برای حفظ منافع ملی خود استفاده می‌کنند، در داخل کشور، سهل‌انگاری در این زمینه، فضای مجازی را به جولانگاه دشمن تبدیل کرده است. این فضا نه تنها برای آگاهی بخشی، بلکه برای آموزش روش‌های تخریب (مانند ساخت کوکتل مولوتوف) و سازماندهی آشوب‌ها استفاده می‌شود. این وضعیت نشان می‌دهد که ما در یک جنگ نابرابر رسانه‌ای قرار داریم و تا زمانی که حکمرانی درستی بر این فضا ایجاد نشود، نفاق داخلی به راحتی می‌تواند از این ابزار برای تخریب جامعه استفاده کند.

می‌کند. در نهایت، نظام باید با قاطعیت و اقتدار، با لیدرهای اصلی نفاق و عوامل موساد برخورد کند و هزینه‌های تخریب اموال عمومی را از اغتشاشگران دریافت نماید. این اقدامات، نه تنها به بازدارندگی کمک می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که نظام در برابر تخریب، تسلیم نخواهد شد.

تحریف تاریخ و تطهیر دیکتاتوری

یکی از دلایل موفقیت جریان نفاق در فریب افکار عمومی، «غفلت تاریخی» جامعه، به ویژه نسل جوان است. جریان نفاق با تحریف تاریخ و وارونه‌سازی واقعیت‌ها، تلاش می‌کند تا دیکتاتوری‌های گذشته را تطهیر کند. به عنوان مثال، در حوادث اخیر، شعارهایی نظیر «جاوید شاه» مطرح شد که نشان‌دهنده ناآگاهی از جنایات رژیم پهلوی و از دست رفتن سرزمین‌های ایران در دوران پهلوی است. این تحریف تاریخی، سبب می‌شود که جای شهید و جلاد عوض شود و نظامی که آزادی را به ارمغان آورده است، به عنوان دیکتاتور معرفی گردد.

از سوی دیگر، باید پذیرفت که نارضایتی‌های عمومی به ویژه در حوزه اقتصادی، بستر مناسبی را برای فعالیت جریان نفاق فراهم می‌آورد. جراحی‌های اقتصادی دولت، هر چند ممکن است در بلندمدت ضروری باشند، اما اگر بدون توجه به شرایط عمومی جامعه و بدون اقناع افکار عمومی انجام شوند، می‌توانند به نارضایتی‌های شدید منجر شوند. نفاق به سرعت از این نارضایتی‌ها استفاده می‌کند و با ایجاد اغتشاش، مطالبات بر حق مردم را به انحراف می‌کشاند. از این رو، مسئولین باید صدای معترضین را بشنوند و صف آن‌ها را از اغتشاشگران جدا کنند.

راهکارهای مقابله با نفاق در شرایط کنونی

را به کشور تحمیل می‌کند. این خسارات، نه تنها فشار اقتصادی را بر مردم افزایش می‌دهد، بلکه نشان می‌دهد که دشمن چگونه از طریق نیروهای پیاده نظام داخلی، به راحتی می‌تواند زیرساخت‌های کشور را هدف قرار دهد.

غلبه بر نفاق با بصیرت و وحدت

مقابله با جریان نفاق نیازمند یک راهبرد جامع و چندوجهی است. اولین و مهم‌ترین پادزهر در برابر نفاق، «بصیرت» است. بصیرت به معنای شناخت عمیق ماهیت دشمن و ابزارهای آن است. این شناخت، باعث می‌شود که جامعه در برابر فریب کاری‌ها و شعارهای به ظاهر حق، دچار تردید و انحراف نشود. بصیرت، مستلزم مطالعه تاریخ و آگاهی از الگوهای تکرارشونده نفاق است.

یکی از چالش‌های اصلی در این زمینه، عدم وجود «حکمرانی» صحیح بر فضای مجازی است. در حالی که کشورهای غربی به شدت بر پلتفرم‌های مجازی کنترل دارند و از فیلترینگ برای حفظ منافع ملی خود استفاده می‌کنند، در داخل کشور، سهل‌انگاری در این زمینه، فضای مجازی را به جولانگاه دشمن تبدیل کرده است.

دومین راهبرد، حفظ «اتحاد ملی» و پیروی از «امام جامعه» است. جریان نفاق همواره به دنبال ایجاد تفرقه بین

مردم ورهبری است. اگر امت و امام با هم متحد باشند، دشمن راه به جایی نخواهد برد. اما اگر خدای ناکرده جامعه، امام خود را تنها بگذارد، دشمن به راحتی می‌تواند بر آن مسلط شود، همانطور که در دوران امیرالمؤمنین (ع) معاویه بر کوفه مسلط شد.

سومین راهبرد، اصلاح نظام آموزشی و حکمرانی فضای مجازی است. باید نظام تعلیم و تربیت به گونه‌ای بازنگری شود که نسل جوان با تاریخ انقلاب و جنایات دشمنان آشنا شوند تا در برابر تحریف‌های رسانه‌ای واکسینه گردند. همچنین، حکمرانی صحیح بر فضای مجازی، از نفوذ و تخریب دشمن در این عرصه جلوگیری



شیوه‌های سخت‌تروریستی به جنگ نرم و جنگ روایت‌ها تغییر یافته است. این تغییر، مقابله با نفاق را دشوارتر ساخته است، اما با افزایش بصیرت عمومی، حفظ وحدت ملی، اصلاح حکمرانی مجازی و برخورد قاطع با لیدرهای آشوب، می‌توان بر این جریان فائق آمد. جامعه باید بداند که دشمن همواره از نقاط ضعف داخلی استفاده خواهد کرد و برای مقابله با این تهدید، نیازمند هوشیاری مستمر و آمادگی در برابر تغییر شیوه‌های دشمن است.

برای مقابله مؤثر با جریان نفاق در شرایط کنونی، باید به چند نکته اساسی توجه داشت:

۱. شنیدن صدای معترضین: باید پذیرفت که بخشی از نارضایتی‌های عمومی، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی است. مسئولین باید تقدما و اعتراضات مردم را بپذیرند و به آن‌ها پاسخ دهند. اگر جامعه اقناع نشود، رسانه‌های دشمن وارد عمل می‌شوند و مردم را اقناع می‌کنند.

۲. اصلاح نظام آموزشی: نظام تعلیم و تربیت باید به گونه‌ای بازنگری شود که نسل جوان با تاریخ انقلاب و جنایات دشمنان آشنا شوند. این امر، آن‌ها را در برابر تحریف‌های رسانه‌ای واکسینه می‌کند و مانع از فریب خوردن احساسات آن‌ها می‌شود.

۳. حکمرانی فضای مجازی: باید مدیریت صحیح بر فضای مجازی و رسانه‌ای اعمال شود. این به معنای محدودیت خدمات نیست، بلکه به معنای جلوگیری از تبدیل این فضا به ابزار دشمن است.

۴. برخورد قاطع و جبران خسارات: نظام باید با لیدرهای اصلی نفاق و عوامل موساد برخورد قاطع داشته باشد. همچنین، باید هزینه‌های سنگین ایجاد شده در فتنه را از اغتشاشگران دریافت کرد تا جامعه بداند که نظام در برابر تخریب، تسلیم نخواهد شد.

نفاق؛ تهدیدی که از درون می‌روید و با بصیرت می‌میرد

نفاق، پدیده‌ای تاریخی و همیشگی است که تا زمانی که حق و باطل وجود دارند، به حیات خود ادامه می‌دهد. این جریان سعی می‌کند با ظاهری زیبا و شعارهای حق‌طلبانه، خود را به جبهه حق نزدیک سازد، اما در بزنگاه‌ها، به نفع دشمن عمل می‌کند. در دوران معاصر، نفاق از

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر مهدی ابوطالبی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) را مطالعه کنید.

انقلاب اسلامی؛ فراتر از یک تغییر سیاسی

در تحلیل رویدادهای بزرگ تاریخی، اغلب این خطر وجود دارد که نگاه ما محدود به نتایج فوری و ملموس باشد و از ریشه‌های عمیق فکری و تمدنی غافل بمانیم. در مورد انقلاب اسلامی نیز، گاهی این پرسش مطرح می‌شود که آیا انقلاب توانسته است به اهداف خود در زمینه‌هایی چون عدالت اقتصادی یا تحقق کامل آرمان‌های سیاسی دست یابد یا خیر. این نگاه، اگرچه مشروع به نظر می‌رسد، اما از درک ماهیت بنیادین انقلاب اسلامی بازمی‌ماند. انقلاب اسلامی، صرفاً یک حرکت برای بهبود وضعیت اقتصادی یا اصلاح ساختار سیاسی نبود، بلکه یک جنبش تمدنی بود که در بستری از تحولات تاریخی چند صدساله شکل گرفت. برای فهم کامل این انقلاب، باید به عقب‌تر بازگردیم؛ به زمانی که جهان در حال شکل‌گیری بر اساس یک پارادایم فکری جدید بود.

زمینه‌های تاریخی تقابل تمدنی

انقلاب اسلامی در شرایطی رخ داد که جهان پس از جنگ جهانی دوم، تحت سلطه دو ابرقدرت و دو مکتب فکری رقیب قرار داشت: نظام لیبرال دموکراسی (به رهبری آمریکا) و نظام کمونیستی (به رهبری شوروی). این دو نظام، اگرچه در ظاهر با یکدیگر در تضاد بودند، اما در یک نکته اساسی اشتراک داشتند: هر دو مدعی بودند که بهترین مدل برای اداره دنیا و تأمین سعادت بشر را ارائه می‌دهند، و هر دو، دین را از صحنه مدیریت اجتماعی حذف کرده بودند. این وضعیت، محصول یک فرایند تاریخی طولانی در غرب بود که ریشه در رنسانس داشت. رنسانس، به معنای نوزایی، یک نقطه عطف در تاریخ غرب بود که تاریخ این تمدن را به دو بخش کلاسیک و معاصر تقسیم کرد.

جدایی دین از دنیا در رنسانس



انقلاب اسلامی و منطق دفاع تمدنی؛ بازخوانی نبرد هویتی با رنسانس

بررسی ریشه‌های تاریخی و فلسفی تقابل
تمدن دینی با نظم سکولار جهانی

پویا: در تحلیل تاریخ معاصر، همواره این پرسش مطرح است که آیا مسیر توسعه و پیشرفت تمدن‌ها، یک سرنوشت محتوم و یکسان برای همه ملت‌هاست، یا امکان انتخاب مسیری بدیل وجود دارد؟ بسیاری از مکاتب فکری، نظم جهانی فعلی را نتیجه طبیعی فرآیندی می‌دانند که با رنسانس آغاز شد و بر جدایی دین از دنیا استوار است. اما انقلاب اسلامی ایران، در اواخر قرن بیستم، با احیای مرجعیت دین در عرصه عمومی، این گزاره تاریخی را به چالش کشید.

برای بررسی عمیق‌تر این تقابل فکری و تمدنی، دعوت می‌کنیم فرمایشات



آزادی را برای مردم فراهم کنند؛ با این فرض که جامعه‌ای مطلوب است که در آن مردم بتوانند به خواسته‌های خود برسند و کمترین محدودیت قانونی بر آن‌ها اعمال شود.

ظهور دو مدل سکولار در برابر دین

پس از شکل‌گیری نظام‌های لیبرالی، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نظریه‌پردازانی مانند مارکس و انگلس، مدل لیبرالی را به چالش کشیدند. آن‌ها معتقد بودند که آزادی بی حد و حصر، منجر به نابرابری شدید طبقاتی و ظلم می‌شود. از نظر آن‌ها، جامعه مطلوب، جامعه‌ای است که در آن برابری و

انقلاب اسلامی در شرایطی رخ داد که جهان پس از جنگ جهانی دوم، تحت سلطه دو ابرقدرت و دو مکتب فکری رقیب (لیبرال دموکراسی و کمونیسم) قرار داشت. این دو نظام، علی‌رغم تضادهای ظاهری، بر یک پایه مشترک استوار بودند: ادعای اداره کامل دنیا بدون نیاز به دین و خدا، مبتنی بر انسان و توانایی‌های او.

توزیع عادلانه امکانات وجود داشته باشد و مالکیت خصوصی محدود گردد. این تفکر، به ظهور نظام‌های کمونیستی (مانند انقلاب شوروی و چین) منجر شد. نکته قابل توجه این است که هر دو مدل لیبرالی و کمونیستی، علی‌رغم تضادهای ظاهری، بر یک پایه مشترک استوار بودند: مبنا قرار دادن انسان و توانایی‌های او به جای مرجعیت دین. هر دو مدعی بودند که می‌توانند تمدنی پیشرفته و کامل را بدون نیاز به خدا ایجاد کنند.

تمدن سکولار و نفی مرجعیت الهی

این تمدن جدید که در غرب اروپا و آمریکا

در دوره رنسانس (قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی)، متفکران و مردم غرب به این نتیجه رسیدند که برای پیشرفت و آبادانی دنیای خود، باید دین را از دخالت در مسائل دنیوی منع کنند. این تصمیم، ناشی از شرایط نامطلوب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر غرب بود که تحت تأثیر حاکمیت کلیسا قرار داشت. البته باید توجه داشت که این حاکمیت، مبتنی بر آموزه‌های مسیحیت تحریف شده بود. دو عامل کلیدی در این جدایی نقش داشتند: اول، آموزه رهبانیت و پرهیز از دنیا که مردم را از بهره‌مندی از زندگی دنیوی منع می‌کرد و دوم، آموزه‌های الهیاتی مسیحی که به دلیل «عقل‌گریز» بودن (نه لزوماً ضد عقل)، قابل تحلیل عقلی نبودند و با پیشرفت‌های علمی در تعارض قرار می‌گرفتند. این تعارض بین عقل و دین حاکم، باعث شد تا مردم به این نتیجه برسند که برای پیشرفت علمی و فکری، باید مرجعیت دین را کنار بگذارند و بر اساس عقل و تجربه خود عمل کنند.

عقلانیت ابزاری و حذف مرجعیت دین

فرایند جدایی دین از دنیا در غرب، به تدریج منجر به شکل‌گیری دو حوزه مجزا شد: حوزه دین برای آخرت و حوزه عقل برای دنیا. متفکران غربی استدلال کردند که دین نباید در امور دنیوی دخالت کند تا مانع پیشرفت نشود، و عقل نیز نباید در امور معنوی و اخروی دخالت کند، چرا که توانایی فهم آن را ندارد. بر این اساس، ابزارهای شناخت نیز تفکیک شدند: ابزار شناخت دنیای مادی، عقل و تجربه بود و ابزار شناخت دنیای معنوی، دین و کلیسا. این تفکر، زمینه را برای انقلاب‌های لیبرالی در قرن هجدهم میلادی (مانند انقلاب فرانسه، انگلیس و آمریکا) فراهم کرد. این انقلاب‌ها، به دنبال ایجاد نظام‌هایی بودند که حداکثر

تشیع دوازده امامی، به عرصه حکومت، به نفع جامعه است. از این رو، تشیع را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کردند و تصمیم گرفتند که تصمیم‌گیری‌ها و قوانین حکومتی بر اساس مذهب شیعه باشد. این تصمیم، منجر به دعوت از علمای بزرگ شیعه برای ایفای نقش در ساختار حکومتی شد. مناصبی مانند «شیخ الاسلام»، «قاضی القضاة»، «قاضی» و «امام جمعه» ایجاد شدند تا امور حقوقی، قضایی، اوقاف و دیگر مسائل عمومی بر اساس احکام دینی اداره شوند.

مرجعیت دین در مقابل مرجعیت انسان

در این مسیر تاریخی، ایران مرجعیت انسان را کنار گذاشت و مرجعیت دین و حکم خدا را ملاک قرار داد. این رویکرد، در تضاد کامل با مسیر تمدنی غرب بود. در حالی که غرب به سمت سکولاریسم پیش می‌رفت، ایران به سمت حاکمیت دینی حرکت می‌کرد. این فرایند تاریخی، اگر چه با فراز و نشیب‌هایی همراه بود، اما زمینه را برای ظهور انقلاب اسلامی فراهم کرد. انقلاب اسلامی، در واقع، تجدید حیات این مسیر تمدنی بود که در صفویه آغاز شده بود. امام خمینی (ره) در شرایطی که جهان تحت سلطه کامل تفکر سکولار بود، با طرح نظریه ولایت فقیه، مجدداً مرجعیت دین را در عرصه سیاست و اجتماع مطرح کردند. این اقدام، نه تنها یک تغییر سیاسی، بلکه یک چالش بنیادین در برابر نظم جهانی بود که مدعی بود انسان می‌تواند بدون نیاز به خدا، تمدنی پیشرفته بسازد.

انقلاب اسلامی و طرح تمدن نوین

انقلاب اسلامی، در حقیقت، یک تمدن نوین را بر اساس مبانی دینی مطرح کرد. این تمدن، بر خلاف تمدن غربی که بر محور خواست انسان می‌چرخید، بر محور خواست خدا و مرجعیت دین استوار بود. انقلاب، نشان داد که می‌توان در دوران معاصر، حکومتی را بر اساس آموزه‌های دینی تشکیل داد که در عین حال، به پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی نیز

شکل گرفت، مبتنی بر انسان و خواسته‌های او بود. در این تمدن، انسان برای پیشرفت در اقتصاد، سیاست، علم، صنعت، بهداشت و هر آنچه برای لذت بردن از دنیا لازم است، نیازی به دین و خدا ندارد. علوم جدید غربی، محصول فکر و تجربه بشر بود و نه برگرفته از دین. این تمدن، خود را به سراسر دنیا صادر کرد و به «کعبه آمال» بسیاری از مردم تبدیل شد. رسانه‌ها و تکنولوژی‌های غربی، این تفکر را تقویت می‌کردند که تمدن سکولار می‌تواند بدون دخالت دین، به سعادت برسد. در این نظام فکری، خواست انسان، مبنای قانون‌گذاری و اخلاق است. به عنوان مثال، اگر اکثریت جامعه‌ای به ازدواج همجنس‌گرایان

فرایند جدایی دین از دنیا در غرب، ریشه در رنسانس داشت. به دلیل آموزه‌های رهبانیت و پرهیز از دنیا، و همچنین آموزه‌های عقل‌گریز مسیحیت تحریف شده که با علم در تعارض بودند، متفکران غربی تصمیم گرفتند برای پیشرفت، دین نباید در مسائل دنیایی (سیاست، اقتصاد و علم) دخالت کند.

رضایت دهند، این امر به قانون تبدیل می‌شود و مخالفت با آن، به عنوان ناهنجاری یا نقض حقوق بشر تلقی می‌گردد.

مسیر متفاوت ایران؛ از صفویه تا انقلاب اسلامی

در حالی که غرب در حال پیمودن مسیر جدایی دین از دنیا بود، در ایران نیز فرایندی متفاوت آغاز شد که دقیقاً همزمان با شروع رنسانس در غرب بود. با ظهور حکومت صفویه، ایران مسیری متفاوت را در پیش گرفت. صفویان به این نتیجه رسیدند که اتفاقاً ورود دین، و به ویژه



انقلاب اسلامی؛ چالش بنیادین با تمدن انسان محور

تحلیل انقلاب اسلامی به عنوان یک پدیده تمدنی، نیازمند فراتر رفتن از تحلیل‌های سطحی و محدود به مسائل اقتصادی و سیاسی است. انقلاب اسلامی، در واقع، پاسخ ایران به فرایندهای تاریخی رنسانس و سکولاریسم غربی بود. در حالی که غرب مرجعیت دین را کنار گذاشت و مرجعیت انسان را جایگزین کرد، ایران با پیروی از مسیری که ریشه در صفویه داشت، مرجعیت دین را احیا کرد. انقلاب اسلامی، با طرح یک مدل حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه، نه تنها یک نظام سیاسی جدید را ایجاد کرد، بلکه یک تمدن نوین را بر اساس مبانی دینی مطرح کرد. این تمدن، در برابر نظم سکولار جهانی، یک چالش بنیادین ایجاد کرد و نشان داد که دین، می‌تواند در عصر مدرن، نقش محوری در مدیریت جامعه داشته باشد. این تقابل فکری، همچنان ادامه دارد و درک عمیق‌تر آن، برای شناخت جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر ضروری است.

دست یابد. این رویداد، نه تنها برای ایران، بلکه برای کل جهان اسلام و مستضعفان عالم، یک الگوی جدید ارائه کرد که از دوگانه لیبرالیسم-کمونیسم خارج بود. انقلاب اسلامی، به جهانیان ثابت کرد که دین می‌تواند در تمام ابعاد زندگی انسان، از سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و اجتماع، نقش آفرینی کند و سعادت دنیوی و اخروی را به ارمان بیاورد.

تأثیر انقلاب بر نظم جهانی سکولار

انقلاب اسلامی، با به چالش کشیدن مبانی سکولاریسم، تأثیر عمیقی بر نظم جهانی گذاشت. این انقلاب، باعث شد تا بسیاری از متفکران و اندیشمندان در جهان، به بازنگری در رابطه دین و سیاست بپردازند. در حالی که غرب تلاش می‌کرد تا دین را به یک امر شخصی و خصوصی تبدیل کند، انقلاب اسلامی، آن را به عرصه عمومی بازگرداند. این تقابل تمدنی، همچنان ادامه دارد و در مسائل مختلفی از جمله حقوق بشر، آزادی‌های فردی، و روابط بین‌الملل، خود را نشان می‌دهد. انقلاب اسلامی، به عنوان یک پدیده تمدنی، نه تنها یک رویداد تاریخی، بلکه یک جریان فکری و فرهنگی است که هنوز در حال شکل‌گیری و تأثیرگذاری بر آینده جهان است.

همزمان با رنسانس در غرب، در ایران حکومت صفویه ظهور کرد. برخلاف مسیر غربی که به دنبال جدایی دین از سیاست بود، صفویان به این نتیجه رسیدند که ورود دین شیعی دوازده امامی به حکومت بهتر است. آن‌ها تشیع را مذهب رسمی اعلام کردند و برای اداره امور حقوقی و قضایی، مرجعیت دین و حکم خدا را ملاک قرار دادند و مرجعیت انسان را کنار گذاشتند.

امید الهی؛ راهبرد پایداری در نبرد آینده

تحقق وعده جانشینی انسان شایسته و الزامات مواجهه با ناامیدی

مسیر تحول تمدنی است؟

وعده الهی به جانشینان صالح

قرآن کریم در چندین آیه، حقیقتی بنیادین را درباره سرنوشت جهان و جایگاه انسان صالح بیان می‌کند: خداوند حکومت زمین را به بندگان شایسته خود می‌بخشد. این مضمون در آیات متعددی چون وعده وراثت زمین و امامت صالحان آشکار است. به عنوان نمونه، در آیه‌ای می‌فرماید: «نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين» (سوره قصص، آیه ۵). این آیه نه فقط بشارتی برای رهایی مستضعفان، بلکه اعلام اراده قطعی الهی برای سپردن رتق و فتق عالم به انسان‌هایی است که صلاحیت جانشینی را کسب کرده‌اند. خداوند در حقیقت می‌فرماید: اگر من در زمین به صورت جسمانی حضور می‌داشتم، حکومتی بر اساس عدل، هدایت و تدبیر الهی تشکیل می‌دادم؛ و اکنون که چنین نیست،

پویا: در عصر حاضر، که نبردها از مرزهای جغرافیایی به عرصه اراده‌ها و باورها منتقل شده‌اند، یکی از کارآمدترین ابزارهای سلطه، تزریق ناامیدی و القای شکست‌پذیری است. این راهبرد، تلاش می‌کند تا ملت‌ها را متقاعد سازد که آینده‌ای جز آنچه قدرت‌های مسلط تعیین می‌کنند، وجود ندارد. در چنین شرایطی، مفهوم انتظار فعال در اندیشه دینی، فراتر از یک باور معنوی، به یک راهبرد مقاومت تبدیل می‌شود.

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد رضا اسدی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در ادامه با بررسی ابعاد فلسفی و اجتماعی این مفهوم، به این پرسش کلیدی می‌پردازد که چگونه امید به تحقق وعده‌های الهی، نیروی محرک اصلی برای دفاع در برابر هجوم روانی و پایداری در





شرایط دستیابی به هدیه موعود

در کنار این هدیه عظیم، قرآن کریم شرط بهره‌مندی از آن را نیز بیان کرده است. محور اصلی این شرط دو امر است: ایمان و عمل صالح. این دو، گواهی‌نامه ورود به عرصه حکومت صالحان و شرط لیاقت برای دریافت عیدی الهی‌اند.

ایمان، بستر معرفتی و الهی انتظار را فراهم می‌سازد و عمل صالح، این ایمان را در عرصه اجتماع و رفتارهای فردی عینیت می‌بخشد. مهدویت صرفاً یک حالت ذهنی یا آرزو نیست؛ بلکه برنامه‌ای برای پرورش انسان‌هایی است که بتوانند مسئولیت اداره جهان بر پایه عدل

نماینده‌ای را از جانب خود منصوب می‌کنم و بندگان صالح را زیر پرچم او به حکومت بر زمین می‌رسانم.

این نگاه، مهدویت را نه صرفاً یک عقیده، بلکه وعده‌ای الهی و عیدی بزرگ برای بشریت معرفی می‌کند؛ عیدی که با تحقق آن، انسان در مسیر بلوغ تمدنی خویش قرار می‌گیرد و به جایگاه واقعی خود می‌رسد.



و حق را بر دوش بکشند.

صلاحیت‌های مورد نیاز برای تحقق این وعده در دو سطح شکل می‌گیرند:

صلاحیت‌های فردی: خودسازی، ارتباط با خدا، تقویت روحیه عبودیت و اتصال معنوی به امام عصر عجل الله تعالی فرجه.

صلاحیت‌های اجتماعی: مشارکت در ساخت جامعه‌ای که ظرفیت پذیرش حکومت عدل الهی را داشته باشد.

بر اساس این نگاه، ارتباط روزانه و قلبی با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه عمل مستحب، بلکه سازوکار تولید آمادگی درونی برای ورود به عرصه یاری است. توصیه‌هایی چون آغاز روز

قرآن کریم در چندین آیه، حقیقتی بنیادین را درباره سرنوشت جهان و جایگاه انسان صالح بیان می‌کند: خداوند حکومت زمین را به بندگان شایسته خود می‌بخشد. این مضمون در آیات متعددی چون وعده وراثت زمین و امامت صالحان آشکار است و عیدی بزرگ الهی برای بشریت به شمار می‌آید.

با نام آن حضرت، زمزمه دعای عهد در مسیر کار روزانه، یا حتی یک ارتباط چندثانیه‌ای با نیت آمادگی خدمت، نشانه‌های این تربیت مهدوی‌اند؛ تربیتی که بدون تحمیل زمان، روح را در مسیر انتظار فعال قرار می‌دهد.

انتظار فعال و نقش امید الهی

جامعه‌ای که در مسیر تحقق حکومت عدل الهی حرکت می‌کند، بدون امید نمی‌تواند دوام یابد. اساساً مهدویت با کلیدواژه امید تعریف می‌شود: امید به اینکه ظلم ناپایدار است، امید به اینکه زمین در نهایت به صالحان سپرده

می‌شود، امید به اینکه هر حرکت کوچک و هر عمل صالح، در معماری آینده جهان نقش دارد.

تجربه انقلاب اسلامی نمونه‌ای عینی از این حقیقت است. امام خمینی (ره) بدون تکیه بر سازوکار نظامی، ارتش یا قدرت ظاهری، اما با ایمان به قدرت بی‌نهایت الهی و اتکا به مردم مؤمن، نهضتی را آغاز کرد که نظام محاسبات مادی را درهم شکست. این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که جامعه‌ای امیدوار، حتی با امکانات محدود، توانایی رخ دادسازی دارد.

برعکس، منشأ بسیاری از لغزش‌ها، ناامیدی و نشستن پای سخن کسانی است که آینده را تاریک تصویر می‌کنند. فضای فتنه‌ها و اغتشاشات نیز معمولاً بر بستر همین ناامیدسازی شکل می‌گیرد. وقتی جوان احساس کند آینده‌ای پیش روی او نیست، راه‌های کج به نظرش جذاب و حرکت‌های غلط برایش قابل توجه می‌شود. بنابراین، امید، نه یک مفهوم شعاری، بلکه زیربنای امنیت روانی، اجتماعی و سیاسی جامعه منتظر است.

وظیفه مؤمن در برابر چالش‌ها

در این مقطع که تقارن مبارک دهه فجر و نیمه شعبان، یادآور پیوند عمیق انقلاب اسلامی با آرمان مهدوی است، جامعه با چالش‌هایی مواجه است که به طور طبیعی مسیر تحقق عدالت جهانی را دشوار می‌کند. دشمنان، به دلیل تضاد منافع، از شکل‌گیری چنین حکومتی بیمناک‌اند و برای سد کردن آن از ابزارهای مختلف بهره می‌گیرند. حکومت عدل الهی، ساختار سودجویی‌ها، سلطه‌گری‌ها و شبکه‌های قدرت ناسالم را برهم می‌زند؛ به همین دلیل، مقاومت‌ها در برابر آن طبیعی است.

در چنین شرایطی وظیفه مصلح اجتماعی، مومن منتظر و هرکسی که خود را سرباز حضرت می‌داند، روشن است:

حفظ امید و تقویت روحیه جمعی.



محتوم را ترسیم می‌کند، اما تحقق آن نیازمند آمادگی، امید، صلاحیت فردی و اجتماعی و مشارکت مومنانه در مسیر انتظار است.

هدیه خداوند، حکومت عدل جهانی است؛ اما دریافت این هدیه تنها از آن کسانی است که خود را برای آن مهیا کرده‌اند. این حقیقت، مسئولیتی عمیق بر دوش انسان منتظر می‌نهد: اینکه هر روز خود را در مسیر خدمت، ارتباط، خودسازی و مشارکت فعال اجتماعی قرار دهد. چنین انتظاری، نه سکون و نه انفعال، بلکه آغاز حرکت بزرگ انسان به سوی فردایی است که خداوند وعده آن را داده است.

عمل به وظیفه در هر موقعیت ممکن بدون محاسبه‌گری‌های مادی.

تقویت ارتباط با امام عصر عج و مراقبت از روحیه معنوی خود.

شناخت دقیق دشمن و شیوه‌های ناامیدسازی او.

همراهی با جریان اصیل انقلاب و پرهیز از دام‌های رسانه‌ای و روانی.

این همان مسیری است که امام خمینی (ره) نیز همواره بر آن تاکید داشت. در جریان واقعه طبس، آنجا که طوفان شن، عملیات نظامی آمریکا را درهم شکست، حضرت امام (ره) یادآور شد که این شن‌ها خود مأموران الهی‌اند: ما بودیم که این شن‌ها را فرستادیم. و امروز نیز، موج‌های خلیج فارس چیزی از شن‌های طبس کم ندارند؛ آنان نیز سربازان خداوندند و در مسیر تحقق وعده الهی نقش‌آفرینی خواهند کرد.

ایمان، بستر معرفتی و الهی انتظار را فراهم می‌سازد و عمل صالح، این ایمان را در عرصه اجتماع و رفتارهای فردی عینیت می‌بخشد. مهدویت صرفاً یک حالت ذهنی یا آرزو نیست؛ برنامه‌ای برای پرورش انسان‌هایی است که بتوانند مسئولیت اداره جهان بر پایه عدل و حق را بر دوش بکشند.

حرکت در مسیر وعده قطعی

اکنون که در آستانه ماه مبارک رمضان و نسیم تازه معنویت قرار گرفته‌ایم و در حالی که جامعه ما تازه از شور انقلابی ۲۲ بهمن گذشته است، تأمل در وعده الهی وراثت زمین بیش از هر زمان دیگر اهمیت می‌یابد. این وعده، آینده‌ای

پویا: در روزگاری که مرزهای میان حقیقت و تصویر مخدوش شده است و هویت انسان مؤمن در معرض تهاجم‌های نرم قرار گرفته، پایداری بر بنیادهای اصیل معرفتی بیش از پیش اهمیت می‌یابد. در منظومه فکری اسلامی، صدق نه صرفاً یک فضیلت اخلاقی، بلکه زیربنای تشخیص حق از باطل و محور اصلی شکل‌گیری شخصیت توحیدی است.

آیت‌الله محمود رجبی، رئیس موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛ مخاطب اندیشمند را به تأمل در این مفهوم بنیادین فرا می‌خواند: مفهومی که با تبیین نسبت صدق با معرفت حضوری و پرهیز از نقش آفرینی معنوی، چگونگی ایستادگی بر عهد الهی و دفاع از حقیقت درونی را در برابر چالش‌های بیرونی تبیین می‌کند. در این بازخوانی، آشکار می‌شود که چگونه صدق، یگانه راه عبور از فریب‌های شناختی و تضمین‌کننده ثبات قدم انسان در مسیر بندگی است.

معنای جامع صدق و جایگاه آن در ایمان

در منظومه معرفتی اسلام، صدق در مقام یک ارزش اخلاقی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه بنیاد همه مراتب ایمان و شاخصه اصلی انسان‌های الهی است. در منابع دینی، صدیق عنوانی است که در اوج فضیلت به کار می‌رود و قرآن کریم در کنار انبیا و شهدا از صدیقین یاد می‌کند: «وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (نساء ۶۹). صدق در این تلقی، نه صرف



پایداری بر عهد الهی

صدق، ستون اصلی انسان‌سازی در مواجهه با فریب‌های معرفتی



چار چوب معنا پیدا می‌کند؛ یعنی انسان حق مدار، دوستی و دشمنی خود را براساس ارزش‌های الهی تنظیم می‌کند، نه براساس تمایلات نفسانی یا تعلقات اجتماعی.

قرآن کریم نیز در سوره حمد ما را مؤظف می‌کند روزانه دست کم ده بار از خدا بخواهیم که ما را در مسیر کسانی قرار دهد که به آنان نعمت داده است؛ و در آیات دیگر روشن می‌کند که یکی از این چهار گروه، صدیقین اند. این دعا، تربیتی بنیادین است: انسان مومن باید خود را در مدار صدق قرار دهد، نه آنکه طلب کند خود صدیق گردد؛ چرا که صدق، مرتبه‌ای است که تنها با پاکی باطن و صفای نیت حاصل می‌شود.

صداقت در ارتباط با خدا و پرهیز از نقش‌آفرینی معنوی

یکی از آسیب‌های جدی در سلوک دینی، آن است که انسان به جای صداقت، به بازی در نقش‌های معنوی روی آورد. کسانی که ظاهری از توسل، دعا و تضرع دارند، اما در باطن، حقیقتی مطابق این ظاهر در جان‌شان شکل نگرفته است، در واقع «نقش» یک بنده را بازی می‌کنند، نه اینکه «حقیقت» بندگی را محقق سازند.

این حالت شبیه به بازی کودکان است. همان‌گونه که کودک نقش پزشک یا معلم را تقلید می‌کند، بدون آنکه حقیقت آن را در خود داشته باشد، برخی انسان‌ها نیز در حیات معنوی چنین‌اند. اگر کسی حقیقتاً باور داشته باشد که تمام کارهای عالم در دست خداست، توجهش از غیر خدا بریده می‌شود و در چنین حالتی انجام گناه برای او غیرممکن می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: عالم محضر خداست. این باور، اگر از سطح مفهوم

درست گفتن، که صدق در گفتار، صدق در نیت، صدق در ایمان، و صدق در عهد با خداست.

یکی از مصادیق کامل این حقیقت، حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیهاست که در روایات به صدیقه کبری توصیف شده است؛ شخصیتی که در همه مراتب وجودی و در همه تعاملات با خدا، انسان‌ها و ولی خدا، صادقانه‌ترین صورت بندگی را محقق ساخته است. صدق در ایشان نه رفتاری بیرونی، که حقیقتی باطنی و یکپارچه است؛ آن‌گونه که هیچ فاصله‌ای میان ظاهر و باطن، گفتار و نیت، و ادعا و واقعیت دیده نمی‌شود.

در قرآن کریم نیز سرنوشت نهایی انسان با میزان صدق او گره خورده است: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» (مائده ۱۱۹). روز قیامت، روز تجلی ارزش واقعی صدق است و انسان در آن روز، تنها چیزی را می‌یابد که حقیقتاً در جان او شکل گرفته است. از همین جاست که پیامبران و اولیای الهی صدق را محور رشد انسان و ملاک قرب به خدا معرفی می‌کنند.

صدق در عهد الهی و نسبت آن با ولایت

یکی از مهم‌ترین مصادیق صدق، صدق در عهد الهی است. قرآن کریم درباره گروهی از مؤمنان می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا لِلَّهِ عَلَيْهِ» (احزاب ۲۳). این صدق، پایبندی صادقانه به پیمانی است که انسان با خدا می‌بندد؛ پیمانی که در آن بر ایمان، نصرت دین، تبعیت از ولایت، و وفاداری تا پای جان تاکید شده است. در ادامه آیه اشاره می‌شود که برخی این عهد را تا شهادت ادامه می‌دهند و برخی در انتظار وفای کامل به آن‌اند.

به این ترتیب، صدق حلقه اتصال میان ایمان و عمل، و معیار ثابت قدمی انسان در مسیر الهی است. صدق در دوستی و دشمنی نیز در همین

۲. شناخت بی‌واسطه، یعنی یافتن خود خدا با قلب؛ چنان که قرآن در آیات ۲۲ و ۲۳ قیامت می‌فرماید: «وَجُوهٌ يُّومِنُذِ نَاضِرَةٌ / إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» و چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خدایی را که ندیده‌ام عبادت نمی‌کنم؛ اما دیدنی غیر حسی، بلکه با حقیقت ایمان.

شکوفایی معرفت حضوری و نیاز انسان به تذکر الهی

معرفت حضوری انسان به خدا در فطرت او نهاده شده است؛ اما حضور در دنیا، اشتغالات مادی و توجه دائمی به غیر خدا، این معرفت را در ناخودآگاه قرار می‌دهد. پیامبران، کتاب‌های آسمانی و عبادات الهی آمده‌اند تا این معرفت را دوباره زنده کنند. هر نشانه‌ای که از خدا یادآوری می‌شود، همچون روشن کردن چراغی در باطن انسان است. وقتی قرآن کریم پس از ذکر نشانه‌های الهی می‌فرماید ذالکم الله ربکم، در واقع نه خبری تازه، بلکه احیای معرفت فطری انسان را هدف گرفته است.

برای اهل بیت علیهم‌السلام، این معرفت چنان شکوفاست که هیچ چیز را جز در پرتو خدانمی‌بینند؛ از این روزینب‌سلام‌الله‌علیها در سخت‌ترین واقعه تاریخ فرمود: ما رایت الا جمیلا؛ چرا که با چشم حقیقت به فعل الهی می‌نگریست.

مراتب متفاوت علم حضوری و گستره آن

علم حضوری دارای مراتب است؛ از علم ابتدایی انسان به خویشتن تا معرفت جامع اولیای الهی. اینکه برخی تصور می‌کنند با اندکی تلاش در اخلاق یا معرفت، می‌توانند به مقامات بلند اولیا یا حتی اصحاب خاصی چون سلمان برسند، غفلتی ژرف است. فاصله معرفتی میان انسان عادی و اولیای الهی، فاصله‌ای به گستره زمین و آسمان است. قرآن کریم درباره انسان می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء ۷۰). اما درک این کرامت شدت و ضعف دارد. آنکه تنها «می‌داند» انسان

فراتر رود و در جان انسان استقرار یابد، انسان را از هر لغزشی باز می‌دارد و صدق او را در ایمان و بندگی تضمین می‌کند.

مراتب معرفت و تمایز میان علم حضوری و حصولی

برای حرکت به سوی خدا، معرفت شرط نخست است. اما معرفت دو گونه است: معرفت حضوری و معرفت حصولی. معرفت حصولی، دانشی است که با واسطه به دست می‌آید؛ از طریق تصویرهایی که ذهن از بیرون دریافت می‌کند. این دانش ممکن است خطا داشته باشد. همانند تصویری که از چوب در آب به

انسان آن‌گاه به خود حقیقی‌اش می‌رسد که میان آنچه می‌بیند، آنچه می‌گوید و آنچه در ژرفای جان باور دارد، فاصله‌ای نماند؛ و این همان حقیقت گمشده‌ای است که قرآن آن را صدق می‌خواند و محصول تطهیر درونی و التزام به عهد الهی است

چشم می‌رسد و شکسته دیده می‌شود، در حالی که واقعیت غیر از آن است.

اما معرفت حضوری، دانشی بی‌واسطه است؛ معرفتی که در آن، خود واقعیت در جان انسان حضور دارد، نه تصویر آن. احساس شادی، غم، گرسنگی، و مهم‌تر از همه، علم انسان به وجود خود، همگی از سنخ علم حضوری‌اند. در این نوع معرفت، خطا معنا ندارد؛ زیرا یا حقیقت هست یا نیست، و انسان همان حقیقت حاضر را می‌یابد.

بنابراین، درک خداوند نیز دو گونه است:

۱. شناخت از طریق نشانه‌های او، یعنی مشاهده آیات و مخلوقات



ذهنی خویش را واقعی انگاشته است.

این خطر در ساحت ایمان نیز وجود دارد: گاهی انسان تصور می‌کند ایمان دارد، در حالی که تنها «تصویر ایمان» را در ذهن حمل می‌کند. صدق، راه حل این آفت است؛ زیرا صدق به انسان می‌آموزد میان ادعا و واقعیت فرق گذارد.

بازگشت به صدق برای احیای ایمان

آنچه در کل این منظومه فکری برجسته می‌شود، این حقیقت است که صدق، پیونددهنده معرفت و عمل و ایمان است. انسان اگر در گفتار صادق باشد، اما در نیت نه؛ اگر در ادعا صادق باشد، اما در دوستی و دشمنی نه؛ اگر در توسل و دعا صادق باشد، اما در وابستگی قلبی نه؛ در واقع هنوز وارد ساحت صدق نشده است.

صدق یعنی یگانگی ظاهر و باطن. انسان صادق، در ایمان و در عهد الهی ثابت قدم است؛ در بندگی اهل نقش آفرینی نیست؛ معرفت حضوری را با مفاهیم اشتباهی نمی‌گیرد؛ و در نهایت، در سایه صدق به سوی معرفت روشن‌تر از خدا حرکت می‌کند. قرآن کریم نیز می‌فرماید: لیجزی الله الصادقین بصدقهم (احزاب ۲۴). پاداش حقیقی انسان، در گرو حقیقت صدق اوست.

بر این اساس می‌توان گفت صدق در اندیشه اسلامی و در منظومه معرفتی، نه یک فضیلت اخلاقی معمول، بلکه ستون اصلی انسان‌سازی، رکن حرکت اجتماعی مومنانه، و زیربنای معرفت توحیدی است؛ و هر جامعه‌ای که بخواهد در مسیر حقیقت و عدالت و بندگی قرار گیرد، راهی جز احیای صدق در ساحت فردی و جمعی ندارد.

کریم است، با آنکه حقیقت کرامت را «می‌یابد»، فاصله‌ای بسیار دارد.

مثال زیبایی از مرحوم علامه طباطبایی نقل شده است: زمانی که از ایشان خواسته شد بهترین خط را نشان دهند، سی بار نوشتند «این بهتر است» تا روشن کنند که مراتب کمال پایانی ندارد. چنین است معرفت انسان به خدا و خودش. انسان تا هر مرتبه بالا رود، مرتبه‌ای بالاتر و عمیق‌تر وجود دارد.

وحی و معرفت بی‌واسطه پیامبر (ص)

علم پیامبر (ص) از سنخ علم حضوری است. وحی برای پیامبر (ص) نه صوتی بیرونی، و نه کلامی شنیداری است؛ بلکه دریافت بی‌واسطه حقیقت وحی است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ / فِي كِتَابٍ مَكِينٍ / لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه ۷۷ تا ۷۹) حقیقت قرآن در لوح محفوظ است و تنها نفوسی که به طهارت ویژه رسیده‌اند، به آن دسترسی حضوری دارند. پیامبر و اهل بیت، حقیقت قرآن را می‌یابند، نه اینکه آن را چون دیگران «بخوانند». به همین دلیل، کوچک‌ترین تردیدی در دریافت وحی برای پیامبر (ص) رخ نمی‌دهد؛ زیرا علم حضوری، خطا و شک نمی‌پذیرد.

قدرت انسان در صورت‌سازی ذهنی و ظهور خطاهای معرفتی

انسان توان دارد از حالات حضوری خود، صورت‌سازی ذهنی کند و این صورت‌ها را در غیاب اصل آن به کار گیرد. از همین جاست که گاهی انسان مفهومی را با واقعیت اشتباه می‌گیرد و پنداری را به شکل حقیقت درمی‌آورد. این اشتباه، نه مربوط به علم حضوری، بلکه مربوط به تصویر ذهنی اوست. گاه شدت اشتغال ذهنی سبب می‌شود انسان گمان کند امری واقعی رخ داده، در حالی که تنها اثر

نبرد بر سر هویت؛ بنیان‌های فرهنگی یک مقاومت تمدنی

واکاوی ریشه‌های پایداری انقلاب اسلامی در مواجهه با طرح‌های استحاله فرهنگی





فرهنگی نهفته است. برخلاف انقلاب‌هایی مانند فرانسه یا بلشویکی که از مطالبات معیشتی یا سیاسی آغاز شدند، انقلاب اسلامی بر اساس یک جهان‌بینی شکل گرفت. مردم، نه برای تقسیم زمین، نه برای سهم بیشتر از اقتصاد، و نه حتی صرفاً برای رهایی از دیکتاتوری به میدان نیامدند؛ بلکه چون نمی‌پذیرفتند که احکام الهی تعطیل، عزت اسلامی لگد مال، و سبک زندگی دینی از صحنه اجتماع حذف شود، جان خویش را در طبق اخلاص گذاشتند.

نیت الهی، عمق ایمان، و پیوند ناگسستنی جامعه با قرآن و سنت، این خیزش را از یک اعتراض سیاسی به پدیده‌ای تمدنی تبدیل کرد. قرآن، چنین حرکت‌هایی را با تعبیر روشنی توصیف می‌کند: «ان تنصروا الله ینصرکم و یشبب اقدامکم» (محمد، ۷). این وعده الهی، به معنای نصرت معنوی و تاریخی جبهه ایمان است؛ نصرتی که در انقلاب اسلامی جلوه‌ای آشکار یافت.

انقلاب ماندگار، نه رخدادی مقطعی

اغلب انقلاب‌های شناخته‌شده جهان، یا در محدوده جغرافیایی مشخص متوقف شدند یا پس از تحقق برخی مطالبات اولیه روبه‌افول رفتند. بسیاری از آنها حتی فرزندان خود را از میان بردند و پس از چند دهه دچار بازگشت، انحراف یا فروپاشی شدند. جامعه‌شناسان سیاسی غرب نیز در آغاز انقلاب اسلامی، با همین الگو به تحلیل آن پرداختند و پیش‌بینی می‌کردند که این انقلاب نیز پس از مدت کوتاهی با موجی از پشیمانی عمومی خاموش خواهد شد.

اما انقلاب اسلامی؛ برخلاف این الگوهای متعارف، نه تنها فرونشست بلکه هر دهه در امتداد عمق فرهنگی خود، افقی تازه گشود.

پویا: در تحلیل پدیده‌های تاریخی، اغلب بر این فرض بنا می‌شود که تحولات بزرگ، نتیجه مستقیم بحران‌های سیاسی یا اقتصادی هستند. با این حال، انقلاب اسلامی ایران، از این قاعده تبعیت نمی‌کند. این خیزش، نه یک شورش مقطعی علیه یک رژیم سیاسی، بلکه دفاعی عمیق در برابر پروژه‌های چندصدساله استحاله هویتی و تهاجم فکری بود که ریشه‌های معنوی جامعه را هدف قرار داده بود. این مقاله، به جای تمرکز بر رخدادهای سطحی، می‌کوشد تا بنیان‌های فرهنگی و جهان‌بینی‌ای را واکاوی کند که به این انقلاب، امکان پایداری و حرکت در مسیری تمدنی را بخشیده است.

شما را به مطالعه فرمایشات اندیشمند محترم، **حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی مصباح یزدی**، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) دعوت می‌کنیم تا دریابید که چگونه یک مکتب فکری، می‌تواند به نیروی محرکه یک دفاع مقدس فرهنگی تبدیل شود و هویت یک ملت را در برابر امواج سهمگین تهاجمات فکری حفظ کند.

ریشه‌های فرهنگی یک خیزش تاریخی

انقلاب اسلامی در یک بستر تاریخی پرالتهاب ظهور نکرد؛ بلکه بر شانه‌های یک سرمایه معنوی و معرفتی شکل گرفت که بیش از چهارده قرن در فرهنگ شیعی انباشته شده بود. روز نوزده دی، به عنوان نقطه جوشش این حرکت، جلوه‌ای از همین عمق فرهنگی است؛ روزی که مردمی آگاه و برخوردار از ذخیره معارف اهل بیت و تربیت عالمان دین، در برابر تحقیر هویت اسلامی ایستادند و حرکت بزرگی را رقم زدند که کمتر کسی در آغاز، ابعاد جهانی آن را پیش‌بینی می‌کرد.

وجه متمیز انقلاب اسلامی از اغلب انقلاب‌های بزرگ جهانی در همین ریشه‌های عمیق

حتی جامعه سیاسی، باید در خدمت رشد معنوی انسان قرار گیرند.

جامعه، بروکراسی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ؛ همگی جزء قطعات یک پازل اند که باید زمینه ساز قرب باشند. این افق، محدود به چند سال یا چند دهه نیست؛ زیرا قرب الهی خود نقطه ای بی انتهاست. خدای متعال نامتناهی است، پس حرکت انسان به سوی او نیز بی پایان خواهد بود.

از این منظر، انقلاب اسلامی که محصول اندیشه دینی است، هیچگاه پایان نمی پذیرد. هر چه جامعه به قله های معنوی نزدیک شود، همچنان فاصله ای بی نهایت باقی خواهد ماند. بنابراین نیاز به حرکت مستمر، بازسازی دائمی و مراقبت دائمی از مسیر، جزء ذات این انقلاب است.

این همان معنایی است که در آیه شریفه نیز بازتاب دارد: «وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه» (انعام، ۱۵۳). صراط مستقیم، مسیر توقف بردار نیست؛ پیروی دائمی می طلبد.

انقلاب فرهنگی؛ جوهره تحول اجتماعی

با دقت در ساختار انقلاب اسلامی، می توان دریافت که این انقلاب بیش از آنکه سیاسی باشد، فرهنگی است. سرنگونی رژیم طاغوت، تنها سطح بیرونی جریان بود. عمق و حقیقت آن، در تحول باورها، ارزش ها و سبک زندگی مردم نهفته بود.

پایه اصلی انقلاب اسلامی چهار رکن است:

باور به خدای متعال به عنوان مدیر هستی، باور به عبودیت انسان، باور به لزوم هدایت دیگران و مسئولیت اجتماعی و باور به نقش جامعه و حکومت در تحقق بندگی.

نکته مهم این است که در اندیشه اسلامی، عبودیت تنها یک امر فردی نیست. نمی توان صرفا به عبادات شخصی بسنده کرد و از هدایت دیگران و تلاش برای اصلاح جامعه غفلت ورزید. یکی از مصادیق روشن این مسئولیت اجتماعی در آیه

دلیل این تفاوت، در ماهیت انقلاب نهفته است: این انقلاب برآمده از یک فکر است، نه یک بحران گذرا. برآمده از ایمان و معنویت است، نه اعتراض به فقر یا بی عدالتی به شکل مقطعی.

مردم ایران، خواهان تغییر یک سبک زندگی و بازگشت به هویت دینی بودند؛ هویتی که با روح عبودیت پیوند خورده بود. این تغییر، امری نیست که یک بار برای همیشه به پایان برسد؛ بلکه نیازمند تداوم، مراقبت و بازسازی دائمی است. به همین دلیل، انقلاب اسلامی از آغاز تا امروز در مسیری پویا و زنده حرکت کرده و ویژگی «دائمی» پیدا کرده است.

بیانیه گام دوم، بر همین ویژگی تاکید می کند: انقلاب اسلامی، تحول مستمر است و باید مرتب نسبت خود را با اهداف بلند الهی بسنجد؛ مسیری که تا ظهور ولی عصر ادامه دارد.

نیت الهی، عمق ایمان، و پیوند ناگسستنی جامعه با قرآن و سنت، این خیزش را از یک اعتراض سیاسی به پدیده ای تمدنی تبدیل کرد. قرآن، چنین حرکت هایی را با تعبیر روشنی توصیف می کند: «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم» (محمد، ۷). این وعده الهی، به معنای نصرت معنوی و تاریخی جبهه ایمان است

رسالت الهی جامعه و بی نهایت بودن مسیر

بر مبنای نگرش اسلامی، انسان تنها موجودی زیست شناختی یا اقتصادی نیست؛ او حامل رسالت الهی و مکلف به حرکت به سوی قرب الهی است. جامعه نیز بخشی از طرح الهی برای تحقق این هدف است. در این نگاه، جهان هستی یک نظام هدفمند دارد و همه پدیده ها،



بنشانند، باطل کرد.

این انقلاب ثابت کرد دین توان اداره جامعه مدرن را دارد و نه تنها از دنیای امروز عقب نیست، بلکه حرف تازه و کارآمدی برای آن دارد. یکی از جامعه‌شناسان غربی تصریح کرده است که انقلاب اسلامی، پروژه ۴۰۰ ساله سکولاریزاسیون را متوقف کرد.

همین حقانیت و عقلانیت، علت گرایش روزافزون نخبگان جهان، به‌ویژه جوانان و زنان، به اسلام و به‌طور خاص تشیع است. در حالی که در بسیاری از کشورها گرایش به مسیحیت عمدتاً متعلق به طبقات کم‌سواد و سنین بالا است، گرایش به اسلام برعکس، در میان فرهیختگان و قشر جوان مشاهده می‌شود.

این نشان می‌دهد که حقیقت دین با فطرت انسان هماهنگ است: «فطرت الله التي فطر الناس علیها» (روم، ۳۰).

وظایف سنگین درون‌زا؛ بازسازی فکری جامعه

از این نقطه، مسئولیت بزرگی بر دوش نخبگان، حوزویان، دانشگاهیان و صاحبان اندیشه قرار می‌گیرد. مهم‌ترین وظایف عبارت‌اند از: تعمیق ایمان و باورهای دینی در خود، تبیین مبانی فکری انقلاب برای دیگران، رفع شبهات و ابهامات فکری جامعه و تولید محتوای دینی اصیل برای نسل جدید.

زیربنای ماندگاری انقلاب، نه قدرت سخت و نه تبلیغات تحمیلی، بلکه باورهای مردم است. هرگاه این باورها استوار بماند، انقلاب نیز زنده خواهد بود. دشمنان نیز به‌خوبی این نقطه قوت را شناخته‌اند و سرمایه‌گذاری هنگفتی در جنگ فرهنگی و رسانه‌ای علیه این باورها انجام داده‌اند. از شبکه‌های

زیرآمده است: «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» (آل عمران، ۱۰۴). این آیه نشان می‌دهد که امر به معروف، رسالتی اجتماعی و تمدنی است و به مسائل جزئی محدود نمی‌شود.

از همین رو، در نگاه اسلامی حتی کافر ماندن یک کشاورز در دورافتاده‌ترین نقطه جهان، به نوعی بر دوش همه جامعه ایمانی سنگینی می‌کند؛ زیرا هر مومن موظف به هدایت تا حد توان است.

این جهان‌بینی، ضرورت تشکیل یک جامعه و حکومت اسلامی را به‌عنوان الگو به اثبات می‌رساند؛ الگویی که باید نشان دهد دین، نه تنها از عرصه اداره جامعه کنار گذاشتنی نیست، بلکه بهترین چارچوب برای سعادت بشر را ارائه می‌دهد.

جامعه، بروکراسی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ: همگی جزء قطعات یک پازل اند که باید زمینه‌ساز قرب باشند. این افق، محدود به چند سال یا چند دهه نیست؛ زیرا قرب الهی خود نقطه‌ای بی‌انتهاست. خدای متعال نامتناهی است. پس حرکت انسان به سوی او نیز بی‌پایان خواهد بود

نظام اسلامی؛ الگوی عملی یک حقیقت

تشکیل جمهوری اسلامی، در حکم ارائه نمونه عملی این امکان بود. حتی اگر این نمونه کامل نباشد، همین حد از تحقق نیز تاثیر عمیقی در اندیشه جهانی گذاشته است. همان‌گونه که برخی نظریه‌پردازان غربی اعتراف کرده‌اند، انقلاب اسلامی تمام تلاش چند قرن دانشمندان علوم اجتماعی مدرن را که می‌خواستند دین را در کنار جادو و خرافه

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های صیانت از انقلاب، تربیت نسل جدید است. تجربه نشان داده که بدون کار ریشه‌ای بر کودکان و نوجوانان، باورهای دینی و انقلابی در آینده تضعیف خواهد شد و هزینه‌های اصلاح چندین برابری خواهد شد.

همین نگاه در طرح ولایت و دوره‌های بنیادین اندیشه اسلامی که به دست مرحوم علامه مصباح طراحي شد، نمایان است. گسترش این طرح به مقاطع دبیرستان و حتی دوره‌های پیش‌دبستانی، بیانگر اهمیت تربیت نسلی است که از آغاز با فکر ناب اسلامی پرورش می‌یابد.

دشمن نیز همین حقیقت را دریافته و تلاش خود را از کودکان آغاز کرده است. بنابراین جهاد فرهنگی در سطوح خرد و کلان، وظیفه‌ای تعطیل‌ناپذیر است و نقش اصلی در استمرار انقلاب دارد.

مسیر رو به سوی آینده

انقلاب اسلامی حرکتی است که آغاز شده اما پایان‌پذیر نیست. دلیل این پویایی، پیوند آن با رسالت الهی انسان و افق بی‌نهایت قرب الهی است. این انقلاب، نه حادثه‌ای سیاسی بلکه روندی تمدنی و فرهنگی است که برای تحقق هدف نهایی خود، نیازمند تبیین اندیشه، تربیت انسان، تولید الگو و ساخت تمدن است.

این مسیر صبر، هوشیاری، دانش و ایمان می‌طلبد. هر چه توجه به مبانی افزون شود، حرکت انقلاب استوارتر خواهد شد؛ و هر جا این مبانی تضعیف گردد، هزینه‌ها افزون خواهد شد. تقویت باورها، تربیت نسل‌ها، تولید اندیشه و تربیت مدیران مؤمن، مهم‌ترین ارکان استمرار این حرکت‌اند. امید آنکه جامعه اسلامی با اتکا به ایمان و تلاش جمعی، این مسیر بزرگ را تا افق ظهور ادامه دهد.

ماهواره‌ای رایگان تا ارائه اینترنت رایگان، همه برای تغییر ذهن و ذائقه فرهنگی جامعه است.

از همین رو جبهه فرهنگی، خط مقدم دفاع از انقلاب محسوب می‌شود؛ اگر این جبهه آسیب ببیند، شکست دیگر جبهه‌ها آسان‌تر خواهد بود.

نیاز به مدیران مؤمن و همراه اجرای وظایف فرهنگی نیازمند سازوکار، بودجه و برنامه‌ریزی منسجم است. این امور بدون مدیرانی که خود به مبانی انقلاب ایمان داشته باشند، محقق نمی‌شود. تربیت مدیرانی که هدف انقلاب را هدف شخصی خود بدانند و اسیر بازی‌های سیاسی و رقابت‌های پوپولیستی نباشند، ضرورتی حیاتی است.

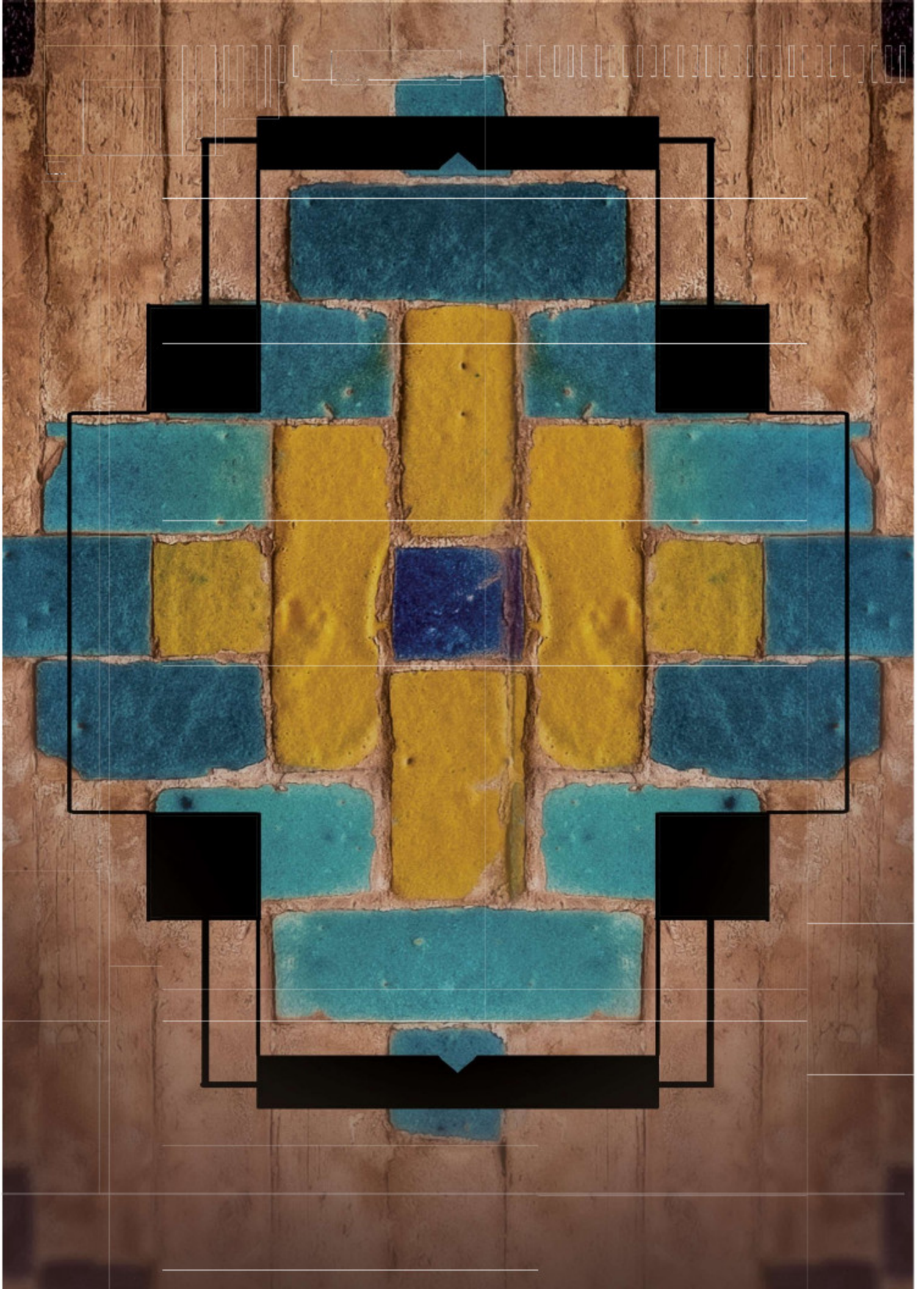
مدیریت انقلاب باید بر پایه ایمان، حکمت، مسئولیت‌پذیری و آزادگی از فشارهای بیرونی باشد. در غیر این صورت، برنامه‌های فرهنگی، آموزشی و اجتماعی هرگز به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

نگاه تمدنی؛ پنج مرحله تا ظهور

تمام فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی داخلی، بخشی از طرح بزرگ‌تری است که تمدن اسلامی جهانی را هدف گرفته است. این مسیر در پنج مرحله‌ای که رهبر انقلاب تعیین کرده‌اند تبیین شده و مسیر کلی انقلاب را تا ظهور ترسیم می‌کند.

بنابراین رسالت انقلاب منحصر به ایران یا منطقه نیست؛ بلکه مسئولیت هدایت انسان معاصر در سراسر جهان را بر دوش دارد. امت اسلامی باید برای ایفای این مسئولیت برنامه داشته باشد و از اکنون برای آینده‌ای که جهان نیازمند الگوی معنوی نوین است آماده شود.

اهمیت پیشگیری فرهنگی و تربیت نسل‌ها





«وَلَا تَعْتَدُوا»؛ مرز دفاع در جنگ استعمار

خوانشی از جنگ استعماری و دفاع میهنی در منطق قرآن؛ با اشاراتی به میراث فکری علامه مصباح یزدی (ره)



فهم، به روشن کردن معیارها، به تربیت ذهن‌های دقیق، می‌توانند پیش از آنکه جامعه به اضطراب و دوپارگی برسد، چراغ راه باشند.

قرآن کریم، نقطه آسیب‌را از درون نشان می‌دهد: وقتی نزاع‌های داخلی فراگیر شود، توان اجتماعی فرومی‌ریزد و هیبت و اقتدار جمعی از دست می‌رود؛ گویی قبل از آنکه دشمن حمله کند، جامعه خود را خلع سلاح کرده است. تعبیر قرآن دقیق و هشداردهنده است: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَيَتَفَشِلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصْبُرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (سوره انفال، آیه ۴۶)

«تذهب ریحکم» فقط یک استعاره نیست؛ وصف یک واقعیت اجتماعی است: جامعه‌ای که درگیر تنازع‌های فرساینده شود، حتی اگر امکانات و سرمایه‌ها داشته باشد، بادبان‌ش از باد می‌افتد. چنین جامعه‌ای مستعد آن است که بیرون برایش تصمیم بگیرد؛ بیرون برایش روایت بسازد؛ بیرون برایش نسخه بپیچد.

وطن؛ ظرف کرامت، نه خاک تنها

گاهی در جدل‌های سطحی، وطن به یک احساس خام تقلیل داده می‌شود؛ یا برعکس، از بس به شعار آلوده می‌شود، معنا و حرمتش در ذهن جوانان رنگ می‌بازد. در حالی که اگر به سنت اسلامی و نگاه قرآنی دقیق شویم، وطن؛ در افق اجتماعی توحید فقط «خاک» نیست؛ ظرف تحقق ارزش‌هاست: ظرف امنیت خانواده، حرمت انسان، امکان عبادت و رشد، امکان عدالت‌خواهی و خدمت. دفاع از چنین وطنی، نه رقابت قبیله‌ای است و نه تعصب کور؛ دفاع از امکان زیستن با کرامت است.

اما این دفاع، یک شرط بنیادین دارد: باید

پویا: گاه تهدید، از دروازه‌های شهر وارد نمی‌شود؛ از دروازه‌های ذهن و زبان می‌آید. پیش از آنکه خاکریزی فروبریزد، ممکن است «معیار» فروپاشد: معیار تشخیص حق و باطل، معیار عدالت و ظلم، معیار استقلال و وابستگی. در چنین لحظه‌هایی، دفاع تنها یک کنش میدانی نیست؛ صورت اجتماعی عقلانیت و دینداری است. آنچه این دفاع را از واکنش‌های پراکنده و احساسی جدا می‌کند، پیوند استوار ایمان، بصیرت و انسجام است؛ همان پیوندی که قرآن کریم بر آن تأکید می‌ورزد و سنت فکری عالمانی چون **آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی** (ره) برای حفظ آن، زبان استدلال و چارچوب نظری فراهم کرده است.

وقتی روایت، جای واقعیت می‌نشیند

دنایای امروز، بیش از آنکه با «واقعۀ» اداره شود با «روایت» اداره می‌شود. چه بسیار رخدادهایی که حقیقت‌شان ثابت است، اما معنا و نتیجه‌ای که جامعه از آن می‌گیرد، به روایت غالب بستگی پیدا می‌کند. اگر روایت غالب بتواند تجاوز را «مداخله انسان دوستانه» نشان دهد، اگر بتواند مقاومت را «افراط» بخواند، اگر بتواند حق طبیعی یک ملت برای ایستادن پای استقلال خود را «ماجرای جویی» جلوه دهد، آن وقت جنگ، پیش از هر چیز در سطح ادراک و داوری رخ داده است.

این جاست که مرزهای واقعی عوض می‌شود: مرز میان حقیقت و تبلیغ؛ مرز میان خبر و تحلیل؛ مرز میان دلسوزی و فریب. و درست به همین دلیل است که مراکز علمی و تربیتی، نقش حاشیه‌ای ندارند. حوزه و دانشگاه، وقتی کارشان فقط تولید اطلاعات خام یا تکرار محفوظات باشد، در برابر سیلاب روایت‌های ساخته‌شده، پناهگاه نمی‌شوند. اما اگر به «قدرت تبیین» برسند؛ به تولید چارچوب‌های

سخت و نرم، هزینه را چند برابر می‌پردازد. و از همین روست که هر جا اختلاف طبیعی وجود دارد، اختلاف سلیقه، اختلاف تحلیل، اختلاف راهکار؛ هنر نخبگان آن است که اختلاف را به «تنازع» تبدیل نکنند؛ اختلاف اگر در چارچوب معیارها و اخلاق علمی مدیریت شود، می‌تواند مایه رشد باشد، اما اگر به نزاع هویتی و حذف‌گرایی بدل شود، همان می‌شود که آیه انفال هشدار می‌دهد: فشل و رفتن «ریح».

قوه؛ از سلاح تا آگاهی عمومی

یکی از خطاهای رایج این است که «آمادگی» را فقط به سطح تجهیزات تقلیل دهیم. در حالی که قرآن کریم وقتی از آماده‌سازی سخن می‌گوید، افق وسیع‌تری را نشان می‌دهد؛ افقی که قدرت اجتماعی، قدرت علمی، و توان بازدارندگی را در بر می‌گیرد: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْإِخْلَاقِ يَهْبُتُونَ بِهِ عِدُو اللَّهِ وَعِدُوكُمْ وَالْآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا يَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» (سوره انفال، آیه ۶۰)

«قوه» در روزگار ما، تنها در موشک و سلاح خلاصه نمی‌شود؛ هر چند آن هم ضروری است. قوه یعنی اقتصاد مقاوم، شبکه اجتماعی سالم، رسانه‌ی مسئول، فناوری مستقل، و مهم‌تر از همه «دانش تحلیل». اگر ذهن نخبگان و مردم آشفتنه شود، اگر روایت‌های تحریف‌شده جای معیار را بگیرد، قوه ملی افت می‌کند و دشمن، دقیقاً همین را می‌خواهد: پیروزی بدون پرداخت هزینه مستقیم.

این جا است که نقش مؤسسه‌های علمی متعهد روشن می‌شود. مهم‌چنان که مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) از ابتدا با این دغدغه شکل گرفت که عقلانیت دینی، به میدان زندگی اجتماعی بیاید؛ به تربیت پژوهشگر و استاد و مبلغی بینجامد که هم متن دین را می‌شناسد و هم صورت‌بندی‌های جدید نزاع‌های فکری و سیاسی را می‌فهمد؛ و بتواند به جای واکنش‌های پراکنده،

جهت داشته باشد، باید حد داشته باشد، باید اخلاق داشته باشد. قرآن کریم، هم حق دفاع را تثبیت می‌کند و هم مرزهای آن را مشخص می‌سازد؛ مرزهایی که اجازه نمی‌دهد انسان مؤمن، در واکنش به تعدی، خود به تعدی آلوده شود: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (سوره بقره، آیه ۱۹۰)

در این یک آیه، هم منطق دفاع روشن است و هم خط قرمز اخلاقی. و همین نکته، پاسخ بسیاری از وارونگی‌های رسانه‌ای است؛ وارونگی‌هایی که در آن، آغازگری جنگ پنهان می‌شود و واکنش دفاعی، به عنوان خشونت معرفی می‌گردد. وقتی «اعتداء» ممنوع است، یعنی حتی در فشار و تهدید، جامعه مؤمن باید مراقب مرزهای اخلاقی باشد؛ و وقتی قتال «فی سبیل الله» است، یعنی کنش اجتماعی مؤمن، باید در جهت حق تعریف شود، نه در مدار انتقام، نفرت یا بی‌قاعدگی.

طناب وحدت؛ پادزهر جنگ فرسایشی

هر پروژه‌ی سلطه‌جویانه؛ چه آشکار و چه پنهان، برای موفقیت، نیازمند شکستن انسجام درونی جامعه هدف است. این شکستن، همیشه با نفوذ مستقیم و جاسوسی اتفاق نمی‌افتد؛ گاهی با «تفرقه‌سازی مفهومی» رخ می‌دهد: ارزش‌ها را مقابل هم می‌گذارند، گروه‌ها را به جان هم می‌اندازند، و نهایتاً جامعه را از درون خسته می‌کنند. اینجا «حبل‌الله» در قرآن، فقط یک توصیه فردی نیست؛ نسخه حفظ توان اجتماعی است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳)

«جمیعاً» یعنی انسجام، یک امر جمعی است؛ پروژه‌ای مشترک است؛ وظیفه‌ای عمومی است. جامعه‌ای که خود را حول محورهای الهی و اصول مشترک جمع نکند، در میدان‌های



تبیینی منسجم ارائه کند.

در غبار زمانه؛ قطب‌نمای معیار

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی (ره) را اگر فقط به عنوان یک مدرس فلسفه یا یک چهره سیاسی بشناسیم، به حقیقت نقش او نزدیک نشده ایم. او نماینده یک حساسیت مهم بود: حساسیت نسبت به «بنیادهای فکری کنش اجتماعی». در زمانه‌ای که بسیاری می‌کوشند مسائل عمومی را به سطح احساسات و هیجانات و موج‌های رسانه‌ای بکشانند، او اصرار داشت که جامعه دیندار باید «نقشه‌ی معرفتی» داشته باشد؛ باید بداند چرا می‌ایستد، برای چه می‌ایستد و مرزهای اخلاقی و فقهی ایستادن کجاست.

اشاره به برخی آثار او از جمله کتاب «نظریه سیاسی اسلام» و «جنگ و جهاد در قرآن کریم» و... از همین منظر اهمیت دارد: تلاشی برای آنکه نسبت دین با قدرت، نسبت مشروعیت با مسئولیت، نسبت ولایت با کرامت انسان، و نسبت استقلال با عقلانیت روشن شود. جامعه‌ای که این نسبت‌ها را نفهمد، به راحتی در دوگانه‌های ساختگی گرفتار می‌شود: «امنیت یا آزادی»، «معیشت یا عزت»، «دین یا وطن». در حالی که مسئله حقیقی، جمع حکیمانه ارزش‌هاست، نه قربانی کردن یک ارزش به پای دیگری با تبلیغات و فشار بیرونی.

در نگاه علامه، یکی از خطرناک‌ترین چیزها این بود که جامعه معیار را گم کند؛ چون وقتی معیار گم شد، حتی خیرخواهی‌ها هم می‌تواند خطا برود، حتی شور دینی می‌تواند به بی‌تدبیری بدل شود و حتی شعار عدالت می‌تواند پوششی برای نزاع‌های قدرت شود. این همان نقطه‌ای است که قرآن کریم با زبان اجتماعی خودش هشدار می‌دهد و راه را نشان می‌دهد: اطاعت، پرهیز از تنازع، صبر؛ و نیز آماده‌سازی «قوه» در

معنای وسیع آن.

عزت؛ ستون استقلال در عصر فشار

در بسیاری از تحلیل‌های سیاسی، «عزت» به عنوان یک مفهوم اخلاقی کنار گذاشته می‌شود و به جایش «مصلحت» می‌نشیند، مصلحتی که گاه به معنای کوتاه آمدن پی‌درپی و فرسایش تدریجی هویت است. اما در منطق قرآن کریم، عزت یک امر تزیینی نیست؛ ریشه‌دار است و با ایمان و جامعه‌ی مؤمن پیوند دارد: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره المنافقون، آیه ۸). این آیه، عزت را به خدا، رسول (ص) و مؤمنان نسبت می‌دهد؛ یعنی عزت، با دینداری اجتماعی گره خورده است. از این زاویه، استقلال طلبی و سلطه‌ناپذیری، یک ادعای صرفاً سیاسی نیست؛ امتداد یک باور است. و اگر جامعه‌ای باور خود را از دست بدهد، حتی اگر ساختارها باقی بماند، «روان جمعی» اش فرو می‌ریزد؛ همان روانی که در لحظه‌ی بحران، تعیین‌کننده‌تر از هر چیز است.

صبر رزمی؛ ایستادگی بی‌فرسایش

صبر در ادبیات قرآنی، به معنای تحمل بی‌حرکت نیست؛ صبر یعنی ایستادگی هوشمندانه، یعنی حفظ جهت در شرایط فشار، یعنی پایداری در مسیر حق با مراقبت از خطاهای درونی. و همین صبر است که به «مربطه» و پیوستگی اجتماعی پیوند می‌خورد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (سوره آل عمران، آیه ۲۰۰)

وقتی صبر به مربوطه متصل می‌شود، یعنی جامعه باید شبکه پیوستگی خود را حفظ کند: پیوستگی فکری، پیوستگی نهادی، پیوستگی اخلاقی. این همان چیزی است

داخلی را مهار کند، چون قرآن به صراحت نشان داده است که فروپاشی وحدت، مقدمه از دست رفتن توان اجتماعی است: «وَلَا تَنَارَ عَوَا فِتْنِشِلُوا وَتَذِهَبَ رِيحِكُمْ» (الأنفال: ۴۶). و چهارم، مسئله «آمادگی» را از سطح ابزار به سطح عقلانیت نهادی و سرمایه اجتماعی ارتقا دهد؛ همان افقی که آیه آماده سازی «قوه» در آن قابل خواندن است: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَبَطِعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (انفال: ۶۰).

پشتوانه نظری؛ سپر مشروعیت دفاع

در چنین چارچوبی، حضور نهادهای فکر متعهد، به معنای حلقه‌های علمی، کرسی‌های نظریه‌پردازی، محافل اجتهادی و پژوهش‌های روشمند؛ یک ضرورت طبیعی صیانت ملی است، نه یک امر تشریفاتی. زیرا در نبردهایی که سطح آشکارشان درگیری میدانی است اما سطح عمیق ترشان جنگ بر سر ادراک و مشروعیت است، جامعه اگر پشتوانه نظری نداشته باشد ناچار می‌شود با ادبیات طرف مقابل از خودش دفاع کند؛ و این یعنی شکست قبل از شکست. تبیین منضبط و تولید ادبیات معیارمند، دقیقاً در همین نقطه اهمیت پیدا می‌کند: جایی که باید هم فقه و اخلاق را دید، هم فلسفه سیاست را، هم واقعیت‌های جامعه‌شناختی قدرت و سلطه را؛ تا دفاع، از جنس واکنش‌های مقطعی و احساس‌زده نباشد، بلکه به یک کنش عقلانی اخلاقی قابل دفاع تبدیل شود؛ کنشی که حوزه و دانشگاه بتوانند روی زمین مشترک آن بایستند: زمین فهم مسئولانه و دفاع مستدل.

از این منظر، یادکردن از آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی (ره) صرفاً یک ارجاع تاریخی یا نام‌آوری نیست. در سنت علمی ایشان، مسئله مواجهه با تعدی و صیانت از جامعه، ذیل یک منظومه دقیق دیده می‌شود: منظومه‌ای که هم به «مشروعیت» و «حدود» می‌پردازد و هم به «شرایط» و «غایات»؛ یعنی دقیقاً همان مؤلفه‌هایی که وقتی

که در لحظه‌های حساس، از یک ملت «جبهه» می‌سازد؛ جبهه‌ای که فقط نظامی نیست، بلکه علمی، فرهنگی، رسانه‌ای و اجتماعی است. و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که پروژه‌های فشار بیرونی از آن می‌ترسند: ملتی که بتواند مسئله را بفهمد، روایت را بسازد، اختلاف را مدیریت کند، و امید را نگه دارد.

اتاق تبیین؛ نبرد بی گلوله

در نزاع‌هایی که فقط بر سر خاک نیست و بر سر «حق تصمیم‌گیری» و «حق روایت کردن» هم هست، جامعه حوزوی و دانشگاهی اگر نقش خود را به واکنش‌های مقطعی تقلیل دهد، میدان را به طرفی واگذار می‌کند که از پیش، ابزار روایت و شبکه اثرگذاری را مهندسی کرده است. این جا مسئله، تبلیغ یک نهاد یا برجسته‌سازی یک برند آموزشی نیست؛ مسئله این است که دفاع درست؛ آن‌گونه که قرآن کریم حدود و ثغورش را ترسیم می‌کند، بدون دست‌گاه فهم دقیق و زبان تبیین استوار، به سختی می‌تواند در برابر تحریف‌ها دوام بیاورد. همان طور که قتال در منطق قرآن بی‌قاعده و بی‌مرز نیست، فهم ما از صیانت و بازدارندگی هم نمی‌تواند بی‌قاعده و بی‌معیار باشد؛ وگرنه در گردوغبار روایت‌ها، جای مدافع و مهاجم عوض می‌شود.

آنچه امروز بیش از همیشه به آن نیاز داریم، ساختن یک مبنای مشترک برای فهم و عمل است؛ مبنایی که از متن قرآن کریم تغذیه کند و در میدان واقعی سیاست و اجتماع کارآمد باشد. این مینا باید بتواند چند کار را هم‌زمان انجام دهد: اول، مرز اخلاقی دفاع را روشن نگه دارد تا واکنش مشروع، به افراط و تعدی آلوده نشود؛ دوم، حقانیت ایستادگی را در برابر وارونگی‌های رسانه‌ای توضیح دهد تا جامعه از دفاع خود خجالت نکشد و به ادبیات تحمیلی طرف مقابل پناه نبرد؛ سوم، تنازع



شود و در ذهن جامعه، به تردید و فرسایش تبدیل گردد. سرمایه‌گذاری بر تبیین قرآنی، تربیت عقلانیت دینی، و تولید ادبیات علمی منضبط در موضوع دفاع و صیانت، کاری از جنس پژوهش حوزوی دانشگاهی در واقع پاسداری از همان مرزهای نامرئی است؛ مرزهایی که اگر فروبریزد، مرزهای مرئی هم دیر یا زود بی‌پشتوانه می‌شود.

مغفول بماند، یا دفاع به «خشونت بی ضابطه» متهم می‌شود، یا جامعه به «انفعال شرم‌آلود» وامانده از حق خویش می‌رسد. اشاره کوتاه به کتابی مانند «جنگ و جهاد در اسلام»، از آثار شناخته‌شده ایشان از همین جهت راهگشاست: یادآور می‌شود که بحث از جنگ، در نگاه دینی، بحث از هیجان و شعار نیست؛ بحث از حکم و اخلاق و عقلانیت است، و از نسبت همه این‌ها با کرامت انسان. چنین آثاری کمک می‌کند دفاع از دو آفت هم‌زمان مصون بماند: از یک سو، آفت ساده‌سازی و احساس‌زدگی؛ و از سوی دیگر، آفت پذیرش ادبیات سلطه‌گر که می‌کوشد هر ایستادگی را با برچسب‌زنی، به خشونت تقلیل دهد و حق دفاع را از ملت‌ها سلب کند.

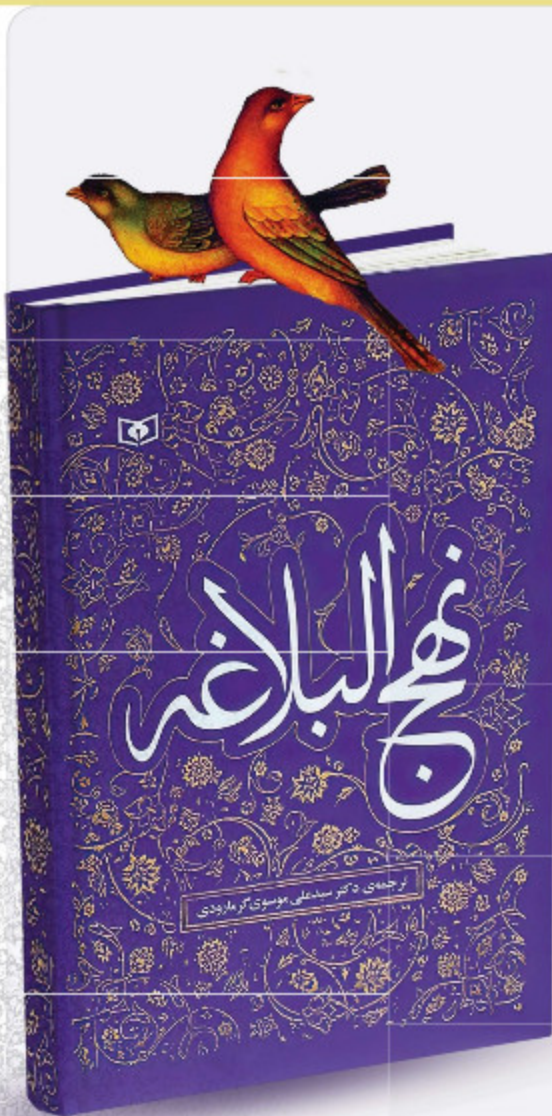
مرز دفاع و تعدی؛ خط نجات

و شاید مهم‌ترین دستاورد این رویکرد آن باشد که روایت قرآنی را به جایگاه طبیعی‌اش برگرداند: روایتی که حق دفاع را به رسمیت می‌شناسد و هم‌زمان، خط قرمز تعدی را پررنگ می‌کند: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْإِعْتِدِينَ» (سوره بقره، آیه ۱۹۰). وقتی این مرز روشن باشد، جامعه هم می‌تواند هزینه ایستادگی را بفهمد و بپذیرد، هم می‌تواند در برابر وارونه‌نمایی‌ها استدلال کند، و هم می‌تواند درون خود را از نفرت بی‌مهاری و افراط بی‌ضابطه حفظ کند؛ چون دفاع میهنی اگر در افق قرآنی خوانده شود، فقط دفع خطر نیست، حفظ کرامت و صیانت از امکان زندگی مستقل و شرافتمندانه است.

در امتداد همین معنا، آنچه یک ملت را در روزگار فشارهای بیرونی نگه می‌دارد، صرفاً انباشت امکانات نیست؛ وضوح معیار است. معیار اگر روشن بماند، جامعه می‌فهمد کجا باید بایستد، چگونه باید بایستد، و تا کجا حق دارد پیش برود؛ و اگر معیار تیره شود، حتی پیروزی‌های میدانی هم می‌تواند در روایت دیگران مصادره

حکمرانی اقتصادی؛ فراتر از تکنیک، در گروی شرافت

تحلیل نامه دهم نهج البلاغه؛ ضرورت «قدم سابق» برای صیانت از ساختار اقتصاد ملی





بشناسد و برآورده سازد. این مسئولیت، ابعاد گسترده‌ای شامل معیشت، امنیت، فرهنگ، و عدالت را در بر می‌گیرد.

در بُعد اقتصادی، حکمرانی به معنای مدیریت و سیاستگذاری کلان برای تضمین رفاه و عدالت اجتماعی است. این مدیریت شامل تأمین زیرساخت‌های عمومی، تنظیم بازار، توزیع عادلانه ثروت و پیشگیری از نفوذ عوامل مخل در اقتصاد ملی است. این وظیفه، از جمله مسائلی است که در نامه دهم نهج البلاغه، در قالب نقد صلاحیت معاویه مطرح می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) با پرسش از معاویه، او را فاقد شایستگی‌های لازم برای سیاستگذاری جامعه می‌داند. این نقد، صرفاً به حوزه سیاست داخلی و خارجی محدود نمی‌شود، بلکه به صورت یکپارچه، حوزه اقتصاد را نیز در بر می‌گیرد.

فقدان صلاحیت؛ ریشه اصلی انحراف

امیرالمؤمنین علی (ع) در فرازی از نامه دهم خطاب به معاویه می‌فرماید: «وَمَتَّى كُنْتُمْ يَا مِعَاوِيَةَ سَائِسَةَ الرَّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بَغَيْرِ قَدِيمِ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ؟» این عبارت، یک پرسش انکاری و توبیخی است که مشروعیت حاکمیت معاویه را به کلی نفی می‌کند. حضرت با این کلام، به نقد دورکن اساسی در صلاحیت حکمرانی می‌پردازد: قدم سابق و شرف باسق.

قدم سابق به معنای سابقه درخشان و عملکرد گذشته است. در منطق سیاسی اسلام، رهبری جامعه، به ویژه در شرایط بحرانی، نیازمند افرادی است که در مسیر ارزش‌های الهی و منافع ملی، پیش‌تاز بوده‌اند و سوابق مجاهدت و فداکاری در پرونده خود دارند. معاویه و خاندان بنی امیه، نه تنها در فتوحات اولیه اسلام سابقه درخشان نداشتند، بلکه

پویا: در فضای کنونی سیاست‌گذاری‌های کلان، غالباً این تصور حاکم است که مدیریت اقتصادی صرفاً یک مهارت فنی و تکنیکی است که با تکیه بر دانش روز و تئوری‌های جهانی قابل اجراء است. اما آیا می‌توان در مواجهه با فشارهای خارجی و تهاجم فکری، تنها به صلاحیت‌های فنی مدیران اکتفا کرد؟

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر

محمد جواد قاسمی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در ادامه با بازخوانی انتقادی امیرالمؤمنین (ع) در نامه دهم نهج البلاغه، این دیدگاه را به چالش می‌کشد. حضرت علی (ع) در این نامه، با نقد صلاحیت معاویه، معیار «قدم سابق» و «شرف باسق» را به عنوان ستون‌های اصلی حکمرانی معرفی می‌کند. این یادداشت نشان می‌دهد که چگونه فقدان سابقه درخشان و ریشه‌های اخلاقی در مدیران، به تدریج مسیر نفوذ فکری و ساختاری را برای دشمنان اقتصادی هموار می‌سازد. برای بررسی دقیق‌تر این مسئله و درک اهمیت سوابق جهادی در حفظ استقلال اقتصادی، مطالعه این متن را به شما پیشنهاد می‌کنیم.

حکمرانی اقتصادی؛ وظیفه رعیت‌مداری

در منظومه حکمرانی اسلامی، مفهوم رعایت و رعیت‌مداری نقشی اساسی و بنیادین ایفا می‌کند. این مفهوم که از حدیث شریف پیامبر اکرم (ص) نشأت گرفته: «كَلِمَتُكُمْ رَاعٍ وَكَلِمَتُكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» به وضوح مسئولیت‌پذیری حاکم را در قبال جامعه تحت حکمرانی خود تبیین می‌کند. رعیت در این نگاه، نه به معنای فرودست یا تابع محض، بلکه به معنای کسانی است که نیازمند مراقبت، حمایت و تأمین حقوق هستند. حاکم به مثابه راعی یا مراعات‌کننده، موظف است حقوق و نیازهای مختلف جامعه را

کلان، به ویژه در شرایط حساس، افراد با سابقه‌تر و متعهدتر، در اولویت قرار گیرند.

معیار قرآنی؛ سبقت در خیرات

قرآن کریم در سوره مبارکه فاطر (آیه ۳۲) مؤمنان را به سه دسته تقسیم می‌کند: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ». این آیه، به روشنی، ملاک‌های ارث‌بردن کتاب و شایستگی رهبری را مشخص می‌سازد.

ظالم لنفسه: کسانی که به خود ظلم کرده‌اند و در عمل به کتاب خدا کوتاهی ورزیده‌اند. این افراد، در مدیریت اقتصادی، به جای استفاده از مبانی اسلامی، به دنبال الگوهای فریدمن و اسمیت می‌روند و عدالت را فدای سود شخصی می‌کنند.

مقتصد: کسانی که میانه‌رو هستند و به حداقل وظایف خود عمل می‌کنند. این افراد نیز، اگر چه مؤمن هستند، اما فاقد روحیه جهادی و پیشتازی لازم برای رهبری جامعه در شرایط بحرانی می‌باشند.

سابق بالخیرات: کسانی که در کارهای خیر پیشتاز هستند. این افراد، نه تنها به کتاب خدا عمل می‌کنند، بلکه در فهم، اجرا و پیشبرد اهداف الهی، پیشگام می‌باشند. این گروه، همان کسانی هستند که در سوره واقعه (آیه ۱۰) نیز با عنوان «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» یاد شده‌اند و مقرب درگاه الهی هستند.

بر اساس این منطق قرآنی، تنها گروه سوم (سابقون) شایستگی رهبری و مدیریت جامعه را دارند. این افراد، همان کسانی هستند که در برابر جنگ استعماری ایستادگی می‌کنند و منافع ملی و اسلامی را بر منافع شخصی و گروهی ترجیح می‌دهند.

نفوذ دشمن؛ خطر در منطقه ممنوعه

یکی از مهم‌ترین درس‌های اقتصادی و امنیتی

در مقابل اسلام ایستاده بودند و پس از فتح مکه، به ظاهر ایمان آوردند. امیرالمؤمنین (ع) به معاویه گوشزد می‌کند که شما در دوران سختی‌ها و جهاد، نه تنها پیشتاز نبودید، بلکه در جبهه مقابل قرار داشتید. بنابراین، فردی که در زمان خطر، حضور نداشته یا در جهت مخالف ارزش‌ها حرکت کرده، نمی‌تواند در زمان آسایش، مدعی رهبری جامعه‌ای باشد که برای آن خون‌ها ریخته شده است.

سابقه درخشان؛ پیش شرط مدیریت جهادی

در شرایط جنگ استعماری، که دشمن به دنبال نفوذ در ارکان اقتصادی و سیاسی کشور است، انتخاب مدیرانی با سابقه درخشان (قدم سابق) اهمیت حیاتی پیدا می‌کند. این سابقه، تضمین‌کننده این است که مدیر، در برابر فشارهای خارجی و تطمیع‌های مادی، مقاومت لازم را خواهد داشت.

امیرالمؤمنین (ع) با اشاره به سوابق معاویه، به این نکته اشاره می‌کند که کسی که در گذشته، در برابر ارزش‌ها ایستاده یا به دنبال منافع شخصی بوده، نمی‌تواند در آینده، امانتدار جامعه باشد. این اصل، در مدیریت اقتصادی به معنای انتخاب کسانی است که به جای پیروی از الگوهای اقتصادی غربی و لیبرالیستی، به مبانی اقتصاد اسلامی اعتقاد راسخ دارند. نفوذ فکری و مدیریتی کسانی که باوری به ارزش‌های اسلامی ندارند، می‌تواند به همان اندازه خطرناک باشد که نفوذ نظامی دشمن.

در این زمینه، باید به این نکته توجه کرد که توبه از گناهان گذشته، گرچه در درگاه الهی پذیرفته می‌شود، اما به معنای اعطای صلاحیت رهبری بر کسانی نیست که عمر خود را در جهاد و خدمت سپری کرده‌اند. منطق عقل و شریعت حکم می‌کند که در واگذاری مسئولیت‌های



مدیرانی است که نه تنها دانش فنی کافی را دارند، بلکه از نظر اعتقادی، اخلاقی و سوابق عملی، شایستگی لازم را برای حفظ منافع ملی در برابر نفوذ استعماری دارا باشند. این شایستگی‌ها، با معیار قدم سابق و شرف باسق در نهج البلاغه، به وضوح تبیین شده است.

نهج البلاغه، ضرورت حفظ حاکمیت بر امور عمومی جامعه است. امور عمومی، به دو دسته تقسیم می‌شوند: امور حاکمیتی مانند امنیت، نظام پولی و نظامی و امور عمومی مانند آموزش و پرورش و بهداشت. این امور، به دلیل اهمیت راهبردی و خطر نفوذ دشمن، باید تحت نظارت مستقیم حکومت قرار گیرند و واگذاری آن‌ها به بخش خصوصی یا نهادهای خارجی، می‌تواند تبعات جبران‌ناپذیری در پی داشته باشد.

امیرالمؤمنین (ع) در ادامه نامه دهم، به معاویه هشدار می‌دهد که «وَلَا تَمْكِنَ الْغَوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ» (گمراهان را بر گوش خود مسلط مکن). این هشدار، علاوه بر نفوذ فکری، به نفوذ عملی نیز اشاره دارد. در شرایط جنگ استعماری، دشمن سعی می‌کند با نفوذ در لایه‌های مدیریتی، سیاستگذاری‌های اقتصادی را به نفع خود تغییر دهد. این نفوذ، می‌تواند از طریق مشاوران اقتصادی، مؤسسات مالی بین‌المللی یا حتی افراد داخلی صورت پذیرد که فاقد تعهد به مبانی اقتصاد مقاومتی هستند.

آموزش و پرورش؛ تضمین آینده جامعه

در میان امور عمومی، آموزش و پرورش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امیرالمؤمنین (ع) بر لزوم رعایت این امر تأکید دارد، زیرا آموزش و پرورش، نسل آینده جامعه را تربیت می‌کند. نسلی که قرار است در ۵۰ یا ۱۰۰ سال آینده، سکان مدیریت کشور را به دست گیرد. اگر این حوزه به دست کسانی سپرده شود که به مبانی دینی و ملی اعتقاد ندارند، نسل آینده دچار انحراف خواهد شد و جامعه در بلندمدت، آسیب‌های جبران‌ناپذیری خواهد دید. این مسئله، به ویژه در شرایط جنگ استعماری، که دشمن به دنبال تغییر هویت و ارزش‌های نسل جوان است، اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند.

بنابراین، مدیریت اقتصادی جامعه، نیازمند

روش‌شناسی تاریخی در نبرد شناختی استعماری

تحلیل نسبت گذشته و حال در مواجهه با فتنه‌های معاصر





کرده‌اند که آیا گزاره‌های تاریخی، به دلیل ماهیت خاص خود، می‌توانند منبع معرفت موجه باشند یا خیر. این تردید، ریشه در عوامل متعددی دارد که مورخان و محققان، بارها به آن اشاره کرده‌اند. یکی از این عوامل، تعصبات فردی و گروهی مورخان است. بسیاری از گزارش‌های تاریخی، توسط افرادی به نگارش درآمده‌اند که یا در خدمت پادشاهان و حاکمان بوده‌اند و هدفشان تملق و فضیلت‌سازی برای سلسله حاکم بوده است، یا دارای تعصبات دینی، مذهبی یا قومی خاصی بوده‌اند. این تعصبات، موجب می‌شده که تاریخ‌نگار، وقایع را به گونه‌ای گزارش کند که به مذهب یا قوم خود نقصی وارد نشود، یا برعکس، بر ضد گروه رقیب، روایت‌سازی کند.

عامل دیگر، خصومت‌های شخصی است. در موارد بسیاری، مورخان به دلیل کینه‌ورزی‌های شخصی نسبت به فرد یا گروهی خاص، اقدام به تحریف یا نگارش مغرضانه تاریخ کرده‌اند. این امر، صحت گزارش‌های تاریخی را به شدت زیر سؤال می‌برد. علاوه بر این، مشکلات فنی در انتقال گزارش‌های تاریخی نیز وجود داشته است. در دوران قدیم، که امکانات نگارش محدود بود، استنساخ نسخه‌ها توسط افراد مختلف انجام می‌شد و این فرآیند، مستعد بروز اشتباهات سهوی یا عمدی بود. در برخی موارد نیز، نسخه‌های اصلی از بین رفته و تنها نسخه‌های استنساخ‌شده در دسترس قرار گرفته‌اند که این امر، موجب تزلزل در اعتبار سند می‌شود. این مجموعه عوامل، باعث شده است که عده‌ای به این نتیجه برسند که تاریخ، اساساً منبعی غیرقابل اعتماد و سرتاسر دروغ است. اما این دیدگاه، به شدت مورد نقد قرار گرفته است. چرا که بخش‌هایی

پویا: در جهانی که تحت سلطه امواج اطلاعاتی و تحولات پرشتاب فرهنگی قرار دارد، پیوند میان گذشته و حال همواره با چالش‌های بنیادین روبه‌رو بوده است. در این میان، نقش حافظه تاریخی یک ملت در تعریف هویت و تعیین مسیر آینده، به یکی از محورهای اصلی نبرد شناختی و جنگ استعماری تبدیل شده است. در چنین فضایی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان با تکیه بر تجربیات تاریخی، به تحلیل و مواجهه با فتنه‌های معاصر پرداخت؟ آیا اساساً تاریخ، منبعی قابل اعتماد برای استنتاج‌های راهبردی است؟ این تردیدها، گاه به صورت سازمان‌یافته، بنیان‌های فکری و اعتقادی جامعه را هدف قرار می‌دهند و تلاش می‌کنند تا با بسست کردن باورها، ملت را از گنجینه ارزشمند عبرت‌ها و درس‌ها محروم سازند.

در ادامه **حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر جواد سلیمانی امیری**، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه می‌توان با روش‌شناسی صحیح، از دام‌های تحریف تاریخی در امان ماند و از تاریخ به مثابه ابزاری حیاتی برای بصیرت و دفاع میهنی بهره برد. برای تبیین دقیق‌تر این مباحث، یادداشت پیش‌رو را مطالعه نمایید.

چالش‌های اعتبار و اعتماد در تاریخ‌نگاری

تاریخ، به عنوان مجموعه‌ای از گزارش‌های ثبت‌شده از گذشته، همواره با چالش‌های بنیادین در زمینه اعتبار و صحت مواجه بوده است. این چالش‌ها، نه تنها در سطح فلسفی تاریخ، بلکه در عرصه عملی و کاربردی نیز اهمیت حیاتی دارند؛ به ویژه زمانی که از تاریخ برای استنتاج‌های راهبردی در مواجهه با فتنه‌های معاصر استفاده می‌شود. فلاسفه تاریخ، سالیان متمادی این پرسش را مطرح

تراکم گزارش‌ها، زن معتبری ایجاد می‌کند که می‌توان بر اساس آن، تصویری نسبتاً شفاف از واقعه به دست آورد. در زندگی روزمره نیز، ما بر اساس ظن معتبر عمل می‌کنیم و اگر چه احتمال خطا وجود دارد، اما این میزان اطمینان (بالای ۹۰ درصد)، برای تصمیم‌گیری کافی است.

در مقابل، گزاره‌های مظنون‌الکذب یا احتمالی ضعیف قرار دارند. این گزارش‌ها، به دلیل وجود ضعف‌های سندی یا محتوایی، احتمال دروغ بودنشان بسیار بالا است. به عنوان مثال، روایتی که توسط یک راوی ضعیف یا مجهول الحال نقل شده باشد، در این دسته قرار می‌گیرد. همچنین، گزارش‌هایی که با بدیهیات عقلی یا واقعیات عالم در تضاد هستند، در این دسته جای می‌گیرند. به عنوان نمونه، اغراق در تعداد کشته‌شدگان توسط یک نفر در یک زمان کوتاه، که با منطق زمان و مکان سازگار نیست، به وضوح نشان می‌دهد که گزارش، مظنون‌الکذب است و نباید به آن استناد کرد. این‌ها شامل گزاره‌هایی هستند که شائیت استناد کردن را ندارند. در نهایت، گزاره‌های مشکوک وجود دارند که فاقد هرگونه قرینه قوی برای اثبات صدق یا کذب هستند. مورخ محقق، وظیفه دارد که با استفاده از معیادات (قرائن کمکی)، این گزارش‌ها را ارزیابی کند و در صورت امکان، آن‌ها را به دسته مظنون‌الصدق ملحق سازد. گزاره‌های مقطوع‌الکذب نیز به وضوح دروغ و غیرقابل استناد هستند و باید به طور کامل کنار گذاشته شوند.

تردیدآفرینی؛ راهبرد استعماری در جنگ شناختی

در دوران معاصر، شاهد یک جریان سازمان‌یافته هستیم که هدف آن، ایجاد تردید در باورهای دینی و تاریخی جامعه است. این جریان، با تمرکز بر تاریخ اسلام و به ویژه مصائب اهل بیت (ع)، سعی دارد تا بنیان‌های فکری جامعه را سست کند. نکته قابل توجه این است که این جریان، حساسیت خود را

از تاریخ، به صورت متواتر نقل شده‌اند و انکار آن‌ها، به منزله انکار بدیهیات است؛ مانند اصل قیام عاشورا. همچنین؛ برای مسلمانان، بخش‌هایی از تاریخ که در قرآن کریم آمده است، مانند داستان حضرت ابراهیم (ع) یا حضرت یوسف (ع)، به دلیل منبع وحیانی، قطعیت دارند. بنابراین، نمی‌توان به طور مطلق، تاریخ را فاقد اعتبار دانست.

ارزیابی روایت‌های تاریخی؛ معیارهای تشخیص صحت

برای عبور از چالش‌های اعتبار تاریخی، محققان روش‌شناسی‌هایی را برای ارزیابی گزاره‌های تاریخی تدوین کرده‌اند. این روش‌ها، به ما کمک می‌کنند تا در میان انبوه گزارش‌ها، سره را از ناسره تشخیص دهیم و به معرفتی موجه دست یابیم. این ارزیابی، بر اساس میزان اطمینان به صحت گزارش، به پنج دسته تقسیم می‌شود که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

نخستین دسته، گزاره‌های مقطوع‌الصدق یا یقینی هستند. این گزارش‌ها، یا بر اساس وحی الهی (قرآن کریم) هستند و یا جزو متواترات تاریخی محسوب می‌شوند؛ یعنی آنقدر توسط افراد مختلف و در منابع متعدد نقل شده‌اند که امکان تبانی بر دروغ در مورد آن‌ها وجود ندارد. این گزارش‌ها، اطمینان‌آور هستند و معرفت‌موجهی را ایجاد می‌کنند. در این موارد، نیازی به تردید نیست و می‌توان به طور قطع به آن‌ها استناد کرد. دومین دسته، گزاره‌های مظنون‌الصدق یا احتمالی قوی هستند. این گزارش‌ها، به مرحله یقین نمی‌رسند، اما به دلیل تراکم احتمالات و تعدد منابع، ظن قوی به صحت آن‌ها وجود دارد. به عنوان مثال، اگر چندین گزارشگر تاریخی که به دروغ‌گویی متهم نیستند، واقعه‌ای را نقل کنند (مانند شهادت حضرت علی اصغر (ع) در واقعه عاشورا)، این



بهبانیه تردیدهای روش‌شناختی، خود یک اشتباه راهبردی است که در راستای اهداف استعماری قرار می‌گیرد.

مبانی نظری عبرت‌آموزی؛ سنت‌های ثابت تاریخ

یکی از مهم‌ترین کارکردهای تاریخ، عبرت‌آموزی است. اما این امر، نیازمند این است که بتوانیم وقایع گذشته را با حوادث کنونی تطبیق دهیم. برخی مدعی هستند که تطبیق تاریخ گذشته بر زمان حال، به دلیل تغییر ساختارهای اجتماعی، سیاسی و ابزاری (مانند رسانه)، کاری غلط است. آن‌ها معتقدند که انسان‌های گذشته، ساختار ذهنی ساده‌ای داشتند و شرایط جامعه صدر اسلام با پیچیدگی‌های جامعه امروز قابل قیاس نیست. در پاسخ به این دیدگاه، باید گفت که اگرچه ساختارها و ابزارهای زندگی تغییر کرده‌اند، اما ذات انسان و سنت‌های حاکم بر تاریخ، ثابت مانده‌اند. این ثبات، مبنای نظری عبرت‌آموزی را فراهم می‌کند.

نخستین دلیل بر امکان‌پذیری عبرت‌آموزی، ثبات ذات انسان است. ذات انسان، شامل گرایش‌های متعالی فطری و گرایش‌های غریزی حیوانی، در طول تاریخ تغییر نکرده است. انسان گذشته، همانند انسان امروز، در معرض آزمایش‌های الهی قرار می‌گرفته است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلِنَبْلُوَنَکُمْ بَشِیْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» (بقره/۱۵۵). این آزمایش‌ها، مختص دوران صدر اسلام نیستند و در هر دوره‌ای، انسان‌ها با آزمایش‌های مال و مقام و ترس مواجه می‌شوند. بنابراین، می‌توانیم عملکرد انسان‌های گذشته در مواجهه با این آزمایش‌ها را بررسی کنیم و ببینیم که عاقبت کسانی که در برابر این

تنها بر تاریخ دینی متمرکز کرده و در مورد تاریخ اروپا یا سایر تمدن‌ها، چنین وسواسی به خرج نمی‌دهد. به عنوان مثال، در حالی که مورخان مسلمان، دقت فراوانی در ضبط سند و حافظه داشته‌اند، اما این جریان، دقیقاً همین بخش از تاریخ را هدف قرار می‌دهد، در صورتی که در تاریخ اروپا، سندیت به این شکل وجود ندارد. در واقع، در تاریخ‌نگاری اسلامی، ضبط سند و حافظه بودن راویان، یک اصل بوده است، در حالی که در تاریخ‌نگاری غربی، چنین ضوابطی به این شکل مطرح نیست.

این جریان، که می‌توان آن را به عنوان یک راهبرد «جنگ شناختی» در راستای اهداف استعماری تحلیل کرد، به دنبال این است که با زیر سؤال بردن وقایع تاریخی، به تدریج باورهای دینی مردم را تضعیف کند. به عنوان مثال، با طرح شبهاتی در مورد نحوه شهادت ائمه اطهار (ع) یا وقایع عاشورا، سعی در ایجاد تزلزل در اعتقادات دارند. این رویکرد، نه یک بحث علمی صرف، بلکه یک فتنه علمی است که مقدمه‌ای برای فتنه‌های امنیتی و نظامی محسوب می‌شود. هدف این جریان، سست کردن پیوند عاطفی و اعتقادی مردم با رهبران دینی خود است تا در زمان بحران، جامعه فاقد پایگاه فکری مستحکمی باشد. این رویکرد، در واقع، تلاشی برای مصادره ابزار عبرت‌آموزی از تاریخ است. اگر جامعه‌ای نتواند به تاریخ خود اعتماد کند، از تجربیات گذشته محروم می‌شود و در نتیجه، در مواجهه با چالش‌های جدید، دچار شکست‌های پی‌در پی می‌گردد. همانطور که در تجربه وزارت خارجه، اگر یک مسئول، تاریخ روابط ایران و انگلستان را نادیده بگیرد و بخواهد مجدداً با آزمون و خطا، به این نتیجه برسد که آیا انگلستان قابل اعتماد است یا خیر، ضربه‌های بزرگی به کشور وارد می‌شود. بنابراین، نادیده گرفتن تاریخ، به

از منظر دین، کار عاقلانه و درستی است که به ما کمک می‌کند تا مسیر صحیح را در زندگی فردی و اجتماعی انتخاب کنیم.

شروط صحت تطبیق تاریخی و بصیرت‌افزایی

با وجود پذیرش امکان تطبیق، باید توجه داشت که هر تطبیقی صحیح نیست و نیازمند روش‌شناسی دقیق است. تطبیق صحیح، مستلزم رعایت دو شرط اساسی است تا از خطاهای رایج در تحلیل تاریخی جلوگیری شود.

شرط اول، مشخص کردن وجه شبهه است. تطبیق‌دهنده باید به وضوح بیان کند که وجه شباهت بین دو واقعه گذشته و حال چیست. اگر کسی می‌گوید فلان شخصیت معاصر، شبیه زبیر در صدر اسلام است، باید مشخص کند که این شباهت در زمینه ثروت‌اندوزی است یا در زمینه فریب خوردن از فرزندان. این شفافیت در وجه شبهه، از سطحی‌نگری جلوگیری می‌کند. همچنین، شرط دوم این است که باید احراز کرد که تفاوت‌های موجود بین دو واقعه، تأثیری در ذات وجه شباهت ندارند. به عنوان مثال، اگر وجه شباهت، فریب خوردن از مال دنیا باشد، اینکه زبیر در چه کشوری زندگی می‌کرد و این شخص معاصر در چه کشوری، تفاوت غیر مؤثری است. اما اگر تفاوت‌ها، ماهیت واقعه را تغییر دهند، تطبیق غلط است. به عنوان مثال، انقلاب مشروطه که در آن، فراماسون‌ها و استعمارگران انگلیسی نقش آفرینی می‌کردند تا دولت رسمی را تغییر دهند، با انقلاب اسلامی که به دنبال براندازی حکومت دست‌نشانده استعمار بود، در ذات متفاوت است. اگرچه هر دو در ظاهر، شورش علیه دولت رسمی بودند، اما ماهیت و اهدافشان متفاوت بود و تطبیق آن‌ها صحیح نیست.

بصیرت‌سیاسی؛ کارکرد تاریخ در دفاع میهنی

فتنه‌ها استقامت ورزیدند، چه بود و کسانی که تسلیم شدند، به کجا رسیدند. این تحلیل، به ما کمک می‌کند تا در شرایط مشابه، تصمیمات عاقلانه‌تری بگیریم.

دلیل دوم، وجود قوانین ثابت تاریخ یا سنن الهی است. فیلسوفان تاریخ معتقدند که تاریخ، قانونمند است و سنت‌های ثابتی بر آن حاکم است. ابن‌خلدون، نام کتاب خود را «العبر» گذاشت، چرا که معتقد بود تاریخ تکرار می‌شود و می‌توان از آن درس گرفت. قرآن کریم نیز به این سنت‌ها اشاره می‌کند. به عنوان مثال، در آیه «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف/۹۶)، سنت الهی بر این است که اگر جامعه‌ای ایمان و تقوا داشته باشد، برکات بر آن نازل می‌شود. این قانون، مختص ۱۴۰۰ سال پیش نیست، بلکه در هر دوره‌ای صادق است. با مطالعه تاریخ، می‌توانیم علل فعال‌کننده سنت‌های حمایتگر حق و علل تضعیف‌کننده جبهه باطل را کشف کنیم. این سنت‌ها، در زمان حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف نیز جاری خواهند بود.

دلیل سوم، دستور قرآن به عبرت‌گیری است. قرآن کریم، به صراحت، به عبرت‌گیری از سرنوشت اقوام گذشته دستور می‌دهد. آیه «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْإِبْصَارِ» (حشر/۲) بیان می‌کند که تاریخ، منبع عبرت برای صاحبان خرد است. اگر قرار بود بین ما و اقوام گذشته گسست کامل وجود داشته باشد و تطبیق امکان‌پذیر نباشد، این دستور معنایی نداشت. عبرت‌گیری، به معنای تطبیق بین گذشته و حال است. ما از سرنوشت جامعه‌ای عبرت می‌گیریم که در ذات و ماهیت، با ما شباهت‌هایی داشته باشد. اگر جنس آن‌ها با ما فرق می‌کرد، عبرت‌گیری معنایی نداشت. بنابراین، تطبیق



در مجموع، می‌توان گفت که تاریخ، نه یک منبع کاملاً غیرقابل اعتماد و نه یک مجموعه مطلقاً صحیح است. بلکه مجموعه‌ای از گزارش‌هاست که باید با روش‌شناسی دقیق مورد ارزیابی قرار گیرد. در شرایط کنونی، که «جنگ شناختی استعماری» به دنبال ایجاد تردید در باورهای دینی و تاریخی ملت است، دفاع میهنی نیازمند بهره‌گیری صحیح از تاریخ است. این بهره‌گیری، بر اساس مبانی نظری ثبات ذات انسان و سنت‌های الهی حاکم بر تاریخ، امکان‌پذیر است. ما می‌توانیم با تطبیق صحیح وقایع گذشته و حال، بصیرت سیاسی و اجتماعی را در جامعه ایجاد کنیم. این بصیرت، به ما کمک می‌کند تا مسیر صحیح را در مواجهه با چالش‌های داخلی و خارجی انتخاب نماییم و از فریب خوردن توسط جریان‌های انحرافی جلوگیری کنیم. بنابراین، تاریخ، ابزاری حیاتی برای پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و حفظ هویت ملی و دینی است.

کارکرد اصلی تطبیق تاریخی، ایجاد بصیرت در جامعه است، نه صدور حکم قضایی یا محاکمه افراد. ما با استفاده از تطبیق‌های تاریخی، به دنبال این نیستیم که کسی را به دادگاه بکشانیم و مجازات کنیم. بلکه هدف، شناسایی جریان‌ها و شاخصه‌های آن‌هاست. به عنوان مثال، می‌توانیم شاخصه‌های جریان‌های تجدیدنظرطلب، متحجر، زرسالار یا بیعت‌شکن را در تاریخ صدر اسلام بررسی کنیم و سپس، در جامعه امروز، افرادی را که دارای این شاخصه‌ها هستند، شناسایی نماییم. این شناسایی، به ما کمک می‌کند تا در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، مسیر صحیح را انتخاب کنیم. اگر جامعه‌ای بصیرت پیدا کند که فلان جریان، دارای شاخصه‌های خوارج یا زرسالاران معاویه است، از رأی دادن به آن‌ها یا همراهی با آن‌ها خودداری می‌کند. این امر، نوعی پیشگیری اجتماعی و دفاع میهنی در برابر فتنه‌هاست.

اما اگر قرار باشد فردی را به دلیل مشارکت در شورش، محاکمه کنیم، این امر نیازمند دلایل فقهی و حقوقی است. باید ثابت شود که فرد، مرتکب جرمی شده است؛ مثلاً کسی را کشته یا جایی را آتش زده است. در اینجا، فقه و حقوق وارد عمل می‌شوند و دیگر تحلیل تاریخی، مستقیماً برای صدور حکم استفاده نمی‌شود. در واقع، تطبیق تاریخی، ابزاری برای بصیرت‌بخشی فرهنگی و سیاسی است که به جامعه کمک می‌کند تا در برابر فتنه‌ها، هوشیار باشد و از سقوط در دره انحراف جلوگیری کند. در نهایت، باید توجه داشت که تاریخ، عامل بسیار خوبی برای ایجاد باورهای صحیح در دل‌هاست و به جامعه کمک می‌کند تا مسیر صحیح را از مسیر انحرافی تشخیص دهد.

بصیرت تاریخی؛ ابزار حیاتی در دفاع شناختی



آسیب‌شناسی بستر اجتماعی در نبرد نوین

واکاوی زمینه‌های درونی در معادله جنگ استعماری-میهنی





«زمینه‌های» داخلی برای پیشبرد اهداف «علل» بیرونی بهره می‌بردند.

تحلیل دقیق شواهد نشان می‌دهد که این رویدادها، تفاوت‌های بنیادینی با جنبش‌های مردمی اصیل دارند. جنبش‌های مردمی، اگر چه رهبری و برنامه‌ریزی نخبگانی دارند، اما این نخبگان از دل مردم برآمده و خواسته‌ها و اهداف مردم را در برنامه‌ریزی‌های خود لحاظ می‌کنند. در مقابل، حوادث اخیر، به سرعت از خواسته‌های اقتصادی و معیشتی مردم فاصله گرفته و به سمت شعارهای سیاسی رادیکال و خشونت‌آمیز سوق پیدا کردند. این تغییر مسیر ناگهانی، نشان می‌دهد که اهداف اصلی این حرکت، با مطالبات واقعی و روزمره بخش بزرگی از جامعه همخوانی نداشته است. این پدیده، به جای آنکه از پایین و بر اساس اراده عمومی شکل بگیرد، یک رویداد مدیریت‌شده و سازماندهی شده از سوی نیروهای خارج از بدنه مردمی بود.

شواهد سازماندهی در میدان عمل

برای درک بهتر ماهیت این حوادث، لازم است به شواهد عینی و میدانی توجه کنیم. یکی از بارزترین این شواهد، الگوی واحد و تکرارشونده‌ای بود که در شهرهای مختلف و در طول روزهای متوالی مشاهده می‌شد. این الگو، نشان‌دهنده یک طراحی از پیش تعیین‌شده است که در آن، تقسیم کار مشخصی بین عوامل میدانی وجود داشت. برخی به شعار دادن می‌پرداختند، برخی دیگر اقدام به خشونت و تخریب می‌کردند، و عده‌ای نیز تنها برای فیلمبرداری و پوشش رسانه‌ای حضور داشتند. این تقسیم کار، به صورت کاملاً سیستماتیک و هماهنگ بین میدان و رسانه برقرار بود.

علاوه بر این، نوع خشونت اعمال شده در

پویا: در دوران معاصر، شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی پیچیده، مرزهای سنتی میان منازعات داخلی و مداخلات خارجی را محو کرده است. امروزه، جنگ‌ها دیگر صرفاً به نبردهای نظامی محدود نمی‌شوند؛ بلکه ابعاد گسترده‌ای از جنگ شناختی، اقتصادی و رسانه‌ای را در بر می‌گیرند که هدف اصلی آن‌ها، فرسایش درونی یک جامعه و سلب اعتماد عمومی است. در این شرایط، فهم صحیح پدیده‌ها و تشخیص ریشه‌های واقعی آن‌ها از اهمیت حیاتی برخوردار است.

آنچه در ادامه می‌خوانید، فرمایشات آقای دکتر غلامرضا پرهیزکار، استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است که به تحلیل عمیق این پدیده می‌پردازد و با رویکردی متفاوت، زمینه‌های درونی را به مثابه بستر اصلی نفوذ تهدیدات بیرونی معرفی می‌کند.

نامگذاری پدیده؛ کلید فهم واقعیت

در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، تعیین چارچوب مفهومی صحیح برای نامگذاری، نه تنها بر فهم ما از آن پدیده تأثیر می‌گذارد، بلکه نوع واکنش‌ها و سیاست‌گذاری‌های آتی را نیز تعیین می‌کند. حوادث اخیر در کشور، به دلیل ماهیت پیچیده و ابعاد چندگانه، نیازمند یک نامگذاری دقیق و متناسب با واقعیت‌های موجود هستند. در این زمینه، تعابیر مختلفی مطرح شد؛ از «انقلاب‌های رنگین» گرفته تا «مرحله دوم جنگ ۱۲ روزه». اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که این تعابیر، به دلیل عدم انطباق کامل با واقعیت‌های موجود در جامعه ایران، نمی‌توانند تصویر جامعی از آنچه رخ داد، ارائه دهند. به نظر می‌رسد که این حوادث، نه یک انقلاب کلاسیک بودند و نه صرفاً اعتراضات مردمی، بلکه پدیده‌ای سازماندهی شده با اهداف مشخصی در پشت صحنه بودند که از

اقتصادی مستمر و عدم ثبات در بازار است. مردم، بیش از آنکه از گرانی مطلق ناراضی باشند، از بی‌ثباتی و تلاطم‌های مداوم اقتصادی به ستوه آمده‌اند. ثبات نرخ ارز و پیش‌بینی‌پذیری اقتصادی، برای فعالان بازار و مردم عادی، بسیار حیاتی‌تر از صرفاً پایین بودن قیمت‌هاست. این بی‌ثباتی، به همراه فقدان امید به آینده، بخش بزرگی از جامعه را در وضعیت ناامیدی و فرسایش روانی قرار داده است. وقتی فرد ایرانی به دو سال آینده خود نگاه می‌کند، امید بالایی برای حل مشکلات اقتصادی ندارد. این احساس ماندگاری مشکلات، باعث می‌شود که مردم به دنبال راه‌حلی باشند که ممکن است در شرایط عادی به آن فکر نکنند.

بی‌اعتمادی اجتماعی و خلاء راهکار

در کنار مشکلات اقتصادی، کاهش اعتماد اجتماعی نیز یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی است که جامعه را مستعد پذیرش بحران می‌کند. آمارهای موجود نشان می‌دهند که سطح نارضایتی از وضعیت اقتصادی در کشور بالاست (بر اساس برخی آمارها تا ۶۵ درصد). علاوه بر این، سطح اعتماد اجتماعی به مسئولین و حتی به یکدیگر در جامعه کاهش یافته است. وقتی مردم به یکدیگر اعتماد ندارند، به راننده تاکسی یا همسایه خود اعتماد ندارند، این بی‌اعتمادی به سرعت به سمت ساختارها و مسئولین گسترش می‌یابد. این وضعیت، جامعه را در یک موقعیت ناچاری قرار می‌دهد؛ جایی که مردم به دنبال راهکاری برای برون‌رفت از مشکلات هستند، اما هیچ گزینه قابل اعتمادی را پیش روی خود نمی‌بینند.

در چنین فضایی، اپوزیسیون خارجی تلاش می‌کند تا خود را به عنوان منجی معرفی کند. اما مردم ایران، به دلیل ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی خود، به سرعت متوجه ماهیت واقعی این گروه‌ها می‌شوند. اپوزیسیون‌هایی مانند منافقین یا گروه‌های سلطنت‌طلب، اغلب به دلیل سابقه

این حوادث، نشان از آموزش دیدگی عوامل دارد. کسی که در میدان، اسلحه کمری به دست می‌گیرد و به سمت هدف مشخصی شلیک می‌کند، فردی نیست که به صورت تصادفی و در یک خشم لحظه‌ای دست به چنین اقدامی زده باشد. این افراد، آموزش دیده‌اند که چگونه تیراندازی کنند تا بیشترین آسیب را وارد سازند. این سطح از خشونت و سازماندهی، هرگونه تحلیل صرفاً مردمی را زیر سؤال می‌برد. حمایت علنی رسانه‌های خارجی، دولت‌های متخاصم مانند آمریکا و رژیم صهیونیستی از این رویدادها، شواهد دیگری هستند که بر ماهیت غیرمردمی و سازمان‌یافته بودن آن تأکید می‌کنند. این حمایت‌ها، نشان می‌دهد که این پدیده، یک جنگ نیابتی و استعماری است که با استفاده از ابزارهای داخلی، به دنبال تضعیف و فروپاشی نظام سیاسی کشور است.

زمینه‌های اجتماعی؛ بستر جنگ فرسایشی

در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، همواره باید میان «علل» و «زمینه‌ها» تمایز قائل شد. علل، همان نیروهای محرکی هستند که مستقیماً اقدام به ایجاد یک پدیده می‌کنند (مانند گروه‌های سازماندهی شده و دشمنان خارجی). زمینه‌ها، شرایطی هستند که امکان بروز و موفقیت علل را فراهم می‌سازند (مانند نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی). اگرچه علل در ایجاد این حوادث نقش داشتند، اما به نظر می‌رسد که در این مورد خاص، زمینه‌ها از اهمیت بیشتری برخوردارند. اگر زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و رسانه‌ای در جامعه مافعال نبودند، علل خارجی فرصت حضور در میدان و ایجاد این سطح از آشوب را پیدا نمی‌کردند.

یکی از مهم‌ترین این زمینه‌ها، مشکلات



نشان می‌دهد که دشمن، به جای تلاش برای یک براندازی سریع از طریق حمله نظامی مستقیم، به دنبال یک «جنگ زنبوری» است؛ یعنی نیش‌های کوچک و پی‌درپی که به مرور زمان، جامعه را فرسوده کرده و از درون تهی سازد.

شوک‌های مثبت؛ راهکار دفاعی در برابر فرسایش

در مواجهه با این جنگ فرسایشی، راهکارهای دفاعی باید متناسب با تهدید باشد. اولین و مهم‌ترین راهکار، وارد کردن «شوک‌های مثبت» به جامعه است. همانطور که دشمن به دنبال وارد کردن شوک‌های منفی و فرسایشی است، ما باید با شوک‌های مثبت، روحیه امید و اعتماد را به جامعه بازگردانیم. بهترین نوع شوک مثبت، از جنس اقتصادی است. مردم باید حداقل برای یک دوره زمانی مشخص (۶ ماه تا یک سال)، اطمینان حاصل کنند که هیچ گرانی جدیدی رخ نخواهد داد و وضعیت اقتصادی ثبات پیدا خواهد کرد.

پرهیز از شوک‌های اقتصادی جدید، مانند افزایش قیمت نان یا بنزین، در شرایط فعلی از اهمیت حیاتی برخوردار است. اگر دولت بتواند ثبات ارز را حفظ کند و از تورم بیشتر جلوگیری نماید، این اقدام به خودی خود یک شوک مثبت بزرگ تلقی می‌شود. این سیاست، به مردم این پیام را می‌دهد که حاکمیت به فکر حل مشکلات اقتصادی است و در حال تلاش برای بهبود وضعیت معیشت آن‌هاست. این اقدامات، نه تنها به بهبود وضعیت اقتصادی کمک می‌کند، بلکه باعث کاهش خشم فروخورده و افزایش تاب‌آوری جامعه در برابر فشارهای خارجی می‌شود.

خشونت طلبی و ماهیت استبدادی، نمی‌توانند اعتماد عمومی را جلب کنند. مردم ما، به دلیل روحیه عزت‌خواهی و ضد استعماری که ریشه در فرهنگ عاشورایی دارد، هرگز به یک منجی خارجی که با اجنبی همکاری می‌کند، اعتماد نخواهند کرد. ترامپ و امثال او، به دلیل روحیه سلطه‌جویانه، نمی‌توانند پاسخگوی عزت‌خواهی مردم ایران باشند. در عین حال، اپوزیسیون داخلی مانند رضا پهلوی نیز به دلیل ناتوانی و فقدان کارنامه اجرایی، نمی‌تواند راهکار عملی برای مشکلات ارائه دهد. مردم درمی‌یابند که ماهیت شاهنشاهی، بر اساس تسلط بی‌قاعده بر جان و مال مردم است و این با اصول آزادی و عدالت در تضاد است.

بمباران اطلاعاتی و تولید خشم

یکی دیگر از زمینه‌های مهمی که جنگ فرسایشی استعماری بر روی آن تکیه کرده است، جبهه رسانه‌ای است. جامعه ایران، تحت شدیدترین بمباران اطلاعاتی در جهان قرار دارد. رسانه‌های فارسی‌زبان بیگانه، با الگوریتم‌های دقیق و هدفمند، به صورت مستمر اقدام به تولید خشم، نفرت، ناامیدی و بی‌اعتمادی در میان مردم می‌کنند. این رسانه‌ها، با استفاده از فناوری‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی، به صورت روزانه اطلاعاتی را منتشر می‌کنند که هدف آن‌ها، فرسایش روانی و ایجاد شکاف در جامعه است.

این فرسایش رسانه‌ای، باعث می‌شود که حتی اگر مردم به صورت گسترده با آشوب‌ها همراهی نکنند (همانطور که در حوادث اخیر دیدیم که مشارکت‌کنندگان در مقایسه با جمعیت کل کشور، درصد کمی بودند)، اما آمادگی ذهنی برای پذیرش بحران در آن‌ها ایجاد شود. مردم با وجود تحمل خردمندانه مشکلات، در معرض فشارهای روانی شدید قرار دارند. این وضعیت

مؤثر با پمپاژ خشم و نفرت مقابله کند. تقویت شبکه ملی اطلاعات و ارائه راهکارهای جایگزین بومی، باید به گونه‌ای باشد که نیازهای مردم را برآورده سازد و از وابستگی آن‌ها به پلتفرم‌های خارجی که به ابزاری برای جنگ فرسایشی تبدیل شده‌اند، بکاهد. این اقدامات، در کنار یکدیگر، می‌توانند زمینه‌های دفاع میهنی را در برابر جنگ استعماری نوین تقویت نمایند.

مدیریت رسانه و مبارزه با فساد شبکه‌ای

راهکار دوم، بر خورد خردمندان به رسانه‌ها و چهره‌هایی است که به این جنگ فرسایشی دامن می‌زنند. در حوادث اخیر، مشاهده شد که برخی چهره‌های مشهور و سلبریتی‌ها، با استفاده از شهرت خود، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، خشونت و ناامیدی را ترویج می‌کردند. در مواجهه با این پدیده، باید «زهر چشم» گرفته شود، اما این برخورد باید تدبیر شده و عادلانه باشد. برخوردی که باعث ایجاد واکنش منفی علیه حاکمیت نشود و جایگاه این افراد را در جامعه ارتقا ندهد. مجازات باید متناسب با جرم باشد؛ به عنوان مثال، در صورت تخلفات مالی، برخورد اقتصادی صورت گیرد و در صورت تخلفات رسانه‌ای، برخورد رسانه‌ای انجام پذیرد.

همچنین، باید با فساد شبکه‌ای و سیستمی که در جامعه وجود دارد، مبارزه جدی شود. بخشی از خشم مردم، ناشی از این است که فساد به صورت شبکه‌ای در جامعه رخنه کرده است و حتی با استفاده از خلاءهای قانونی، اقدام به غارت اموال عمومی می‌شود. این فساد شبکه‌ای، نه تنها به اقتصاد کشور آسیب می‌زند، بلکه اعتماد عمومی را به شدت کاهش می‌دهد. مردم انتظار دارند که با این فساد، که در لایه‌های مختلف جامعه نفوذ کرده است، برخورد جدی صورت گیرد. این مبارزه، بخش مهمی از دفاع میهنی در برابر جنگ فرسایشی است، زیرا فساد، یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی است که دشمن از آن برای ایجاد نارضایتی و ناامیدی استفاده می‌کند.

در نهایت، مدیریت فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی نیز نیازمند بازنگری است. در حال حاضر، سیاست‌های اتخاذ شده در این زمینه، به دلیل عدم انسجام، نتوانسته است به صورت



بحران‌های درهم‌تنیده، تحلیل هویت انقلابی و پدافند ملی

بررسی نسبت پایداری ملی و آسیب‌پذیری‌های داخلی
در مواجهه با جنگ استعماری نوین





دارد و به همین دلیل، تمام ظرفیت‌های وجودی، امکانات، سرمایه‌های فرهنگی اجتماعی و میراث تاریخی تمدنی خود را در خدمت انقلاب گذاشته است. مردم ایران در این راه از هیچ مجاهدتی فروگذار نکرده‌اند و همواره سعی کرده‌اند از دستاوردهای انقلاب دفاع کرده و نظام برآمده از آن یعنی جمهوری اسلامی را حمایت کنند. در همه میدان‌ها، علایق و دلبستگی‌های محکم خود را نشان داده‌اند. به این اعتبار، می‌توان گفت که بین هویت ملی ایران و هویت انقلابی مردم، در هم آمیختگی انکارناپذیری اتفاق افتاده است و اکثریت جامعه ایران، این باور عمیق را به انقلاب دارند. این نکته کلیدی، ریشه بسیاری از تحلیل‌ها و رخداد‌های بعدی است.

آسیب‌های درون‌زا و کاهش امید

جامعه ایران در طی سال‌های پس از انقلاب، با وجود حمایت مستمر از نظام، به دلایلی با مشکلات و معضلات خاصی نیز مواجه بوده است. این مشکلات، عملاً امید به تحقق برخی از آرمان‌هایی را که انقلاب وعده داده بود و مردم به امید دستیابی به آن‌ها انقلاب کردند، تضعیف کرده است. آثار این ضعف را می‌توان به ویژه در نسل‌های اخیر دید؛ نسل‌هایی که خود معمار انقلاب نبودند و انتظار دارند امیدهای بیشتری تحقق یافته باشد. واقعیت این است که نظام برآمده از انقلاب و مدیریت کلان کشور، در دوره استقلال خود به دلایلی نتوانست آن‌گونه که باید در راستای تأمین خواسته‌های عمومی گام بردارد. دلایلی مانند جنگ تحمیلی، درگیری‌های داخلی، ترور شخصیت‌های مؤثر در انقلاب، درافتادن با استکبار جهانی و تحریم‌ها، همچنین اصلاحات ساختاری مورد نیاز کشور و تجربه ناکافی مسئولان،

پویا: تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نشان می‌دهد که ملت ایران در سال ۱۳۵۷، انقلاب اسلامی را نه تنها یک تغییر سیاسی، بلکه یک معبر مطمئن برای تحقق آرمان‌های تاریخی و تمدنی خود برگزید. این انتخاب، برآمده از یک دلبستگی عمیق به هویت ملی و انقلابی بود که در طول سال‌ها، با فداکاری‌های بی‌شمار، پیوندی ناگسستنی ایجاد کرده است. با این حال، در طول دهه‌های اخیر، جامعه ایران با مجموعه‌ای از چالش‌های داخلی و فشارهای خارجی مواجه شده که امید به دستیابی کامل به آرمان‌های انقلاب را تضعیف کرده است. در این میان، دشمنان انقلاب همواره کوشیده‌اند تا با بهره‌گیری از این شکاف‌ها، میان هویت ملی و انقلابی مردم تفرقه ایجاد کنند و با به راه انداختن «جنگ استعماری نوین»، پایداری ملی را هدف قرار دهند. **استاد سید حسین شرف‌الدین**، دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در یادداشت پیش رو، به تحلیل این وضعیت پیچیده می‌پردازد و نسبت میان آسیب‌پذیری‌های داخلی و راهکارهای دفاع میهنی را در مواجهه با این جنگ ترکیبی بررسی می‌کند.

هویت ملی و تعلق خاطر به انقلاب

تحلیل تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران به وضوح نشان می‌دهد که مردم ایران، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را به عنوان یک مسیر ممکن و معبر مطمئن برای تحقق اهداف و آرمان‌های خود انتخاب کردند. به نظر می‌رسد این تشخیص، نه تنها اشتباه نبوده، بلکه هیچ آماره‌ای نیز دال بر پشیمانی، واگرایی و میل به تجدیدنظر در مسیر انتخابی مشاهده نمی‌شود. این موضوعی است که متأسفانه دشمنان انقلاب تمایلی به پذیرش آن ندارند. جامعه ایران، به انقلاب اسلامی دلبستگی و تعلق خاطر عمیقی

فریاد، نوعی تسلی خاطر است. بالاتر از این، ما در کشور با سوء مدیریت‌ها، نفوذ جریان‌های مافیایی و صاحب‌رانت، و انحصارات خاصی مواجهیم که مردم را عصبانی کرده است. امید به اصلاح وضعیت و دستیابی به یک وضعیت ایده‌آل و آرمانی که هیچ، حتی رسیدن به یک سطح نسبی رفاه و امکانات نیز برای برخی از مردم، مستبعد به نظر می‌رسد. همه ما بر این نکته اتفاق نظر داریم که اکثریت قریب به تمام جامعه ایران، به رغم همراهی و همدلی با انقلاب اسلامی، اما در خصوص برخی سیاست‌ها، رویه‌ها و عملکردها عمیقاً معترضند. این اعتراضات بارها و بارها نشان داده شده است. جریاناتی که در طی سال‌های اخیر اتفاق افتاده، هر دو سه سال یک بار از این جنس جنبش‌ها و شورش‌ها را شاهد بوده‌ایم.

کاستی‌های ساختاری و مطالبات عمومی

مردم نسبت به افزایش لجام‌گسیخته و مهارناپذیر قیمت‌ها، کاهش پیاپی ارزش پول ملی، رانت‌ها و تبعیض‌ها، کمبودها، ناترازی‌ها، مقوله بیکاری، بحران‌های زیست‌محیطی (که بخشی از آن به خاطر سوء مدیریت حاصل شده است)، حضور مافیای در عرصه‌های مختلف (به ویژه حوزه‌های اقتصادی)، قاچاق سازمان‌یافته، واردات بی‌رویه و بی‌ضابطه‌ای که تولید داخلی را زمین زده است، رکود چرخه تولید، عملکرد فسادانگیز بانک‌ها و بورس (که بسیاری از خانواده‌ها را به خاک سیاه نشانده است)، و وجود باگ‌ها و رخنه‌های اطلاعاتی و امنیتی اعتراض دارند. اینها مسائلی است که شب و روز در رسانه‌ها مطرح می‌شود و متأسفانه دولت مردان نتوانسته‌اند آن گونه که باید مطالبات اقشار مختلف و اصناف را برآورده سازند. به عنوان مثال، معلمان سال‌هاست که راهپیمایی می‌کنند و اعتصاب دارند، اما هنوز خواسته‌های صنفی آن‌ها جامه عمل نپوشیده است. مردم از این جهت، به رغم هم‌نوایی با انقلاب اسلامی، گله دارند.

جامعه را درگیر انواع مشکلات و موانع غیرقابل پیش‌بینی کرد. این عوامل، روند بازسازی کشور و پاسخ‌دهی به نیازها و مطالبات مادی و معنوی مردم را کند ساخت و به طور طبیعی، زمینه یک سری نارضایتی‌ها را فراهم آورد.

فرسایش ناشی از ناترازی‌ها

اگر چه باید انصاف داد که نظام اسلامی در طی سال‌های عمر نه‌چندان طولانی خود، به رغم همه مشکلات و مصائب، در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، تکنولوژیک، نظامی و مخابراتی موفق بوده است و این راحتی دشمنان نیز اذعان دارند، اما تراکم مشکلات و معضلات بعضاً لاینحلی که جامعه با آن مواجه است، به مرور زمان گرفتار یک سری فرسایش‌ها شده است. تحریم‌های دشمن اثرات خود را در جامعه گذاشته و فشارها بر ملت بسیار زیاد است. سطح انتظارات مردم نیز بالا آمده است؛ جامعه ایران با همه دنیا ارتباط دارد و با کشورهای همسایه آشناست. مردم می‌دانند که کشورشان ظرفیت‌های بالایی دارد و به همین اعتبار، توقع و انتظارشان این بود که در کشور اسلامی ایران با وضع بهتری زندگی کنند. از سوی دیگر، شاهد هستیم که عملاً در میان مسئولان، اقدامات بنیادینی برای برون‌رفت از وضع موجود اتفاق نمی‌افتد؛ گویا در همین پاشنه می‌چرخد و این مشکلات قرار است همواره تکرار شوند. این موضوع، جامعه را به شدت جریحه‌دار کرده است.

اعتراضات مدنی و سوء مدیریت‌ها

جامعه وقتی در چنین شرایطی قرار می‌گیرد، قاعدتاً چاره‌اندیشی و چاره‌جویی می‌کند. راهپیمایی‌ها و اعتراضات، یکی از راه‌هایی است که جامعه فشارهای وارده را به مسئولین ابلاغ می‌کند. گاهی اوقات فشارها باعث می‌شود که مردم فریاد اعتراض برآورند و این



مدنی مردم به محاق می‌رود و فرصت طلبان، اعتراضات را به اغتشاش تبدیل می‌کنند. این چرخه معیوب، یکی از چالش‌های اصلی در مسیر پدافند میهنی است؛ چرا که دشمنان به خوبی از این الگو استفاده می‌کنند. آن‌ها می‌دانند چگونه با دامن زدن به ناراضی‌های مشروع، اعتراضات را به سمت خشونت و تخریب سوق دهند تا در نهایت، نظام را مجبور به واکنش‌های امنیتی کنند و از این طریق، تصویر مخدوشی از جمهوری اسلامی ارائه دهند.

ویژگی‌های جنگ استعماری نوین

این دوره از آشوب‌ها و اغتشاشات اخیر، در مقایسه با آشوب‌های گذشته، از جهاتی متمایز بود. یکی از وجوه تمایز، دخالت آشکار آمریکا و اسرائیل در حوزه‌های داخلی کشور است. نمونه روشن آن، تهدیدهای سریع رئیس‌جمهور آمریکا بود که در تاریخ اوضاع کشور بی‌سابقه بوده است که اینقدر سریع دخالت صورت بگیرد، آن هم تهدید به اقدامات نظامی به عنوان مکمل آشوب. ویژگی دیگر، همراهی آشکار عوامل وابسته به گروهک منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، فرقه بهائیت و برخی گروه‌های تجزیه‌طلب در داخل بود. به ویژه گروه سلطنت‌طلب به رهبری پهلوی، حضور پررنگ و تحریک‌کننده‌ای داشت. مسئله بعدی، حمایت و پشتیبانی گسترده و تمام‌عیار رسانه‌های جمعی، پلتفرم‌ها، شبکه‌های اجتماعی و ایستگاه‌های رادیو تلویزیونی مانند ایران اینترنشنال و بی‌بی‌سی فارسی بود. این رسانه‌ها، یک جنگ روانی و جنگ شناختی گسترده‌ای ایجاد کردند تا هم تشویش ذهنی برای مردم ایجاد کنند و هم با شوک‌های روانی پیاپی، یک فرسودگی روانی در جامعه به وجود آورند.

فرهنگ گفتگو و آسیب‌پذیری اجتماعی

متأسفانه فرهنگ گفتگو در کشور ما ضعیف است. این که رئیس‌جمهور و مسئولین با مردم گفتگو کنند، به ندرت اتفاق می‌افتد. از طرف دیگر، ساختار قانونی هم برای راهپیمایی در کشور وجود ندارد. همه کشورهای دنیا برای برگزاری اعتراضات مردمی و تجمعات، تمهیداتی اندیشیده‌اند؛ ما هم قوانینش را داریم، ولی هنوز اجرایی نشده است که مردم به صورت ضابطه‌مند بیایند و اعتراضشان را بیان کنند. اینها مجموع عواملی است که به نظر می‌رسد دخیل بوده است. کشور ما متأسفانه یکی از آسیب‌هایی که به نظر می‌رسد منحصر به فرد باشد، این است که به مجرد اینکه مردم اعتراضات صنفی و مدنی دارند و به خیابان می‌ریزند، زمینی ایجاد می‌شود برای یک سری افراد فرصت‌طلب و اغتشاشگر. اینها می‌آیند و اوضاع را به هم می‌ریزند و از آن به بعد، دولت مردان همه فکر و ذکرشان می‌شود آسیب‌ها و عوارض ناشی از این اغتشاشات. مردم نیز به خاطر اینکه انقلابشان در معرض خطر قرار می‌گیرد، پاپس می‌کشند و به دنبال کار و زندگی خود می‌روند. خواسته‌های اولیه به تعویق می‌افتد و مسئولین هم خیالشان راحت می‌شود که قضیه تمام شد.

مصادره اعتراضات به نفع اغتشاش

گاهی مسئولین، راهپیمایی‌هایی را که مردم در حمایت از نظام می‌کنند، به حساب خودشان مصادره می‌کنند و خیال می‌کنند بالاخره مردم راضی‌اند. در حالی که مردم ناراحت بودند، اما وقتی دیدند که کشور شرایط خاصی دارد و انقلاب در خطر است، پاپس کشیدند. این شیوه مدیریت بحران، باعث می‌شود که ریشه مشکلات باقی بماند و زمینه برای تکرار بحران فراهم شود. در واقع، در این شرایط، مطالبات

سازمان‌یافتگی و اقدامات تخریبی

یکی دیگر از ویژگی‌های این دوره، سازمان‌یافتگی اغتشاشات بود. این اغتشاشات نشان می‌دهد که مقدماتش از قبل چیده شده بوده و در برخی کشورها، مدیریت شده و عملیات اجرایی آن توسط کارشناسان حرفه‌ای از موساد و سیا برنامه‌ریزی شده است. اعزام هسته‌های تروریستی مسلح برای اجرای عملیات‌های تخریبی در خیابان، اعمال خشونت شدید علیه مردم و نیروهای حافظ امنیت، و حتی اقدام به کشتن نیروهای معترض برای افزایش تعداد کشته‌ها، از جمله این اقدامات بود. تخریب گسترده امکانات و تأسیسات شهری، اموال عمومی و دولتی، آتش‌زدن مساجد، حسینیه‌ها، موبک‌ها، امازاده‌ها، مدارس علمیه، مراکز آموزشی، کتابخانه‌ها و حتی قبور برخی شهدا، نشان‌دهنده گستاخی و بی‌رحمی بی‌سابقه‌ای بود که در اغتشاشات قبلی دیده نمی‌شد. حمله به بیمارستان‌ها، مراکز اورژانس، آمبولانس‌ها و کادر درمانی، چیزهایی است که حتی در جنگ هم طبق پروتکل‌های بین‌المللی ممنوع است، اما اینها از این کارها کردند و اساساً هیچ چیزی جلودارشان نبود.

هدف‌گذاری بر هویت و تمامیت ارضی

در این دوره، شاهد طرح شعارهای تجزیه‌طلبانه در برخی مناطق کردستان، لرستان و جاهای دیگر بودیم. فریب‌خوردگانی بودند که خواستار تجزیه بخش‌هایی از کشور شدند. همچنین، طرح شعارهای ساختارشکنانه علیه رهبری و بازگشت پهلوی نیز در حجم وسیعی اتفاق افتاد که در دوره‌های قبلی سابقه نداشت. این اقدامات، نشان می‌دهد که هدف اصلی دشمن در این جنگ استعماری، تنها تغییر حکومت نیست، بلکه هدف، تجزیه کشور و از بین بردن هویت ملی و انقلابی مردم است. آنها می‌خواهند

با ایجاد هرج و مرج و تفرقه، تمامیت ارضی کشور را به خطر اندازند و از این طریق، قدرت منطقه‌ای ایران را تضعیف کنند. این نوع اقدامات، فراتر از یک اعتراض داخلی است و نشان‌دهنده یک طراحی استعماری دقیق برای ضربه زدن به بنیان‌های ملت است. در چنین شرایطی، دفاع میهنی تنها به معنای دفاع نظامی نیست، بلکه شامل دفاع فرهنگی و هویتی نیز می‌شود.

بصیرت ملی و دفاع از نظام

در پایان باید به نکاتی اشاره کرد که شایسته تقدیر است. یکی از این اقدامات، جدا کردن خط مردم از اغتشاشگران بود. این نشانه روشنی از بصیرت، هوشمندی، فراست و دشمن‌شناسی مردم ایران در مواقع حساس انقلاب است. خود این موضوع، نقش مهمی در مهار فتنه و فتنه‌گران داشت. مسئله بعدی، جوانمردی، ایثار و مجاهدت به یاد ماندنی نیروهای انتظامی، بسیج، سپاه، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی است که واقعاً نقش بی‌بدیلی در مهار فتنه و کاهش عوارض تخریبی آن ایفا کردند. اگر اینها نبودند، کسی جلودار این اغتشاشگران نبود. اینها در مدت کوتاهی این همه خسارت زدند. راهپیمایی‌های میلیونی مردم در حمایت قاطع از نظام اسلامی و محکومیت اغتشاشات نیز بسیار مؤثر بود. این راهپیمایی‌ها بسیاری از تحلیل‌ها را نقش بر آب کرد و به دشمنان فهماند که اگر مردم به مسائل اعتراض دارند، اما از بن وجود با انقلاب اسلامی همراهی دارند.

قدرشناسی از ملت و وظیفه مسئولین

انقلاب اسلامی در جان ملت ایران نفوذ دارد. مردم ایران هیچ بدیلی برای انقلاب اسلامی نمی‌شناسند و تا این لحظه نیز انتخاب نکرده‌اند و بعد از این هم انتخاب نخواهند کرد. دشمن باید این را بداند و به فکر اینکه بدیلی برای نظام بترشد، نیفتد. اگر واقعاً می‌خواهد تأثیر بگذارد، باید راه‌های میان‌بر را پیدا کند. مسئله بعدی،



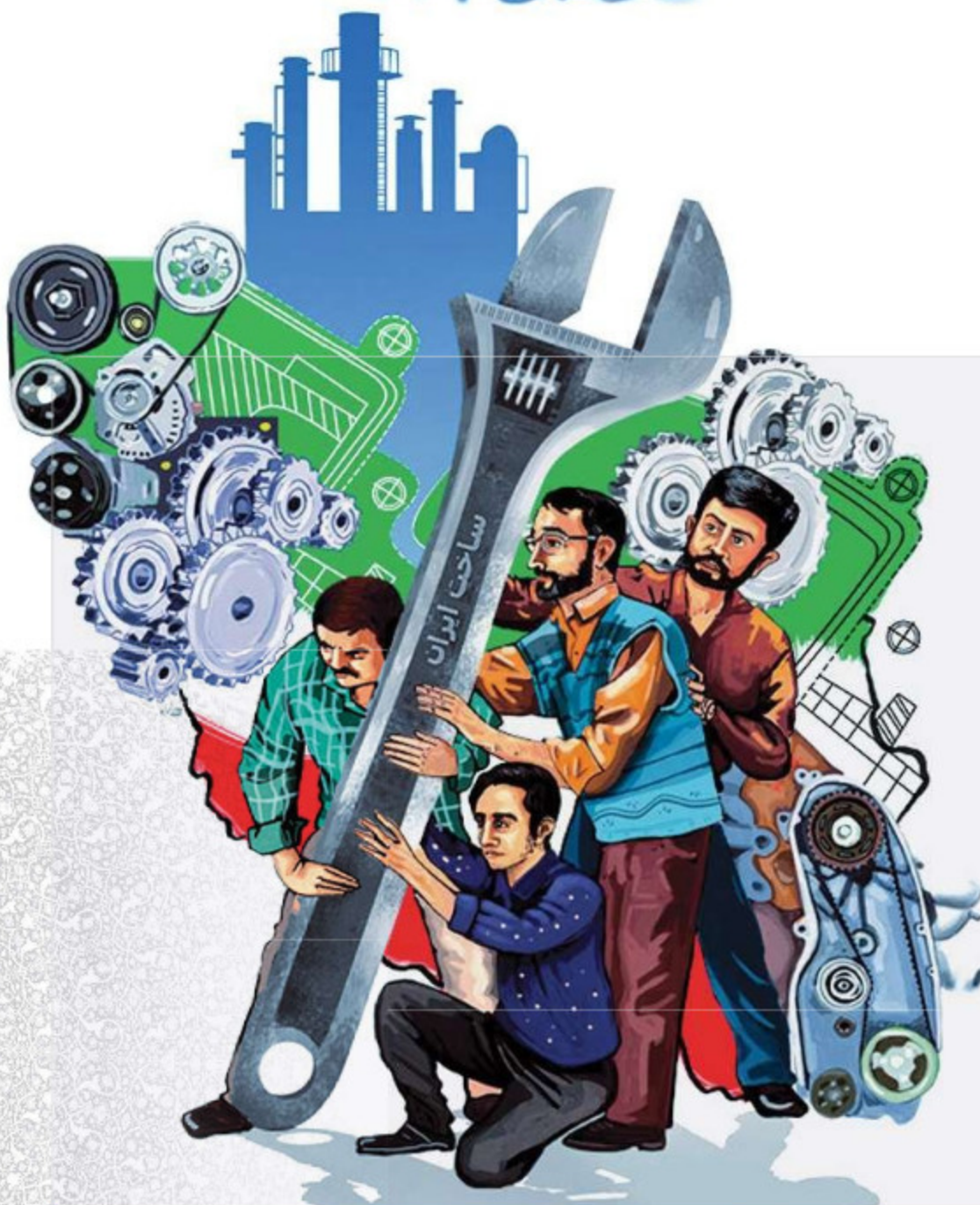
تحولات اخیر نشان داد که اگر چه جامعه ایران از مشکلات داخلی و نا کارآمدی های مدیریتی رنج می برد، اما این نارضایتی ها به معنای پشت کردن به آرمان های انقلاب نیست. دشمنان خارجی با درک این آسیب پذیری ها، سعی در تبدیل مطالبات مشروع به اغتشاشات ساختار شکنانه دارند. در این جنگ استعماری نوین که ابعاد رسانه ای و شناختی آن بسیار گسترده است، ملت ایران با بصیرت و مقاومت خود، نشان داد که پیوند هویت ملی و انقلابی، عمیق تر از آن است که با توطئه های خارجی گسسته شود. دفاع میهنی در این دوران، نیازمند دو راهکار موازی است: اول، هوشمندی در برابر توطئه های خارجی و دوم، اصلاح ساختاری و مدیریتی برای پاسخگویی به مطالبات برحق مردم. مسئولان باید با درک عمیق از این واقعیت که ملت ایران به رغم مشکلات، حامی نظام هستند، در جهت رفع کاستی ها و حفظ سرمایه اجتماعی انقلاب گام بردارند.

رهبری پشیمانانه مقام معظم رهبری است که به نظر می رسد در سه جبهه خیلی خوب عمل کردند: یکی در رهبری مردم، یکی در رهبری مسئولان و دیگری هم در برخورد با اغتشاشگران و مهار فتنه. مجموع اینها دست به دست هم داد و کشور را از این فتنه جدیدی که می رفت تا برای ما مسائل و عوارض سنگینی ایجاد کند، نجات داد. به هر حال، اگر کشور همچنان سرپاست و ان شاء الله اهداف و آرمان های خود را ادامه خواهد داد و به اهدافش خواهد رسید، به برکت این نوع مجاهدت هایی است که در شرایط عادی خیلی خاموش اند و کسی متوجه آنها نیست. وقتی که عرصه امتحان به میان می آید، این آدم ها وارد صحنه می شوند و اینها جنود انقلاب اسلامی و جنود الهی هستند.

ایثار ملی در برابر استکبار

واقعاً اینها ظرفیت هایی هستند که ما خودمان هم که در ایران زندگی می کنیم، گاهی از آن غافلیم. انقلاب چقدر فدایی دارد و چقدر آدم های جان نثار دارد که حاضرند از تمام سرمایه های وجودی شان برای دفاع از انقلاب اسلامی مایه بگذارند. مسئولان هم باید قدر این ملت را بشناسند و واقعاً خدمت کردن به این ملت، انگیزه های بسیار مضاعفی باید در مسئول ایجاد کند. اساساً با چه جامعه ای طرف هستیم؟ جامعه ای که این همه مشکلات دارد، ولی آنجا که پایش بیفتد، از همه خواسته های خودش صرف نظر می کند و حاضر از آن مقداری هم که در اختیار دارد، ایثار کند تا انقلاب و دشمنان را از رسیدن به اهداف و غایات شیطانی شان باز بدارد و منصرف کند. این پایداری و ایثار، در حقیقت، جوهره اصلی «دفاع میهنی» در برابر «جنگ استعماری» است.

هم افزایی پایداری ملی و اصلاحات داخلی



معماری نوین جنگ: دلار و اقتصاد در خط مقدم

تحلیل راهبردهای سلطه اقتصادی و واکاوی ظرفیت‌های دفاعی
ایران معاصر استعماری نوین



اراده خود بر دیگران بوده‌اند. اگر در گذشته، جنگ نظامی به‌عنوان اولین و آخرین گزینه روی میز قرار داشت، امروز در دوران پسامدرن، «اقتصاد» به خط مقدم این نبرد تبدیل شده است. دشمنی ایالات متحده آمریکا با جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب، نمونه‌ای کامل از این تغییر پارادایم است. این تخاصم که با جنگ نظامی تحمیلی آغاز شد و خسارت‌های هنگفتی بالغ بر صدها میلیارد دلار بر کشور تحمیل کرد، به سرعت به فازهای جدیدی وارد شد. پس از ناکامی در عرصه نظامی، تمرکز اصلی نظام سلطه بر روی حوزه‌ای قرار گرفت که تمام شئون زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد: اقتصاد. تحریم‌ها، به‌ویژه از حدود سال ۱۳۹۰ به بعد، از یک ابزار فشار جانبی به راهبرد اصلی جنگ علیه ایران بدل شدند. تحریم نفتی و محدودیت‌های شدید بانکی، با هدف قطع شریان‌های حیاتی اقتصاد ایران طراحی شد تا کشور را در تأمین منابع و مدیریت مالی خود با بحران مواجه سازد. این رویکرد، ترجمان دقیق استعمار نوین است؛ استعماری که به جای اشغال خاک، به دنبال تسخیر اراده‌ها از طریق ایجاد تنگنای معیشتی و فروپاشی اقتصادی است.

دلار؛ شمشیر داموکلس بر اقتصاد جهانی چگونه یک کشور می‌تواند اراده اقتصادی خود را بر کل جهان تحمیل کند؟ پاسخ این پرسش در دو مؤلفه کلیدی نهفته است: حجم عظیم اقتصاد و تسلط بر ابزار اصلی مبادلات جهانی. ایالات متحده با در اختیار داشتن بزرگ‌ترین اقتصاد جهان (با تولید ناخالص داخلی حدود ۲۳ تریلیون دلار در زمان این تحلیل) و مهم‌تر از آن، با بهره‌گیری از جایگاه دلار به‌عنوان ارز ذخیره جهانی، یک اهرم فشار بی‌بدیل در اختیار دارد. دلار

در سپهر تحولات بین‌المللی، مفهوم «جنگ» از مصاف نظامی کلاسیک فراتر رفته و به عرصه‌های پیچیده‌تر و ناملموس‌تری تسری یافته است. جنگ‌های استعماری نوین، دیگر لزوماً با لشکرکشی و اشغال نظامی آغاز نمی‌شوند؛ بلکه با ابزارهایی به مراتب کارآمدتر و کم‌هزینه‌تر همچون اقتصاد، فرهنگ و فناوری، استقلال و حاکمیت ملی ملت‌ها را هدف قرار می‌دهند. در این میان، اقتصاد به مثابه ستون فقرات یک ملت، به اصلی‌ترین آوردگاه این تقابل تبدیل شده است؛ میدانی که در آن، «دلار» نقش سلاح و «تحریم» تاکتیک محاصره را ایفا می‌کند. دشمنی نظام سلطه با ایران اسلامی پس از انقلاب، مصداق بارز این دگردیسی در ماهیت جنگ است. استعمارگر مدرن، با درک صحیح از ظرفیت‌های ژئوپلیتیک، منابع طبیعی و نیروی انسانی ایران، جنگی تمام‌عیار و فرسایشی را در حوزه اقتصاد طراحی کرده تا از این طریق، اراده ملی را تضعیف و ساختار دفاعی کشور را از درون دچار فرسایش کند. اما آیا این میدان، یک طرفه است و آیا می‌توان در برابر این هجمه، صرفاً نظاره‌گر بود؟

برای تبیین دقیق ابعاد این جنگ اقتصادی و واکاوی عمیق راهبردهای دفاع میهنی در این عرصه نوین، مطالعه و تأمل در تحلیل‌های کارشناسانه پیش رو که حاصل نگاه دقیق **حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر مهدی خطیبی**، دانشیار گروه اقتصاد موسسه آموزشی امام خمینی (ره) است، می‌تواند افق‌های جدیدی را فراروی پژوهشگران و دغدغه‌مندان این حوزه بگشاید.

سیطره اقتصادی؛ ابزار نوین استعمار

تاریخ منازعات جهانی نشان می‌دهد که قدرت‌های سلطه‌گر همواره به دنبال کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین ابزارها برای تحمیل

که همچنان به درآمدهای نفتی وابستگی قابل توجهی دارد. اگر چه برنامه‌هایی مانند تأسیس صندوق توسعه ملی از سال ۱۳۸۴ برای بی‌نیاز کردن تدریجی کشور از درآمدهای نفتی طراحی شد، اما در عمل، بخش بزرگی از بودجه دولت همچنان به نفت وابسته ماند. در نتیجه، زمانی که تحریم‌ها فروش نفت را به شدت محدود کرد، دولت با کسری بودجه جدی مواجه شد و این امر، فشارهای اقتصادی را تشدید کرد. مقایسه با کشورهای هم‌اندازه اقتصادی مانند ترکیه نشان می‌دهد که اگر چه تولید ناخالص ملی مادر مقطعی نزدیک به هم بوده، اما تنوع منابع درآمدی آن‌ها (مانند درآمد ۶۰۰ میلیارد دلاری از توریسم در دو دهه) یک مزیت راهبردی برایشان ایجاد کرده است. در مقابل، اقتصاد ایران با وجود ظرفیت‌های عظیم در بخش معدن، کشاورزی و موقعیت ژئوپلیتیک، نتوانسته است این پتانسیل‌ها را به منابع درآمدی پایدار و جایگزین نفت تبدیل کند. این وابستگی ساختاری، پاشنه آشیل اقتصاد ما در برابر جنگ اقتصادی دشمن بوده است.

افول هژمونی دلار و نظم نوین جهانی

با وجود سلطه کنونی، شواهد متعددی حاکی از آغاز روند تضعیف هژمونی دلار در اقتصاد جهانی است. اقداماتی نظیر پیمان‌های پولی دو جانبه میان کشورهایمانند چین و روسیه، افزایش تمایل بانک‌های مرکزی جهان به خرید و ذخیره‌سازی طلا به جای دلار، و ظهور ارزهای دیجیتال، همگی نشانه‌هایی از کاهش اعتماد جهانی به پول ملی آمریکا هستند. بزرگ‌ترین اقتصادهای نوظهور جهان به این درک رسیده‌اند که وابستگی به دلار، آن‌ها را در برابر یک جانبه‌گرایی و قلدری‌های واشنگتن آسیب‌پذیر می‌کند. این تغییر نگرش، یک فرصت راهبردی برای کشورهایمانند ایران است. حرکت به سمت تجارت با ارزهای ملی و انعقاد پیمان‌های دو جانبه، اگر چه در کوتاه‌مدت دشواری‌هایی نظیر نیاز به تبدیل ارز و محدودیت

صرفاً یک واحد پولی نیست؛ بلکه ابزاری برای اعمال قدرت و زورگویی بین‌المللی است. وقتی آمریکا یک شرکت کره‌ای یا اروپایی را تهدید می‌کند که در صورت خرید نفت از ایران، از دسترسی به بازار آمریکا محروم یا متحمل جریمه‌های سنگین چند صد میلیون دلاری خواهد شد، این کشورها در یک انتخاب دشوار قرار می‌گیرند: یا دسترسی به بزرگ‌ترین بازار جهان را از دست بدهند یا از یک حق قانونی در تجارت بین‌الملل صرف‌نظر کنند. این همان منطق قلدری است که بدون استناد به قوانین پذیرفته‌شده بین‌المللی، صرفاً بر پایه قدرت اقتصادی عمل می‌کند و کشور هدف را در انزوای تجاری قرار می‌دهد. این مکانیسم، شرکت‌های واسطه‌ای را وارد بازی می‌کند که با افزودن درصدی به قیمت نهایی، هزینه مبادله را برای ایران افزایش داده و عملاً یک مالیات غیررسمی بر اقتصاد کشور تحمیل می‌کنند.

دشمنی نظام سلطه با ایران اسلامی

پس از انقلاب، مصداق بارز این دگرذیسی در ماهیت جنگ است. استعمارگر مدرن، با درک صحیح از ظرفیت‌های ژئوپلیتیک، منابع طبیعی و نیروی انسانی ایران، جنگی تمام‌عیار و فرسایشی را در حوزه اقتصاد طراحی کرده تا از این طریق، اراده ملی را تضعیف و ساختار دفاعی کشور را از درون دچار فرسایش کند

آسیب‌پذیری ساختاری و فرصت‌های مغفول

چرا اقتصاد ایران در برابر این جنگ اقتصادی تا این حد آسیب‌پذیر ظاهر شده است؟ بخشی از پاسخ به ساختار اقتصادی کشور بازمی‌گردد. ایران، کشوری در حال توسعه با اقتصادی است



داد. با این حال، این راهبرد به تنهایی کافی نیست و یک راه حل موقتی است. راهبرد بنیادین، حرکت به سمت استقلال اقتصادی و کاهش وابستگی به خارج است. اقتصاد ایران بر خلاف بسیاری از کشورها مانند کره جنوبی که شدیداً به تجارت خارجی وابسته است، یک اقتصاد نسبتاً درون‌زا است. با مساحتی بالغ بر ۱.۶ میلیون کیلومتر مربع، ظرفیت‌های بی‌نظیر معدنی، زمین‌های حاصلخیز کشاورزی و نیروی انسانی جوان، ایران این پتانسیل را دارد که با فعال‌سازی ظرفیت‌های داخلی، بخش بزرگی از نیازهای خود را تأمین کرده و اقتصاد خود را در برابر شوک‌های خارجی مقاوم سازد.

جراحی اقتصادی؛ ضرورت گذار از رکود

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های داخلی در مسیر دفاع اقتصادی، وضعیت رکود تورمی است. انباشت نقدینگی در سیستم بانکی که با پرداخت سودهای بالا، سالانه به حجم خود می‌افزاید، بدون آنکه این نقدینگی به سمت تولید هدایت شود، مانند سیلی است که سطح عمومی قیمت‌ها را بالا می‌برد و قدرت خرید مردم را از بین می‌برد. خروج از این وضعیت، نیازمند اقدامات جسورانه و گاه دردناک است که از آن به «جراحی اقتصادی» تعبیر می‌شود. اصلاحاتی مانند آزادسازی قیمت انرژی و هدفمندسازی یارانه‌ها، اگر چه در کوتاه‌مدت ممکن است فشارهایی را به جامعه تحمیل کند، اما در بلندمدت برای سالم‌سازی چرخه اقتصاد و هدایت منابع به سمت تولید، ضروری است. این اقدامات باید با دقت کارشناسی و با در نظر گرفتن تمام جوانب اجتماعی صورت گیرد تا کمترین آسیب به اقشار ضعیف جامعه وارد شود. هدف اصلی باید چرخاندن چرخ تولید

در انتخاب شرکای تجاری را به همراه دارد، اما در بلندمدت می‌تواند به شکستن انحصار دلار و خنثی‌سازی یکی از اصلی‌ترین ابزارهای جنگ اقتصادی دشمن کمک کند. این تحول جهانی، یک سنت الهی را نیز به یاد می‌آورد که خداوند به ظالمان مهلت می‌دهد، اما سرانجام طومار سلطه آنان را در هم می‌پیچد. افول تدریجی قدرت دلار می‌تواند بخشی از تحقق همین سنت در عرصه اقتصاد بین‌الملل باشد.

دلار صرفاً یک واحد پولی نیست؛ بلکه ابزاری برای اعمال قدرت و زورگویی بین‌المللی است. وقتی آمریکا یک شرکت کره‌ای یا اروپایی را تهدید می‌کند که در صورت خرید نفت از ایران، از دسترسی به بازار آمریکا محروم یا متحمل جریمه‌های سنگین چند صد میلیون دلاری خواهد شد، این کشورها در یک انتخاب دشوار قرار می‌گیرند

راهبردهای دفاعی؛ از دور زدن تا خودکفایی

در برابر این جنگ تمام‌عیار اقتصادی، راهبردهای دفاع میهنی ایران چه باید باشد؟ اولین و در دسترس‌ترین راهکار، «دور زدن تحریم‌ها» بوده است. این راهبرد که یک تاکتیک هوشمندانه برای بقادر شرایط محاصره است، نشان داده که اراده دشمن برای به صفر رساندن فروش نفت ایران با شکست مواجه شده است. جهان بزرگ‌تر از آن است که یک کشور بتواند تمامی مسیرهای تجاری آن را کنترل کند. افزایش فروش نفت ایران به بالاترین سطح خود در سال‌های اخیر، گواهی بر این مدعاست که با استفاده از شبکه‌های پیچیده و خلاقانه، می‌توان دیوارهای تحریم را شکاف

مبنی بر اینکه خرید و نگهداری غیر ضروری دلار، خیانت به اقتصاد ملی و کمک به دشمن است، می‌تواند یک شوک مثبت به بازار ارز وارد کند. این اقدام، یک مشارکت فعالانه در دفاع میهنی است؛ دفاعی که این بار نه در مرزهای جغرافیایی، که در بازارهای اقتصادی و در قلب تصمیمات فردی هر ایرانی رقم می‌خورد.

تنوع بخشی به شرکا؛ تاکتیک سرگرم سازی دشمن

یکی دیگر از راهبردهای هوشمندانه در مصاف با جنگ اقتصادی، تنوع بخشی به شرکای تجاری است. تمرکز بر تعداد محدودی شریک تجاری، ریسک بالایی را به همراه دارد و کار دشمن را برای رصد و اعمال فشار آسان می‌کند. اما زمانی که یک کشور شبکه روابط تجاری خود را با ده‌ها کشور مختلف در سراسر جهان گسترش می‌دهد، عملاً دشمن را با یک پازل پیچیده مواجه می‌سازد. شناسایی و مسدود کردن تمام این مسیرهای متعدد، فرآیندی زمان‌بر و پرهزینه است و به ایران این فرصت را می‌دهد که همواره چند گام از دشمن جلوتر باشد. این انعطاف‌پذیری و تنوع، ظرفیت تاب‌آوری اقتصاد را به شدت بالا می‌برد و نشان می‌دهد که می‌توان با استفاده از هوشمندی دیپلماتیک و تجاری، ضربات اقتصادی دشمن را جذب و مدیریت کرد. این استراتژی، در کنار سایر اقدامات، کشور را به سمت استقلال عمل بیشتر و کاهش تأثیرپذیری از فشارهای خارجی سوق می‌دهد.

اصلاح ساختار درآمدی؛ گذار از نفت به مالیات

وابستگی به درآمدهای نفتی، اقتصاد ایران را به یک اقتصاد رانته تبدیل کرده است که در برابر نوسانات قیمت جهانی و تحریم‌ها بسیار شکننده است. راهبرد بلندمدت و بنیادین برای خروج از این وضعیت، تغییر ریل اقتصاد از وابستگی به

و افزایش تولید ناخالص ملی باشد تا اقتصاد بتواند نقدینگی موجود را جذب کرده و از یک چرخه باطل تورمی به یک چرخه فضیلت‌مند رشد و اشتغال وارد شود.

در هر جنگی، نقش مردم تعیین‌کننده است. در جنگ اقتصادی نیز این قاعده پابرجاست. یکی از مخرب‌ترین پدیده‌ها در اقتصاد ایران، تقاضای کاذب برای دلار است. زمانی که شهروندان برای حفظ ارزش پول خود، پس‌اندازهایشان را به دلار تبدیل کرده و در خانه‌ها نگهداری می‌کنند، عملاً به دو شکل به اقتصاد ملی ضربه می‌زنند

مردم؛ رکن اصلی دفاع اقتصادی میهنی

در هر جنگی، نقش مردم تعیین‌کننده است. در جنگ اقتصادی نیز این قاعده پابرجاست. یکی از مخرب‌ترین پدیده‌ها در اقتصاد ایران، تقاضای کاذب برای دلار است. زمانی که شهروندان برای حفظ ارزش پول خود، پس‌اندازهایشان را به دلار تبدیل کرده و در خانه‌ها نگهداری می‌کنند، عملاً به دو شکل به اقتصاد ملی ضربه می‌زنند: اول آنکه تقاضا برای دلار را به شکلی غیر واقعی افزایش داده و موجب جهش قیمت آن می‌شوند و دوم آنکه سرمایه‌هایی را که می‌توانست در چرخه تولید و اقتصاد کشور به کار گرفته شود، راکد می‌سازند. برآورد وجود ده‌ها میلیارد دلار نقد در خانه‌های مردم، نشان‌دهنده عمق این معضل فرهنگی-اقتصادی است. اینجاست که نقش فرهنگ‌سازی و جهاد تبیین برجسته می‌شود. همان‌گونه که فتوای میرزای شیرازی توانست کمر استعمار انگلیس را در ماجرای تنباکو بشکند، امروز نیز یک عزم ملی و یک باور عمومی



موفقیت این سیاست نیازمند تیم اقتصادی هماهنگ، اعتماد عمومی و ابزارهای کافی برای مداخله در بازار است. اجرای موفق آن می‌تواند ضمن مهار تورم، ثبات لازم برای برنامه‌ریزی تولیدکنندگان را نیز فراهم آورد.

استقامت در اوج نبرد

جنگ اقتصادی تحمیلی علیه ایران، امروز به اوج خود رسیده است. دشمن پس از آزمودن تمامی راهبردها، آخرین تیرهای خود را در چله کمان اقتصادی نهاده تا شاید بتواند مقاومت ملت ایران را در هم بشکند. این فشارها، موج‌های سهمگینی را در اقتصاد و جامعه ایجاد کرده است. با این حال، تاریخ ۴۵ ساله انقلاب اسلامی نشان داده است که ملت ایران در برابر سخت‌ترین فشارها، استوار ایستاده است. دفاع میهنی در عرصه نوین، دیگر تنها به معنای دفاع نظامی نیست؛ بلکه نیازمند یک رویکرد جامع و چندلایه است. این دفاع، از یک سو به هوشمندی دولتمردان در خنثی‌سازی تحریم‌ها، اصلاح ساختارهای معیوب اقتصادی و مدیریت عالمانه بازار بستگی دارد و از سوی دیگر، به باور، مشارکت و عزم ملی آحاد مردم در قالب «اقتصاد مقاومتی» وابسته است. همان‌طور که در دفاع مقدس، اراده و ایمان ملت بر پیشرفته‌ترین تجهیزات دشمن غلبه کرد، در این جنگ اقتصادی نیز، باور به توانمندی‌های داخلی، همبستگی ملی و اجرای سیاست‌های دقیق اقتصادی، می‌تواند کشور را از این گردنه تاریخی به سلامت عبور داده و به ساحل استقلال کامل اقتصادی رهنمون سازد. این مسیر، اگرچه دشوار است، اما تنها راه برای تضمین آینده‌ای روشن و عزتمند برای ایران اسلامی است.

نفت به اتکا به درآمدهای پایدار مالیاتی است. در کشورهای توسعه‌یافته، بخش عمده‌ای از درآمدهای دولت (گاه تا ۷۰ درصد) از طریق مالیات تأمین می‌شود. این امر نه تنها یک منبع درآمدی پایدار و قابل اتکا برای دولت ایجاد می‌کند، بلکه با شفاف‌سازی فعالیت‌های اقتصادی و جلوگیری از فرارهای مالیاتی، به سالم‌سازی کل چرخه اقتصاد کمک می‌کند. اگرچه در نگاه اول، افزایش مالیات ممکن است به عنوان یک فشار بر مردم و تولیدکنندگان تلقی شود، اما در بلندمدت، دولتی که از طریق مالیات اداره می‌شود، خود را در برابر مردم پاسخگوتر می‌داند و این امر به تقویت پایه‌های دموکراسی و کارآمدی نظام اداری منجر می‌شود. این گذار، به معنای واقعی کلمه، استقلال اقتصادی را برای کشور به ارمغان خواهد آورد.

مدیریت نرخ ارز؛ مهار تورم رکودی

یکی از پیچیده‌ترین مباحث در اقتصاد ایران، نحوه مدیریت نرخ ارز است. افزایش قیمت دلار، تأثیر مستقیمی بر قیمت کالاهای وارداتی دارد که بخش بزرگی از آن‌ها، کالاهای واسطه‌ای و مواد اولیه مورد نیاز تولید هستند. این امر منجر به ایجاد «تورم از جانب هزینه» یا «تورم رکودی» می‌شود؛ یعنی همزمان با افزایش قیمت‌ها، تولید نیز دچار رکود می‌شود، زیرا هزینه تولید برای کارخانه‌ها بالا رفته است. در این شرایط، قدرت خرید کارگران و کارمندان کاهش یافته و چرخه معیوبی از رکود و تورم شکل می‌گیرد. برخی کارشناسان معتقدند که اجرای یک نظام «نرخ شناور مدیریت شده» مانند آنچه تا قبل از سال ۱۳۹۰ وجود داشت، می‌تواند راهگشا باشد. در این نظام، نرخ ارز به صورت دستوری تعیین نمی‌شود، اما دولت با ابزارهای خود از نوسانات شدید آن جلوگیری کرده و آن را در یک محدوده منطقی مدیریت می‌کند.

مردم، نقطه کانونی در معادله قدرت و بقا

تحلیلی بر چیستی و چرایی نقش ملت در حکمرانی اسلامی و دفاع میهنی





و دستگیری از آنان برای پیمودن مسیر تعالی و قرب الهی. به تعبیر عرفا، انسان کامل پس از «سفر من الخلق الی الحق»، به «سفر من الحق الی الخلق» باز می‌گردد تا دستگیر دیگران باشد. بنابراین، حاکمیت در تراز اسلامی، نه اعمال قهاریت و فرمانروایی برای به بند کشیدن مردمان و تأمین رفاه حاکمان، که یک «رسالت» و «تکلیف» است. کسی که در مسند خدمت به خلق قرار می‌گیرد، خود نیز در این مسیر متعالی می‌شود؛ این خدمت، همچون نماز و روزه، رکنی از ارکان عبادت اوست. امام حسین (ع) می‌فرماید: «نیاز مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شماست». این نگاه، ماهیت تکاپو برای رسیدن به قدرت را دگرگون می‌کند. دیگر حرص و ولع برای تصاحب یک جایگاه مطرح نیست، بلکه عرضه خویش برای پذیرش یک مسئولیت سنگین است. فردی که خود را برای مسئولیتی مانند انتخابات عرضه می‌کند، در حقیقت توانمندی‌های خود را در معرض قضاوت مردم قرار می‌دهد و می‌گوید: «من برای خدمت آماده‌ام». اگر مردم او را برگزینند، خداوند توفیق خدمت را به او عطا کرده و اگر نخواستند، نزاعی در کار نخواهد بود. این منطق در سیره بزرگان دین و نایبان عام امام زمان (عج) در طول تاریخ غیبت به وضوح مشهود است؛ از گریه‌های مقام معظم رهبری در روز پذیرش مسئولیت رهبری، با وجود شهادت بزرگان بر شایستگی ایشان از سال‌ها قبل، تا دعای شیخ انصاری در حرم امیرالمؤمنین (ع) برای شفای استادش، صاحب جواهر، در زمانی که دیگران شاید در تکاپوی جانشینی بودند.

«حضور حاضر»؛ شرط تحقق امامت

فلسفه خدمت‌محور حکومت، با شرطی اساسی گره خورده است که امیرالمؤمنین (ع)

پویا: قدرت سیاسی، در ذات خود، مفهومی متناقض‌نماست؛ از یک سو نیازمند تمرکز و اقتدار برای راهبری جامعه است و از سوی دیگر، مشروعیت و پایداری‌اش در گرو توزیع و تفویض همان قدرت به مردمی است که بر آن‌ها حکمرانی می‌کند. این دوگانه ذاتی، خط مرزی است که نظام‌های مردم‌سالار را از حکومت‌های استبدادی جدا می‌سازد. نظام‌های استبدادی با حذف مردم از معادله قدرت، خود را در کوتاه‌مدت بیمه می‌کنند اما در بلندمدت، شکننده‌ترین ساختارها را بنیان می‌نهند، زیرا در برابر هر بحران داخلی یا تهاجم خارجی، فاقد عمیق‌ترین لایه دفاعی خود، یعنی «اراده ملی»، هستند. در مقابل، حکومتی که فلسفه وجودی خود را «خدمت» و مردم را «صاحبان اصلی» بدانند، ممکن است با چالش‌های کوتاه‌مدت ناشی از تکثر آرا مواجه شود، اما در بزنگاه‌های حیاتی، قدرتی نرم و انعطاف‌ناپذیر از خود به نمایش می‌گذارد که هیچ نیروی استعماری قادر به شکستن آن نیست. درک این معماری پیچیده قدرت و بازشناسی جایگاه «مردم» به مثابه ستون فقرات نظام سیاسی، پیش‌نیاز هر تحلیلی در باب دفاع میهنی است.

برای واکاوی عمیق‌تر این رابطه بنیادین، تأملی بر نکات ارزشمند مطرح شده توسط **حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن غفاری‌فر** در یادداشت پیش‌رو، ضروری می‌نماید.

حکمرانی؛ وسیله‌ای برای تعالی خلق

در نگاهبانی از مرزهای یک تمدن، نخست باید فلسفه وجودی آن را بازشناخت. در منظومه فکری اسلام و به‌ویژه در نگاه اولیای الهی، حکومت هرگز هدف غایی نیست؛ بلکه ابزاری است برای تحقق هدفی والاتر. این هدف، همان رسالت انبیاست: خدمت به خلق

جامعه را مختل نکرده اند، با آن‌ها کاری نداشت.

مرز میان اقلیت و محارب

این مدارا تا کجا ادامه می‌یابد؟ مرز میان یک اقلیت مخالف و یک گروه محارب چیست؟ سیره امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل و نهروان، این مرز را به دقت ترسیم می‌کند. تا زمانی که مخالفان صرفاً در یک منطقه تجمع کرده و دست به سلاح نبرده بودند، امام (ع) جنگ را آغاز نکردند. ایشان منتظر ماندند تا اولین تیر از سوی سپاه جمل شلیک شود و بر همگان مسلم گردد که آن‌ها آغازگر جنگ بوده‌اند. در آن نقطه، حجت برای دفاع تمام شد و حکومت برای حفظ کیان جامعه اسلامی، دست به سلاح برد. همین منطبق در تاریخ انقلاب اسلامی نیز تکرار شد. امام خمینی (ره) همواره با حرکت مسلحانه علیه رژیم پهلوی مخالف بودند، چرا که باور داشتند اگر اکثریت ملت حکومتی را نخواهند، نیازی به اسلحه نیست. همراهی نکردن اکثریت، خود بزرگ‌ترین سلاح است. در وقایع پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ نیز، نظام تا مدت‌ها با سعه صدر رفتار کرد، اما زمانی که اقدامات به سمت تخریب اموال عمومی، جنایت و حرکت مسلحانه پیش رفت، حق حکومت برای برخورد قاطع جهت تأمین امنیت جامعه محقق شد. در جنگ نهروان نیز، پس از اتمام حجت‌های مکرر و آغاز طغیان از سوی خوارج، امیرالمؤمنین (ع) تا آخرین نفر با آنان جنگیدند. این نشان می‌دهد که اصل بر هدایت و صبر است، اما در مقابل کسانی که امنیت و اساس جامعه را هدف قرار می‌دهند، قاطعیت اعمال می‌شود. این قاطعیت، نه برای ارضای حس قدرت، بلکه برای دفاع از همان مردمی است که حکومت خادم آن‌هاست.

نقش آفرینان میدان؛ استعاره تیم فوتبال

برای فهم بهتر سطوح مختلف نقش آفرینی مردم، می‌توان از استعاره یک مسابقه فوتبال بهره گرفت. موفقیت یک تیم ملی، محصول عملکرد چند گروه

در خطبه شقشقیه آن را به عنوان اتمام حجت خود برای پذیرش خلافت بیان می‌دارند: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْإِحْجَةِ بُوُجُودِ الْبَاصِرِ...» (اگر حضور بیعت کنندگان نبود و با وجود یاوران، حجت بر من تمام نمی‌شد...). این عبارت، یک اصل بنیادین را آشکار می‌سازد: امامت و حکومت اسلامی بدون «حضور» مردم و «قیام» یاران پای کار، موضوعیت نمی‌یابد. این حضور، صرفاً یک تأیید منفعلانه نیست، بلکه اعلام آمادگی برای یاری و نصرت است. خداوند نیز بر همین اساس از علما پیمان گرفته است: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعِلْمَاءِ إِلَّا يَفْأُؤُوا عَلَيَّ كَيْفَةَ ظَالِمٍ وَلَا يَسْغِبُ مِظْلَبَهُمْ» (و خداوند از دانایان پیمان گرفته که بر شکم‌بارگی ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده آرام نگیرند). این پیمان، بدهکاری علما به خداوند برای دفاع از مظلوم و مقابله با ظالم است. اما اگر مردمی که باید یاری کنند، در صحنه حاضر نباشند، تکلیف چگونه خواهد بود؟ امیرالمؤمنین (ع) زمانی که

... حکومت هرگز هدف غایی نیست؛

بلکه ابزاری است برای تحقق هدفی والاتر. این هدف، همان رسالت انبیاست: خدمت به خلق و دستگیری از آنان برای پیمودن مسیر تعالی و قرب الهی. به تعبیر عرفا، انسان کامل پس از «سفر من الخلق الی الحق»، به «سفر من الحق الی الخلق» بازمی‌گردد

احساس کردند اکثریت مردم مدینه حاضر به ایستادگی در کنار ایشان نیستند، برای به دست آوردن حکومت وارد جنگ داخلی نشدند. اصل بر هدایت است، نه اعمال قدرت به هر قیمتی. امام (ع) حتی از کسانی که با ایشان بیعت نکرده بودند، به زور بیعت نگرفت و منطقتش این بود که شهروندانی هستند که رأی متفاوتی دارند، اما تا زمانی که دست به سلاح نبرده و امنیت



و کار مشغول اند، اما قلبشان با پیروزی های ملی در عرصه های علمی، اقتصادی و نظامی می تپد و به آن افتخار می کنند. پیروزی انقلاب اسلامی نیز محصول همین ساز و کار بود. ابتدا «یازده نفر» در هر شهر و منطقه به میدان آمدند. سپس با فداکاری آن ها، جمعیت «تماشاچیان» روز به روز بیشتر شد تا جایی که این حضور میلیونی، جرئت هرگونه اقدام را از رژیم پهلوی سلب کرد و به فرار آن ها انجامید.

تحقیر ملت؛ پاشنه آشیل حکومت های استبدادی

چرا نظام پهلوی با وجود در اختیار داشتن ارتش و حمایت های خارجی، نتوانست از ظرفیت عظیم همین مردم استفاده کند و در نهایت توسط آنان سرنگون شد، اما نظام جمهوری اسلامی توانست همین مردم را به بزرگ ترین حامی و موتور محرکه خود تبدیل کند؟ پاسخ در یک کلمه نهفته است: «کرامت». حکومت های طاغوتی و فرعونی، آن گونه که قرآن توصیف می کند، مردم خود را تحقیر می کنند: «فَإِسْتِخْفِ قَوْمِهِ فَأَطَاعُوهُ» (پس قوم خود را سبک شمرد و آنان نیز از او اطاعت کردند) (زخرف / ۵۴). این تحقیر، صرفاً در حوزه معیشت و گرسنه نگه داشتن مردم خلاصه نمی شود. حاکمان فاسد بنی عباس با تعابیری توهین آمیز از مردم یاد می کردند. در رژیم پهلوی نیز فرهنگ «ما نمی توانیم» و «باید به غرب وابسته باشیم» ترویج می شد. شخصیتی که می گفت ما توان ساخت «لولهنگ» (آفتابه گلی) را نداریم، نماینده یک تفکر بود؛ تفکری که به جوانان و استعداد های داخلی باور نداشت و شرط حضور نخبگان در ساختار قدرت را «اطاعت محض» قرار داده بود. این نگاه تحقیر آمیز،

است. گروه اول، یازده بازیکن اصلی داخل زمین هستند. این ها فرماندهان و بازیگران خط مقدم اند. گروه دوم، کادر فنی، مربیان، داوران و بازیکنان ذخیره هستند که مجموعاً شاید به صد نفر هم نرسند. گروه سوم، تماشاچیان هستند که در ورزشگاه حضور دارند، تیم را تشویق می کنند و با حضور پر شور خود، به بازیکنان انگیزه و روحیه می دهند.

این عبارت، یک اصل بنیادین را آشکار می سازد: امامت و حکومت اسلامی بدون «حضور» مردم و «قیام» یاران پای کار، موضوعیت نمی یابد. این حضور، صرفاً یک تأیید منفعلانه نیست، بلکه اعلام آمادگی برای یاری و نصرت است. خداوند نیز بر همین اساس از علما پیمان گرفته است

گروه چهارم و بزرگ ترین گروه، هوادارانی هستند که در شهرها و خانه های خود، پای تلویزیون بازی را دنبال می کنند و با پیروزی تیم شادمان و با شکستش غمگین می شوند. حکومت نیز دقیقاً چنین ساختاری دارد. قرار نیست تمام ۸۵ میلیون نفر جمعیت ایران، بازیکن خط مقدم یا به تعبیر نظامی، نیروی عملیاتی باشند. «حضور حاضر» که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند، به معنای حضور این لایه های مختلف در صحنه است. هسته اصلی و پیشران حرکت، همان «یازده نفر» است؛ نخبگان فکری، علمی، حوزوی، دانشگاهی و فرماندهان میدانی که در هر عرصه ای خط شکن هستند. لایه بعدی، مردمی هستند که در بزنگاه های تاریخی مانند ۲۲ بهمن، ۹ دی و روز قدس به میدان می آیند؛ این ها «تماشاچیان داخل ورزشگاه» هستند که حضورشان معادلات را تغییر می دهد. بدنه اصلی و عظیم ملت نیز «هواداران» هستند که در خانه ها، مزارع و کارخانه های خود به زندگی

انسانی، به‌ویژه برای مخالفان، لگدمال می‌شد. در مقابل، سیره امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب، الگوی دیگری را به نمایش می‌گذارد. وقتی امام (ره) می‌فرمایند: «به من خدمتگزار بگویید بهتر است تا رهبر»، یا رهبر انقلاب در سفرهای استانی خود را «نوکر مردم» خطاب می‌کنند، این صرفاً یک تواضع شخصی نیست، بلکه تعریف رابطه حاکم و مردم در تراز اسلامی است. این رابطه، یک رابطه «قلبی» و مبتنی بر «خدمت» است. زندگی شخصی ساده و به دور از اشرافی‌گری، که حتی مخالفان فراری نظام نیز به آن اذعان می‌کنند، این پیوند را مستحکم‌تر می‌سازد. حضور رهبر انقلاب در بزنگاه‌های خطر، نه در پشت سنگر بلکه در میان مردم و در خط مقدم، این پیام را منتقل می‌کند که رهبر، خود را جدای از مردم نمی‌داند. او مانند پدری است که ضمن رعایت اصول حفاظتی، همواره در کنار فرزندان حضور دارد و در شادی و غم آن‌ها شریک است. این در حالی است که شاه در اولین نشانه‌های خطر، فرار را بر قرار ترجیح داد. این تفاوت در سبک رهبری، ریشه در همان تفاوت در فلسفه حکمرانی دارد: یکی حکومت را طعمه‌ای برای کامجویی خود می‌داند و دیگری آن را امانتی برای خدمت به مردم.

اولویت‌سنجی نخبگان در بزنگاه‌های فتنه

در مسیر حرکت یک ملت، همواره چالش‌ها و اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. نقش نخبگان در این میان بسیار حیاتی است. اگر نخبگان، چه در جبهه موافق و چه در جبهه منتقد، اولویت اصلی را «حفظ وحدت و انسجام ملی» قرار ندهند، جامعه دچار انشقاق و دودستگی می‌شود و این بزرگ‌ترین آفت برای یک ملت است. بار دیگر سیره امیرالمؤمنین (ع) بهترین راهنماست. ایشان پس از رحلت پیامبر (ص)، با وجود آنکه حق مسلم خود یعنی امامت را لگدمال شده می‌دیدند، برای جلوگیری از تفرقه در میان امت نوپای اسلام و

اعتماد به نفس ملی را نابود می‌کند و پیوند ملت و حکومت را می‌گسلد. در مقابل، رمز موفقیت جمهوری اسلامی در تمام بزنگاه‌های تاریخی، از جنگ تحمیلی گرفته تا پیشرفت‌های علمی و نظامی، «اعتماد به مردم» بوده است. زمانی که امام خمینی (ره) می‌فرماید: «من به شما اعتماد دارم»، یا رهبر معظم انقلاب در اوج تهدیدات دشمن می‌گویند این «حضور شما» ست که برای من مهم است نه موشک، این یک تعارف سیاسی نیست، بلکه بیان یک راهبرد بنیادین است. موشک و سایر دستاوردها، خود محصول همین اعتماد به مردم و جوانان است. این نگاه، مردم را از یک عنصر حاشیه‌ای و توده‌ای بی‌شکل، به یک شریک فعال و کنشگر در سرنوشت کشور تبدیل می‌کند.

حکومت‌های طاغوتی و فرعون‌ی، آن گونه که قرآن توصیف می‌کند، مردم خود را تحقیر می‌کنند: «فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ» (پس قوم خود را سبک شمرد و آنان نیز از او اطاعت کردند). این تحقیر، صرفاً در حوزه معیشت و گرسنه نگه داشتن مردم خلاصه نمی‌شود. حاکمان فاسد بنی‌عباس با تعبیری توهین‌آمیز از مردم یاد می‌کردند

تفاوت در سبک رهبری و زندگی

این تفاوت نگاه، در سبک زندگی و رفتار رهبران دو نظام نیز تجلی می‌یابد. اسناد و خاطرات باقی مانده از دوران پهلوی، سرشار از داستان‌هایی است که از گسست عمیق شاه و دربار با توده مردم حکایت دارد. امرای ارتش دست شاه را می‌بوسیدند، اما مردم عادی جایگاهی در این ساختار نداشتند. فساد اخلاقی و مالی در دربار بیداد می‌کرد و کرامت



میهنی»، مردم دیگر یک متغیر حاشیه‌ای نیستند، بلکه «نقطه کانونی» معادله قدرت و بقا محسوب می‌شوند. حکومتی که بر قلب‌ها حکومت نکند، حتی با داشتن پیشرفته‌ترین تسلیحات، در برابر تهاجم نرم و جنگ‌های شناختی دشمن آسیب‌پذیر است. تجربه تاریخی ایران، از شکست در جنگ‌ها به دلیل عدم همراهی مردم تا پیروزی‌های بزرگ به پشتوانه ملت، و مقایسه تطبیقی دو نظام پهلوی و جمهوری اسلامی، به خوبی نشان می‌دهد که رمز ماندگاری و اقتدار یک نظام سیاسی در گرو سه مؤلفه اساسی است: اول، تعریف «حکومت» به‌عنوان ابزار خدمت و تعالی خلق، نه طعمه‌ای برای کسب قدرت و ثروت. دوم، «تکریم» مردم و باور حقیقی به توانمندی‌های آنان و سپردن امور به دست خودشان. سوم، وجود «رهبری» مردمی، ساده‌زیست و حاضر در میدان که رابطه خود با مردم را رابطه‌ای قلبی و مبتنی بر خدمت‌گزاری تعریف کند. مادامی که این پیوند سه‌گانه برقرار باشد، ملت ایران همچون یک دژ مستحکم در برابر هرگونه تهدید داخلی و خارجی خواهد ایستاد و هر توطئه‌ای برای ایجاد گسست میان ملت و حاکمیت، با هوشیاری نخبگان و بصیرت توده‌های مردم، خنثی خواهد شد. جمهوری اسلامی زنده و پویاست، چرا که ریشه در قلب مردمش دارد و این بزرگ‌ترین سرمایه برای امروز و فردای این سرزمین است.

حفظ اصل اسلام، سکوت کردند و با خلفا درگیر نشدند. ایشان فرمودند که اگر بر سر حق من نزاعی در بگیرد که اصل اسلام به خطر بیفتد، من از حق خود می‌گذرم. این یک درس بزرگ برای تمام کنشگران سیاسی و اجتماعی است. هر حرکتی، ولو بانیت خیر و برای دفاع از یک حق، اگر به انشقاق اجتماعی و تقابل مردم با یکدیگر منجر شود، برخلاف مصالح عالی‌ه کشور و ملت است. وظیفه نخبگان، «روشنگری» است نه «نفرت آفرینی». باید مراقب بود که ادبیات نقادانه به ادبیات خصمانه و دشمن‌ساز در داخل تبدیل نشود. مردم نیز باید با هوشیاری، فارغ از حجم تبلیغات و بلندگوهای رسانه‌ای، تحلیل کنند که کدام سخن و کدام حرکت، حتی اگر ظاهری حق به جانب داشته باشد، ناخواسته در زمین دشمن بازی می‌کند و به گسست ملی دامن می‌زند. تحمل مشکلات اقتصادی و اجتماعی برای مردمی که به آینده امیدوارند و حس می‌کنند نظام و رهبری صادقانه در کنار آنها هستند، بسیار آسان‌تر از تحمل جامعه‌ای است که دچار تفرقه و هرج و مرج داخلی شده است.

ایشان پس از رحلت پیامبر (ص)، با وجود آنکه حق مسلم خود یعنی امامت را لگدمال شده می‌دیدند، برای جلوگیری از تفرقه در میان امت نوپای اسلام و حفظ اصل اسلام، سکوت کردند و با خلفا درگیر نشدند. ایشان فرمودند که اگر بر سر حق من نزاعی در بگیرد که اصل اسلام به خطر بیفتد

مردم؛ ضامن استقلال و سپر دفاع

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که در پارادایم نوین «جنگ استعماری و دفاع



تحولات جهانی و پیچیدگی های روزافزون روابط بین الملل، رهیافت های جدیدی را پیش روی قدرت های متخاصم قرار داد. آن ها به تدریج دریافتند که راه های بسیار کم هزینه تر و در عین حال مؤثرتری برای به زانو درآوردن یک ملت وجود دارد. جنگ نظامی، به ویژه برای قدرت هایی که از نظر جغرافیایی با سرزمین هدف فاصله زیادی دارند، هزینه های لجستیکی، اقتصادی و انسانی سرسام آوری را به همراه دارد. مزیت راهبردی جمهوری اسلامی ایران در هرگونه تقابل نظامی احتمالی، دقیقاً در همین نقطه نهفته است؛ قرارگیری در منطقه خودی و دسترسی به امکانات بومی، در حالی که دشمن متجاوز باید از آن سوی دنیا با صرف هزینه های گزاف، نیروی نظامی خود را گسیل دارد. این واقعیت، دشمن را به سمت طراحی و اجرای مدل های نوین جنگ سوق داده است.

تحول مفهوم جنگ؛ ظهور جنگ نرم

نخستین گام در این مسیر تحول، با طرح مفهوم «جنگ نرم» در برابر «جنگ سخت» برداشته شد. این مفهوم که بعدها با افزوده شدن «جنگ نیمه سخت» به یک دسته بندی سه گانه تبدیل شد، بر استفاده از ابزارهای غیرنظامی و غیرخشونت آمیز برای تأثیرگذاری بر کشور هدف تمرکز داشت. در جنگ نرم، هدف اصلی، نه اشغال سرزمین، بلکه تسخیر افکار و قلوب است. به عبارت دقیق تر، با استفاده از ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی، تلاش می شود تا با ارائه اطلاعاتی خاص و جهت دار، نگرش، باور و در نهایت رفتار مسئولان و مردم کشور هدف را به گونه ای تغییر داد که همسوا با منافع دشمن عمل کنند. این تغییر رویکرد، مقدمه ای برای ظهور ابعاد متنوع تری از جنگ شد که با

پویا: غبار آلودگی صحنه، مشخصه اصلی نبردهای امروز است؛ میدانی که در آن، تفکیک یک اعتراض مدنی از یک عملیات امنیتی پیچیده، و تمایز یک کنشگر اجتماعی از یک سرباز جنگ نرم، به سادگی امکان پذیر نیست. وقایع ماه های اخیر کشور، بیش از هر زمان دیگری این واقعیت را آشکار ساخت که خیابان، نه فقط به عنوان یک بستر فیزیکی، بلکه به مثابه یک گره راهبردی در یک شبکه تنهاجمی چندلایه، بازتعریف شده است. در این پارادایم نوین، دیگر غلبه بر یک ملت، صرفاً از مسیر لشکرکشی نظامی یا تحریم اقتصادی نمی گذرد؛ بلکه از طریق یک «مهندسی ترکیبی» صورت می پذیرد که در آن، ابزارهای فرهنگی، سایبری، اطلاعاتی و روانی، به صورت هماهنگ، یک اغتشاش اجتماعی را به یک بحران امنیتی ارتقا می دهند. درک این معماری پیچیده، که از آن با عنوان «جنگ ترکیبی» یاد می شود، مستلزم عبور از تحلیل های سطحی و رسیدن به شناختی عمیق از ابزارها و تکنیک های دشمن است. برای تشریح دقیق این سازوکار تنهاجمی و ترسیم نقشه راه مدیریت هوشمندانه آن، تأمل در یادداشت پیش رو که برآمده از تحلیل های **حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مهدی نادری قمی**، استادیار گروه مدیریت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است، راهگشا خواهد بود.

از جنگ سخت تا نبرد ترکیبی

تاریخ منازعات بشری عمدتاً با مفهوم «جنگ نظامی» گره خورده است؛ رویارویی مستقیمی که در آن، ابزار نظامی، خشونت فیزیکی و زور بازو، تعیین کننده طرف پیروز میدان بود. هدف غایی در این نوع از جنگ، یعنی غلبه بر دشمن، از طریق تحمیل خسارت های سنگین و اشغال سرزمین محقق می شد. با این حال،

وجود داشتن منابع مالی، برای انتقال آن و واردات کالاهای ضروری با مانع مواجه می‌شویم. این یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی است که هدف آن، به زانو درآوردن ملت از طریق فشار معیشتی و فلج کردن اقتصاد کشور است.

بُعد فرهنگی؛ استحاله هویت از درون

در کنار فشار اقتصادی، «جنگ فرهنگی» به عنوان یکی دیگر از ستون‌های اصلی جنگ ترکیبی عمل می‌کند. هدف در این جبهه، مسخ فرهنگی و تغییر هویت یک ملت است. دشمن با بهره‌گیری از فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی پیشرفته، از جمله فیلم، انیمیشن، موسیقی و شبکه‌های ماهواره‌ای و مجازی، به صورت حساب‌شده و در راستای یک محور کلان فرهنگی، تلاش می‌کند تا سبک زندگی، الگوهای فکری، ارزش‌ها و نگرش‌های مردم کشور هدف را دگرگون سازد. زمانی که رفتار یک ملت مطابق با خواست دشمن تنظیم شود، آن ملت ناخودآگاه در مسیر تحقق اهداف دشمن گام برمی‌دارد. متأسفانه باید اذعان کرد که دشمن در این عرصه به موفقیت‌هایی نیز دست یافته است و بخشی از جامعه، اعم از نخبگان و مردم عادی، تحت تأثیر این ابزار فرهنگی قرار گرفته‌اند. تحلیل اغتشاشات اخیر و مصاحبه با افراد حاضر در صحنه، به وضوح نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها تحت تأثیر همین القانات فرهنگی و رسانه‌ای دشمن به میدان آمده بودند.

بُعد سیاسی؛ اهرم فشار در مجامع جهانی

بعد دیگر این نبرد چندلایه، «جنگ سیاسی» است. سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، شورای امنیت، شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نهادهایی چون FATF، به ابزارهایی سیاسی در دست قدرت‌های سلطه‌گر تبدیل شده‌اند تا از طریق آن‌ها بر کشورهای مستقل فشار وارد کنند. در این عرصه، دشمن نه از توپ و تانک استفاده می‌کند و نه از ابزار فرهنگی مستقیم، بلکه

پیشرفت فناوری‌ها، هر روز پیچیده‌تر و کارآمدتر می‌شوند. جنگ ترکیبی، محصول نهایی همین فرآیند تکاملی است که در آن، مجموعه‌ای از این ابزارها به صورت هماهنگ و یکپارچه علیه یک هدف به کار گرفته می‌شوند.

بُعد اقتصادی؛ شریان حیاتی در تیررس

یکی از برجسته‌ترین ابعاد جنگ ترکیبی، «جنگ اقتصادی» است. در گذشته، ابزار اقتصادی نقش محدودی در منازعات داشت، اما امروز به دلیل پیوستگی عمیق اقتصادهای جهانی، به یک سلاح قدرتمند تبدیل شده است. یک رخداد بزرگ اقتصادی در یک نقطه از جهان، همچون موجی، سایر کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دشمنان با درک این پیوستگی، زیرساخت‌هایی را طراحی کرده‌اند

دشمن با یک برنامه بلندمدت و از طریق جمع‌آوری داده‌های بیومتریک (مانند اثر انگشت و عنبیه چشم) و اطلاعات شخصی افراد، یک بانک اطلاعاتی عظیم ایجاد کرده است. هوش مصنوعی با تحلیل این داده‌ها و تطبیق آن‌ها با نقشه ژنتیکی افراد، قادر است هر فردی را در هر نقطه‌ای شناسایی کند.

که به آن‌ها اجازه می‌دهد شریان‌های حیاتی اقتصاد بین‌المللی را کنترل کنند. نمونه بارز آن، سامانه سوئیفت است که برای مبادلات دلاری در سطح جهان تعریف شده است. ایالات متحده آمریکا با سلطه بر این سامانه، آن را به ابزاری برای اعمال فشار بر کشورهای مستقل تبدیل کرده است. این سامانه قادر است بر اساس تعاریف خود، جلوی انتقال مبالغ مشخصی را بگیرد و این دقیقاً همان چیزی است که در قالب تحریم‌ها علیه ایران اعمال می‌شود. ما با



حساس نظامی و هسته‌ای، و شکاف‌های داخلی را شناسایی کرده و از آن‌ها برای ضربه زدن استفاده کند. در مقابل، دستگاه‌های اطلاعاتی ما نیز با نفوذ در ساختارهای دشمن، به اطلاعاتی دست می‌یابند که مبنای طراحی عملیات‌های متقابل قرار می‌گیرد. اعتراف مقامات رژیم صهیونیستی به نفوذ گسترده ایران در دستگاه‌های اطلاعاتی آن‌ها، گواهی بر اهمیت و جریان داشتن این نبرد پنهان است. این جنگ اطلاعاتی، پشتیبان سایر ابعاد جنگ ترکیبی، به ویژه جنگ اقتصادی و نظامی، محسوب می‌شود.

بُعد سایبری؛ فلج کردن زیرساخت‌های حیاتی

با دیجیتالی شدن فزاینده امور کشورها، «جنگ سایبری» به عنوان یک بعد نوین و بسیار کارآمد به مجموعه ابزارهای جنگ ترکیبی اضافه شده است. امروزه بسیاری از زیرساخت‌های حیاتی یک کشور، از جمله سامانه‌های بانکی، سوخت‌رسانی، آب و برق، حمل و نقل و مراکز صنعتی، توسط نرم‌افزارها و شبکه‌های کامپیوتری مدیریت می‌شوند. ایجاد اختلال در این سامانه‌ها می‌تواند به فلج شدن بخشی از کشور و ایجاد نارضایتی گسترده اجتماعی منجر شود. حمله به سامانه سوخت‌رسانی و ایجاد صف‌های طولانی در پمپ‌بنزین‌ها، نمونه‌ای از این نوع جنگ است که نه ماهیت نظامی دارد، نه اقتصادی و نه سیاسی، بلکه یک حمله مستقیم به زیرساخت‌های نرم‌افزاری کشور برای ایجاد بحران داخلی است. این بعد از جنگ، که از طریق هک کردن و تزریق بدافزارها صورت می‌گیرد، ابزاری بسیار کارآمد برای دشمن است تا بدون شلیک حتی یک گلوله، کشور را دچار آشوب و اختلال جدی کند.

با استفاده از اهرم‌های حقوقی و سیاسی، پرونده یک کشور را به نهادهای بین‌المللی می‌کشاند و با صدور قطعنامه‌های به ظاهر قانونی، تلاش می‌کند آن کشور را وادار به پذیرش خواسته‌های خود کند. این قطعنامه‌ها که برخی آن‌ها را «کاغذپاره» می‌خوانند، در عمل دارای تبعات و آثار جدی اقتصادی، سیاسی و امنیتی هستند و می‌توانند محدودیت‌های فراوانی را بر یک ملت تحمیل کنند. این فشار سیاسی، حلقه‌ای دیگر از زنجیره فشارهای ترکیبی است که برای وادار کردن جمهوری اسلامی به تسلیم طراحی شده است.

تحلیل اغتشاشات اخیر و مصاحبه

با افراد حاضر در صحنه، به وضوح نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها تحت تأثیر همین القانات فرهنگی و رسانه‌ای دشمن به میدان آمده بودند. دشمن با بهره‌گیری از فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی پیشرفته، به صورت حساب‌شده برای دگرگون‌سازی سبک زندگی، الگوهای فکری و ارزش‌های مردم تلاش می‌کند.

بُعد اطلاعاتی؛ نبرد پنهان برای برتری

«جنگ اطلاعاتی» یا نبرد سازمان‌های جاسوسی، بعدی حیاتی و تعیین‌کننده در جنگ ترکیبی است. در این عرصه، هر دو طرف تلاش می‌کنند با نفوذ در ساختارهای یکدیگر، به اطلاعات حساس و طبقه‌بندی شده دست یابند. کسی که اطلاعات بیشتری در اختیار داشته باشد، دست برتر را در میدان خواهد داشت. دشمن تلاش می‌کند با استفاده از ابزارهای جاسوسی، اطلاعات مربوط به راه‌های دور زدن تحریم‌ها، موقعیت مراکز

جنگ روانی؛ فروپاشی اراده از درون

یکی از مؤثرترین تکنیک‌ها در جنگ ترکیبی، «جنگ روانی» است؛ یعنی بازی کردن با اعصاب و روان جامعه و مسئولان. هدف از این جنگ، به هم ریختن آرامش روانی، ایجاد ترس و ناامیدی، و در نتیجه، مختل کردن فرآیند تصمیم‌گیری منطقی است. فرد یا جامعه‌ای که از نظر روانی آشفته است، نمی‌تواند رفتار درست و متناسبی از خود نشان دهد. دشمن از این ابزار به طور گسترده‌ای استفاده می‌کند. ارسال یک ناو جنگی به منطقه در بحبوحه مذاکرات، انتشار شایعات بی‌اساس در مورد فروپاشی اقتصادی، و بزرگنمایی مشکلات داخلی، همگی تاکتیک‌هایی در چارچوب جنگ روانی هستند که هدفشان خالی کردن دل مردم و مسئولان و وادار کردن آن‌ها به اتخاذ تصمیمات عجولانه و اشتباه است. البته این ابزار، یک شمشیر دو لبه است و ما نیز می‌توانیم با نمایش اقتدار خود، مانند برگزاری رزمایش‌های نظامی یا آزمایش موشک‌های پیشرفته، بر اعصاب و روان دشمن تأثیر متقابل بگذاریم.

ستون پنجم؛ جنگ روانی در جبهه داخلی

خطرناک‌ترین وجه جنگ روانی زمانی است که از درون کشور و توسط عواملی در داخل، همسو با دشمن خارجی، اجرا شود. همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۲۱ آذر ۱۴۰۲ فرمودند: «یک عده البته همتشان این است که توی دل مردم را خالی کنند... حالا بعضی در خارج این کار را می‌کنند... اما در داخل که کسی نباید این کار را بکند. در داخل اگر کسی در تحلیلی، در بیانی، جوری حرف بزند که معنایش خالی کردن توی دل مردم باشد، این جرم است و باید دنبال بشود». این فرمایش به وضوح نشان می‌دهد که برخی افراد، رسانه‌ها یا جریان‌های سیاسی در داخل، آگاهانه یا ناآگاهانه، همان کاری را می‌کنند که رسانه‌های دشمن در خارج انجام می‌دهند. یک تیتر روزنامه،

هوش مصنوعی؛ ابزار نوین شناسایی و هدف‌گیری

در دنیای امروز، یک ابزار فراگیر و قدرتمند به نام «هوش مصنوعی» به خدمت جنگ ترکیبی درآمده است. این فناوری، که توانایی تحلیل حجم عظیمی از داده‌ها را دارد، در تمام ابعاد جنگ، از نظامی و اطلاعاتی گرفته تا اقتصادی و فرهنگی، به کار گرفته می‌شود. در تهاجمات اخیر دشمن، شاهد بودیم که چگونه با استفاده از هوش مصنوعی، موقعیت دقیق فرماندهان و دانشمندان هسته‌ای ما، حتی با وجود رعایت ملاحظات امنیتی و جابجایی‌های مکرر، شناسایی و مورد هدف قرار گرفت. این امر نشان می‌دهد که دشمن با یک برنامه بلندمدت و از طریق جمع‌آوری داده‌های بیومتریک (مانند اثر انگشت و عنبیه چشم) و اطلاعات شخصی افراد از طریق گوشی‌های هوشمند و فضای مجازی، یک بانک اطلاعاتی عظیم ایجاد کرده است. هوش مصنوعی با تحلیل این داده‌ها و تطبیق آن‌ها با نقشه ژنتیکی افراد، قادر است هر فردی را در هر نقطه‌ای شناسایی کند. این یک پیشرفت علمی صرف نیست، بلکه یک ابزار راهبردی جنگی است که صحنه نبرد را به کلی دگرگون کرده و ساده‌انگاری در مورد آن، خطایی جبران‌ناپذیر خواهد بود.

خطرناک‌ترین وجه جنگ روانی زمانی است که از درون کشور و توسط عواملی در داخل، همسو با دشمن خارجی، اجرا شود. یک تیتر روزنامه، یک تحلیل مغرضانه، یا یک استوری در فضای مجازی که موجب هراس و ناامیدی در جامعه می‌شود، دقیقاً در راستای اهداف جنگ روانی دشمن است



برنامه دفاعی مؤثر و اتخاذ تصمیمات مناسب، بیشتر خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، هدفی است که دشمن نمی‌تواند آن را با یک ابزار به تنهایی مغلوب کند. به همین دلیل، دشمن مجبور شده است. بنابراین، راهبرد دفاعی ما نیز باید ترکیبی و همه‌جانبه باشد. غفلت از هر یک از جبهه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اطلاعاتی، سایبری و روانی، به معنای باز گذاشتن یک رخنه برای نفوذ و ضربه زدن دشمن است. دستگاه قضایی باید با قاطعیت با عوامل داخلی جنگ روانی برخورد کند، نهادهای فرهنگی باید پادزهر تهاجم فرهنگی دشمن را تولید کنند، و متخصصان ما باید در عرصه‌های سایبری و هوش مصنوعی، توانمندی‌های دفاعی و تهاجمی کشور را ارتقا دهند. پیروزی در این جنگ استعماری نوین، در گرو یک دفاع میهنی هوشمند، هماهنگ و خستگی‌ناپذیر در تمام جبهه‌هاست.

یک تحلیل مغرضانه، یا یک استوری در فضای مجازی که موجب هراس و ناامیدی در جامعه می‌شود، دقیقاً در راستای اهداف جنگ روانی دشمن است. این افراد، سربازان جبهه دشمن در داخل کشور هستند و عملکرد آن‌ها کمتر از یک مزدور مسلح در میدان اغتشاشات نیست. هر دو در یک جبهه و برای یک هدف می‌جنگند؛ تضعیف اراده ملی و زمینه‌سازی برای تسلیم.

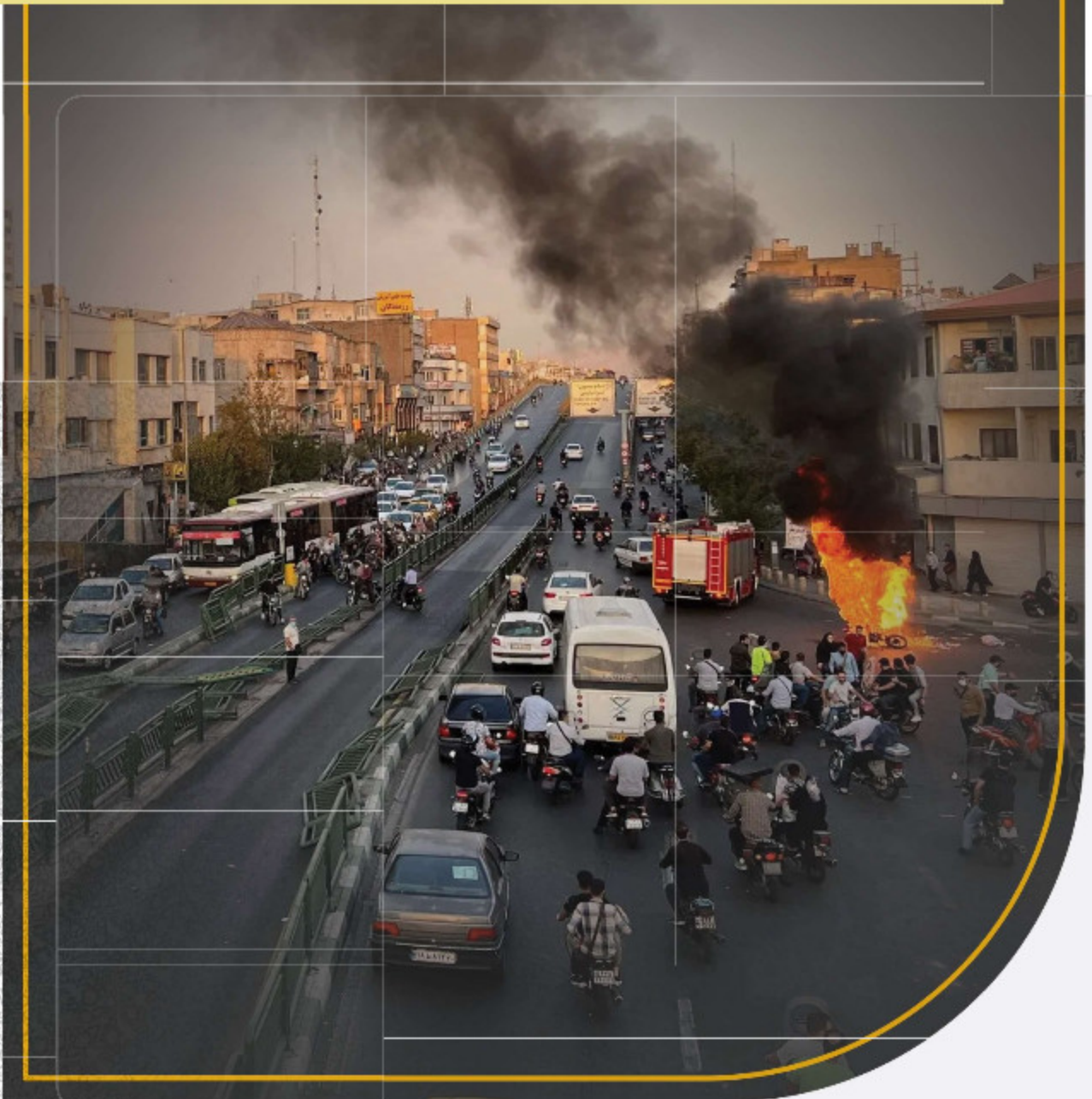
مدیریت هوشمند؛ راهبرد دفاعی یکپارچه

با توجه به ماهیت چندلایه و پیچیده جنگ ترکیبی، مقابله با آن نیازمند یک «مدیریت هوشمند» و یکپارچه است. مدیریت در جوهره خود یعنی «برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری مناسب». برای اتخاذ تصمیمات درست در برابر این هجمه همه‌جانبه، ابتدا باید صحنه نبرد را به درستی شناخت. شعار معروف مدیریتی که می‌گوید «تصمیم‌گیری در گرو اطلاعات است»، در اینجا مصداق کامل دارد. هر چه شناخت ما از ابعاد، ابزارها و تکنیک‌های دشمن دقیق‌تر و جامع‌تر باشد، توانایی ما برای طراحی یک



گسست معیشت، پیوست دشمن

تحلیل ریشه‌های اقتصادی ناآرامی‌ها در چارچوب جنگ ترکیبی و دفاع میهنی





از زمینه‌هایی که بستر شکل‌گیری آن را فراهم آورد، چشم‌پوشی کرد. در تحلیل ریشه‌های این وقایع، بسیاری انگشت اتهام را به سمت مسائل اقتصادی و چالش‌های معیشتی نشانه می‌روند؛ موضوعی که انکار آن ممکن نیست. دولت مستقر، در تلاش برای اصلاح امور، دست به اقداماتی زد که هر چند در نیت، اصلاحی بودند، اما در عمل، پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ای به همراه داشتند. این سیاست‌ها که عمدتاً بر پایه مدل‌های نظری خاصی طراحی و در نهادهایی چون سازمان برنامه و بودجه تدوین شده بودند، همزمان با ارائه لایحه بودجه و ترسیم سیاست‌های دولت برای سال آتی به اجرا درآمدند و موجی از اعتراضات را، به‌ویژه در میان بازاریان و کسبه، برانگیختند.

اعتراض اقتصادی و انحراف به سمت آشوب

نهاد بازار ذاتاً به دنبال ثبات، امنیت و آرامش است تا بتواند در فضایی قابل پیش‌بینی به فعالیت بپردازد. اعتراضات اولیه بازاریان نیز دقیقاً از همین منظر قابل تحلیل بود؛ آن‌ها در برابر نوسانات شدید ارزی و بی‌ثباتی اقتصادی که قدرت برنامه‌ریزی را از آنان سلب کرده بود، واکنش نشان دادند. اگر این اعتراضات در همین سطح باقی می‌ماند، چه بسا می‌توانست به تجدیدنظر دولت در برخی سیاست‌هایش منجر شود. اما در این نقطه بود که دشمن خارجی و مزدوران داخلی آن، با هوشیاری کامل، بر این موج اعتراضی سوار شدند و مسیر آن را به سمت آشوب، تخریب و ناامنی منحرف کردند. از این مقطع به بعد، نقش دشمن خارجی که پیش از این نیز با اعمال فشار بر فروش نفت ایران و شرکای تجاری ما، زمینه را برای یک بحران اقتصادی آماده می‌کرد، پررنگ‌تر شد.

پویا: تحلیل وقایع اجتماعی، به‌ویژه آنگاه که به آشوب و اغتشاش می‌انجامد، همواره با خطر تقلیل‌گرایی مواجه است. فروکاستن ناآرامی‌های پیچیده دی‌ماه ۱۴۰۴ به یک عامل واحد، چه صرفاً اقتصادی و چه کاملاً امنیتی، نگاهی ناقص و گمراه‌کننده خواهد بود. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که سیاست‌های اقتصادی اتخاذ شده در آن مقطع، نقشی حیاتی چونان کاتالیزوری قدرتمند ایفا کردند که بسترهای نارضایتی را فعال و زمینه را برای موج‌سواری دشمنان خارجی مهیا ساخت. آنچه در آن ایام رخ داد، صرفاً یک اعتراض معیشتی نبود، بلکه تلاقی دقیق و برنامه‌ریزی شده‌ی «جراحی اقتصادی» از درون با «فشار حداکثری» از بیرون بود؛ نقطه‌ای که در آن، یک سیاست اقتصادی داخلی با نیت اصلاح، به ابزاری در خدمت «جنگ استعماری مدرن» بدل شد و ضرورت بازنگری در مفهوم «دفاع میهنی» را از یک امر صرفاً نظامی به یک راهبرد جامع اقتصادی-امنیتی آشکار ساخت. برای فهم عمیق این پیوند ظریف و واکاوی اینکه چگونه تصمیمات اقتصادی می‌توانند به مثابه پاشنه آشیل امنیت ملی عمل کنند، تأمل در یادداشت پیش‌رو که به تبیین دقیق دیدگاه‌های **حجت‌الاسلام دکتر حسین بحرینی**، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) می‌پردازد، چارچوب دقیقی برای این واکاوی ضروری به دست می‌دهد.

اقتصاد به مثابه میدان نبرد

حوادث تلخ دی‌ماه ۱۴۰۴، که منجر به جان باختن جمعی از هم‌وطنان شریف، مدافعان امنیت و حتی برخی از جوانان فریب‌خورده گردید، زخمی عمیق بر پیکر جامعه ایران اسلامی بر جای گذاشت. اگرچه این آشوب‌ها توسط عده‌ای محدود عملیاتی شد، اما نمی‌توان

داشتن سکان و قطب‌نماست.

موانع فرهنگی و شرعی در برابر بازار مطلق

فراتر از موانع اقتصادی، اصل آزادسازی قیمت‌ها در جامعه ایران با موانع فرهنگی و حتی برخی ملاحظات شرعی نیز روبروست. اگرچه یک جامعه اسلامی مدرن، بازاری توسعه‌یافته دارد، اما این بازار هرگز مشابه بازار در یک جامعه لیبرال نیست؛ بلکه یک «بازار تعدیل‌شده» و تعریف‌شده بر اساس اصول و مصالح عالیه جامعه است. در منطق اسلامی، دولت صرفاً یک ناظر منفعل نیست، بلکه در بزنگاه‌ها تکالیف مشخصی برای تأمین مصالح عمومی و جلوگیری از اضرار به طبقات ضعیف بر عهده دارد. بنابراین، سپردن همه چیز به دست نامرئی بازار، بامبانی فکری و فرهنگی جامعه ما سازگاری کامل ندارد. این عدم توجه به زیرساخت‌های فرهنگی و اعتقادی، یکی دیگر از دلایلی است که نشان می‌دهد نسخه‌های وارداتی اقتصادی نمی‌توانند بدون بومی‌سازی و انطباق با شرایط داخلی، به موفقیت دست یابند.

شکست راهبردهای دوگانه: شوک‌درمانی و حمایت هدفمند

دولت‌مردان در ابتدای اجرای سیاست‌های خود، دو ادعای مهم را مطرح کردند که هر دو در عمل با شکست مواجه شد. نخست، وعده پرهیز از «اقدام شوک‌آمیز» بود. با این حال، به ناگاه و با توجیهاتی نظیر ته کشیدن ذخایر ارزی یا ناتوانی در نظارت، شاهد حذف ناگهانی ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی (که در ادامه به ۲۸۵۰۰ تومان تغییر یافت) از کالاهای اساسی بودیم. این اقدام، یک شوک بزرگ به بازار و معیشت مردم وارد کرد و قیمت‌ها را به شکلی غیرقابل کنترل افزایش داد. تجربه جهانی نشان داده است که هر نوع آزادسازی به‌شیوه شوک‌درمانی، بدون آماده‌سازی افکار عمومی و اجرای تدریجی، به بحران منجر می‌شود. دومین راهبرد شکست‌خورده، «حمایت

آن‌ها منتظر بودند تا سیاست‌های اقتصادی داخلی، آن جرعه لازم برای شعله‌ور ساختن آتشی که هیزمش را گردآورده بودند، فراهم کند.

تا دیروز، سیاست‌مداران از تورم ناشی از کسری بودجه به عنوان یک پدیده مذموم یاد می‌کردند. اما امروز، در کنار همان تورم، تورم دیگری ناشی از سیاست‌های آزادسازی خلق شده که توسط برخی تئوریسین‌ها تقدیس می‌شود و از آن با عناوینی چون «تورم خوب» یا «ابزار اجرای عدالت» یاد می‌گردد

آزادسازی قیمت‌ها؛ نسخه‌ای بی‌توجه به شرایط خاص ایران

پایه اصلی طرحی که دولت‌مردان با چسب نیت به دنبال اجرای آن بودند، «آزادسازی قیمت‌ها و ارجاع آن به مکانیسم بازار» بود. این رویکرد که در حوزه‌هایی چون نرخ ارز، قیمت حامل‌های انرژی و نان مطرح شد، سیاستی است که در بسیاری از کشورهای جهان آزموده شده و نتایج متفاوتی، از رشد اقتصادی تا فروپاشی حکومت‌ها، به همراه داشته است. اما نکته مغفول در این تقلید، نادیده گرفتن شرایط منحصر به فرد ایران است. اقتصاد ایران تحت یک نظام تحریمی بی‌سابقه و گسترده قرار دارد که ارتباط آن را با اقتصاد بین‌الملل مخدوش کرده است. در چنین وضعیتی که اقتصاد کشور قادر به ایجاد تعادل و بالانس با اقتصادهای جهانی نیست، اقدام به آزادسازی گسترده قیمت‌ها، بدون روشن کردن تکلیف رابطه با نظام بین‌الملل، اقدامی پرریسک و خطرناک است. این سیاست، در عمل، به معنای رها کردن اقتصاد ملی در دریایی طوفانی بدون



می‌زند و صلاح نیست تا زمانی که تکلیف التهاب ناشی از سیاست‌های ارزی مشخص نشده، جبهه‌های جدیدی در حوزه نان و انرژی گشوده شود.

اقتصاد مقاومتی؛ راهبرد مغفول مانده

سال‌هاست که رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) بر اجرای سیاست‌های «اقتصاد مقاومتی» اصرار ورزیده‌اند. این راهبرد، دقیقاً برای مقابله با شرایطی طراحی شده بود که امروز کشور با آن دست‌به‌گریبان است: اقتصادی که از خارج تحت فشار است و از داخل نیازمند اصلاحات ساختاری. اما متأسفانه، به نظر می‌رسد جریانی در داخل کشور، این ادبیات را به حاشیه راند و مسیر دیگری را برای حل مشکلات پیشنهاد داد؛ مسیری که امروز به تورم سنگین، بی‌ثباتی بازار و ایجاد زمینه‌های اجتماعی برای سوءاستفاده دشمن ختم شده است. این جریان فکری، اکنون باید پاسخگو باشد که چرا راهبرد جایگزین آن‌ها نتوانسته است مشکلات را حل کند. اقتصاد مقاومتی به دنبال قطع کردن دم سیاست‌های خصمانه آمریکا در اقتصاد ما بود؛ دمی که امروز «دلار» نام دارد. دلار، چاقویی است که دشمن زیر گلوی اقتصاد ما گذاشته و ما با سیاست‌های نادرست ارزی، خود در حال تیزتر کردن آن هستیم.

تناقض در سیاست‌گذاری؛ تقدیس تورم جدید

یکی از بزرگ‌ترین تناقضات در سیاست‌گذاری اقتصادی کنونی، تغییر رویکرد نسبت به پدیده تورم است. تا دیروز، سیاستمداران از تورم ناشی از کسری بودجه به عنوان یک پدیده مذموم یاد می‌کردند و تمام تلاش خود را برای مهار آن به کار

هدفمند از ا فشار خاص» بود. قرار بود یارانه‌های حاصل از آزادسازی صرفاً به گروه‌های نیازمند تخصیص یابد، اما فشار اجتماعی و جروانی ناشی از تورم، دولت را مجبور به توزیع همگانی یارانه کرد که این خود نشانه‌ای از شکست برنامه در گام‌های نخستین بود.

دشمن خارجی و مزدوران داخلی آن، با هوشیاری کامل، بر این موج اعتراضی سوار شدند و مسیر آن را به سمت آشوب، تخریب و ناامنی منحرف کردند. از این مقطع به بعد، نقش دشمن خارجی که پیش از این نیز با اعمال فشار بر فروش نفت ایران زمینه را برای یک بحران اقتصادی آماده می‌کرد، پررنگ‌تر شد

التهاب‌آفرینی در حوزه نان و انرژی

این سیاست‌ها تنها به ارز و کالاهای اساسی محدود نشد. در لایحه بودجه، مفاهیمی چون «جمعیتی-خرجی» برای مدیریت قیمت نان و انرژی گنجانده شد. هر چند این عبارت به ظاهر فنی است، اما در عمل مجوزی به دولت برای آزادسازی قیمت نان و حامل‌های انرژی در آینده می‌دهد. این نوع قانون‌گذاری، به جای ایجاد شفافیت، بذری از ترس و عدم اطمینان را در جامعه می‌کارد. بازار و مردم همواره در هراس به سر می‌برند که هر لحظه ممکن است با یک شوک قیمتی جدید مواجه شوند. اگر دولت قصد اصلاح قیمت در این حوزه‌ها را دارد، باید با شجاعت و صراحت، مکانیسم آن، نحوه جمع‌آوری منابع و چگونگی جبران کاهش قدرت خرید مردم را به طور شفاف اعلام کند و برای آن تضمین دهد. پنهان شدن پشت عبارات مبهم، تنها به التهاب بیشتر دامن

یک راهبرد اقتصادی بومی، متناسب با شرایط کشوری است که در میانه یک جنگ اقتصادی تمام‌عیار قرار دارد و طرف مقابل آن نیز به روشنی مشخص است. باید تکلیف خود را با این جنگ روشن کنیم: یا نسخه‌های فعلی در آینده نزدیک به شکلی معجزه‌آسا جواب می‌دهند و ما را برای همیشه از این چالش‌ها رها می‌کنند، یا برای همیشه کنار گذاشته می‌شوند و کشور وارد یک پارادایم اقتصادی جدید مبتنی بر مقاومت، تولید ملی، مدیریت هوشمندانه منابع و قطع وابستگی به متغیرهای تحت کنترل دشمن خواهد شد. این مسیر، هر چند دشوار، اما تنها راه تضمین استقلال، امنیت و رفاه پایدار برای ملت ایران در این دفاع میهنی همه‌جانبه است و موفقیت در آن، نیازمند همدلی ملی و اجماع نخبگان بر سر این راهبرد کلان است.

می‌بستند. اما امروز، در کنار همان تورم، تورم دیگری ناشی از سیاست‌های آزادسازی خلق شده که توسط برخی تئوریسین‌ها تقدیس می‌شود و از آن با عناوینی چون «تورم خوب» یا «ابزار اجرای عدالت» یاد می‌گردد. این چه عدالتی است که با ایجاد اضطراب در مردم و برهم زدن آرامش بازار حاصل می‌شود؟ این گفتار در مانی‌ها نمی‌تواند واقعیت تلخ کاهش قدرت خرید مردم و افزایش بی‌ثباتی اقتصادی را پنهان کند. سیاستی که به عدم اطمینان در بازار دامن بزند و برای مردم اضطراب ایجاد کند، اساساً دارای اشکال است و گذر زمان نیز آن را اصلاح نخواهد کرد.

اقتصاد ایران تحت یک نظام تحریمی

بی‌سابقه و گسترده قرار دارد که ارتباط آن را با اقتصاد بین‌الملل مخدوش کرده است. در چنین وضعیتی که اقتصاد کشور قادر به ایجاد تعادل و بالانس با اقتصادهای جهانی نیست، اقدام به آزادسازی گسترده قیمت‌ها، بدون روشن کردن تکلیف رابطه با نظام بین‌الملل، اقدامی پرریسک و خطرناک است

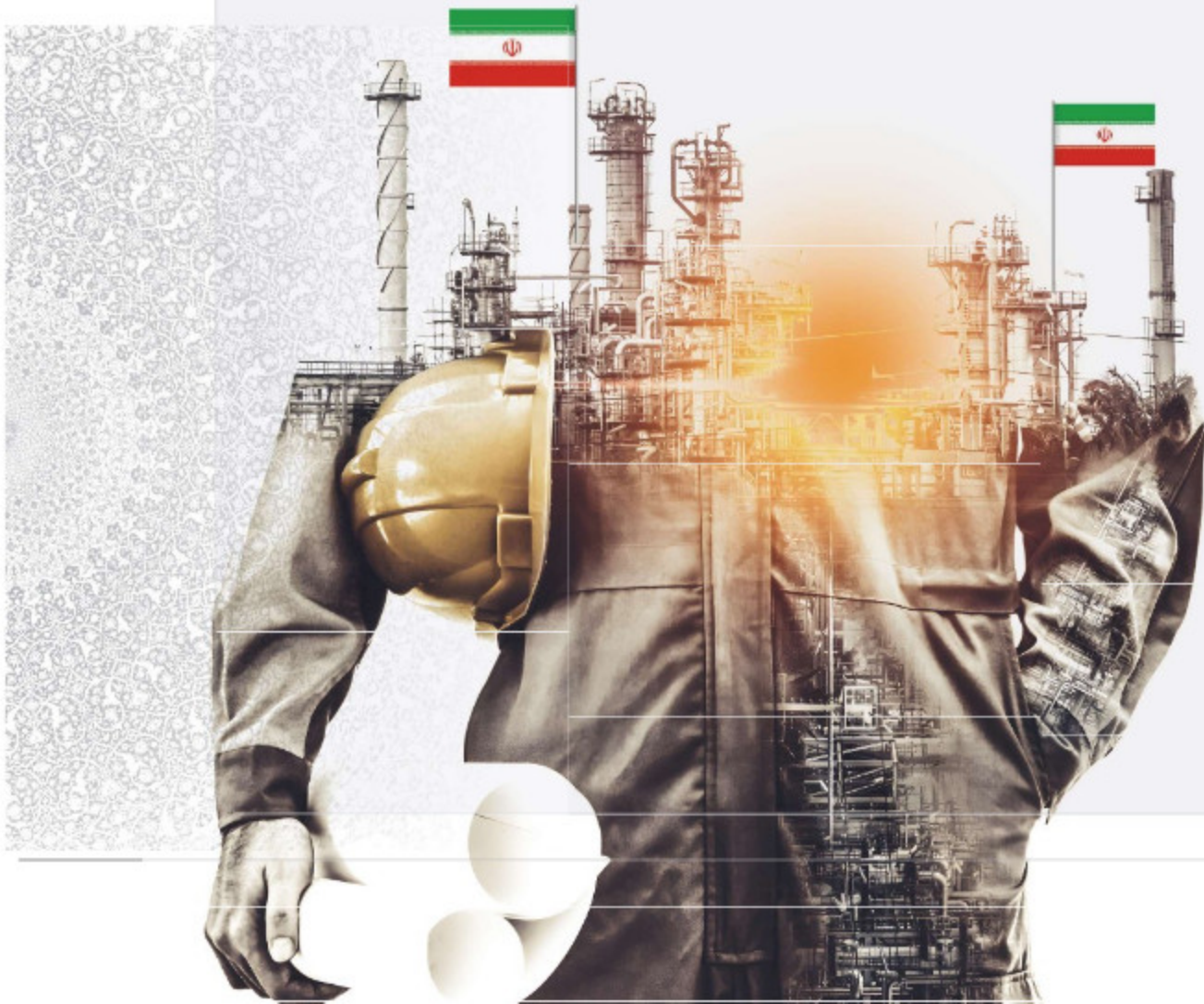
بازگشت به راهبرد بومی، تنها راه نجات

به نظر می‌رسد فرصت آزمون و خطا برای نسخه‌های وارداتی و تقلیدی در اقتصاد ایران رو به پایان است. این سیاست‌ها که آخرین فرصت خود را برای اثبات کارآمدی تجربه می‌کنند، بعید است بتوانند راه نجاتی برای اقتصاد ما بگشایند. دیر یا زود، جامعه و نظام تصمیم‌گیری کشور به این جمع‌بندی خواهد رسید که تنها راه برون‌رفت از چالش‌های کنونی، بازگشت صادقانه و قاطعانه به ادبیات «اقتصاد مقاومتی» است. این بازگشت به معنای تدوین



ایمان؛ سنگر مصونیت در جنگ اقتصادی

تحلیلی بر نسبت فقر و ثروت با دینداری در میدان نبرد فرهنگی





حفظ و توسعه سلطه خود از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کنند. سامری، با استفاده از علم و تکنیک زمانه خود برای ساختن گوساله‌ای فریبنده، نماد فرهنگ‌سازی انحرافی و تأثیرگذاری بر اذهان عمومی است. در نهایت، قارون به عنوان نماد ثروت افسانه‌ای، نشانگر قدرت و نفوذ اقتصاد است. امروزه، این سه عامل در هم تنیده‌تر از هر زمان دیگری عمل می‌کنند. اقتصاد و ثروت، به عنوان نیروی محرکه، از پروژه‌های فرهنگی، رسانه‌ای و هنری حمایت می‌کنند تا افکار عمومی را جهت دهند و به نوبه خود، این فرهنگ‌سازی، بستری برای پذیرش یا طرد یک ساختار قدرت را فراهم می‌آورد.

در این میان، پرسش مهم این است که در یک جامعه دینی که هدف غایی آن هدایت انسان‌هاست، کدام یک از این سه عامل، وزن و اولویت بیشتری دارد؟ اگر چه نمی‌توان تأثیر شگرف اقتصاد را نادیده گرفت و معیشت مردم یکی از ارکان اساسی ثبات اجتماعی است، اما به نظر می‌رسد از منظر دین، سنگ بنای هدایت و ضلالت، در حوزه «فرهنگ» و «اندیشه» قرار دارد. قرآن کریم زبان حال دوزخیان را این‌گونه بازگو می‌کند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره ملک، آیه ۱۰): «و می‌گویند: اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم». این آیه به وضوح نشان می‌دهد که ریشه گمراهی، در فقدان تفکر صحیح و اندیشه سالم است. بنابراین، وظیفه اصلی انبیا، امامان و علما به عنوان میراث‌داران ایشان، کار فکری، تزریق آگاهی صحیح به جامعه و هدایت فرهنگی است. با این حال، این به معنای نادیده گرفتن اقتصاد نیست؛ بلکه به معنای تعیین جایگاه دقیق آن در منظومه هدایت است. فرهنگ‌سازی

پویا: در منطق آفرینش، دنیا صحنه ابتلائات است و انسان، سالکی که در هر گام با آزمونی نو مواجه می‌شود. پروردگار حکیم، گاه با «بسط» و گشایش در نعمت، ظرفیت شکر و امانت‌داری بنده را می‌سنجد و گاه با «قبض» و تنگنا در معیشت، جوهر صبر و صلابت ایمان او را به محک می‌گذارد. در این میان، فقر و ثروت، نه غایت و مقصد، که دو بستر متفاوت برای یک امتحان واحدند: آزمون عبودیت. امروز، در هیاهوی زمانه‌ای که دشمن بیرونی با ابزار تحریم و تهاجم فرهنگی، عامدانه بر آتش این دو آزمون می‌دمد تا «شکر» را به «طغیان» و «صبر» را به «عصیان» بدل کند، بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازگشتی عالمانه به هندسه معرفتی اسلام هستیم. آیا تلاطم امواج اقتصادی، به تنهایی می‌تواند کشتی ایمان را واژگون سازد؟ یا آنکه لنگر آرامش و ثبات در «قلب سلیم» و نگاه توحیدی به عالم نهفته است؟

برای تبیین این حقیقت که چگونه ایمان، به مثابه کیمیایی الهی، می‌تواند هم‌زهر فقر را به پادزهر قناعت و هم‌خطر ثروت را به فرصت قربت بدل سازد، به‌واکاوای عمیق این معانی در پرتو کلام **حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد صادق موسوی نسب**، معاون آموزشی مؤسسه امام خمینی (ره) و عضو هیئت مدیره انجمن تعلیم و تربیت اسلامی حوزه علمیه قم می‌پردازیم.

سه گانه قدرت، فرهنگ و اقتصاد

در تحلیل کلان جوامع و عوامل محرک آن، همواره سه رکن اصلی مورد توجه اندیشمندان بوده است: قدرت (زور)، فرهنگ (زر) و اقتصاد (تزویر). در نگاه قرآنی نیز می‌توان نمادهایی برای هر یک از این سه عامل یافت. فرعون و فرعونیان، نماد قدرت عریانی هستند که برای

ممکن است خود را در یک «اتاق شیشه‌ای» محبوس کند؛ دیگران را می‌بیند اما ارتباطی حقیقی و انسانی با آن‌ها برقرار نمی‌کند. او از برج عاج خود، مردم را متفاوت می‌نگرد و عناوین و القاب (دکتر، مهندس، آیت‌الله) به ابزاری برای ایجاد فاصله و احساس برتری تبدیل می‌شوند. این احساس «خودمحوری» به تدریج او را به مرکز دنیا تبدیل می‌کند و فراموش می‌کند که این ثروت، امانتی الهی است. قارون، نمونه‌ی اعلا‌ی این طغیان است. وقتی حضرت موسی (ع) از او خواست تا زکات مالش را بپردازد، پاسخ داد: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِبْدِي» (سوره قصص، آیه ۷۸)؛ «همانا این ثروت را با دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام». این نگاه «من به دست آوردم»، «من زحمت کشیدم» و «من مالک هستم»، دقیقاً نقطه مقابل نگاه امانتی است که دین ترویج می‌کند.

سلیمان (ع)؛ الگوی ثروت در خدمت ایمان در مقابل قارون، قرآن نمونه در خشان دیگری از ثروت را معرفی می‌کند: حضرت سلیمان (ع). او نیز از ثروت و قدرتی بی‌نظیر برخوردار بود، اما نگاه او کاملاً متفاوت بود. وقتی تخت بلقیس در چشم برهم‌زدنی نزد او حاضر شد، نگفت «این از توانایی من بود»، بلکه فرمود: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (سوره نمل، آیه ۴۰)؛ «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکرگزارم یا کفران می‌کنم». این تفاوت نگاه، همه چیز را تغییر می‌دهد. برای سلیمان (ع)، ثروت ابزار امتحان است، نه وسیله استکبار. او می‌داند که این دارایی، امانتی برای سنجش ظرفیت شکرگزاری اوست.

علاوه بر این، ثروت می‌تواند انسان را دچار «غفلت» کند. آن قدر انسان را سرگرم محاسبات دنیوی، خرید و فروش، سرمایه‌گذاری و لذت‌های مادی می‌کند که فرصتی برای تفکر درباره مبدأ و معاد باقی نمی‌گذارد. داستان «صاحب جنتین»

صحیح خود نیازمند سرمایه و بستری باثبات است، اما جهت‌دهی نهایی و اصالت با فکر و اندیشه است.

خداوند متعال هشدار می‌دهد: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَبًّا لَهُ سَاجِدًا لَمَّا خَلَقَهُ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَبًّا لَهُ سَاجِدًا لَمَّا خَلَقَهُ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَبًّا لَهُ سَاجِدًا لَمَّا خَلَقَهُ» (سوره عبث، آیه ۱۷-۱۸)؛ «چنین نیست، بی‌گمان انسان طغیان می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز ببیند». این آیه یک قانون کلی در روان‌شناسی انسان را بیان می‌کند: احساس بی‌نیازی و استغنا، زمینه‌ساز طغیان و سرکشی است. این طغیان چگونه رخ می‌دهد؟

ثروت؛ ابزار طغیان یا نردبان قرب؟

یکی از پرتکرارترین شبهات در جامعه امروز، پیوند زدن مستقیم مشکلات اقتصادی با تزلزل در باورهای دینی است. این تفکر که در ضرب‌المثل معروف «از هر دری فقر وارد شود، از در دیگر ایمان بیرون می‌رود» تبلور یافته، نیازمند واکاوی دقیق و عمیق است. آیا ثروت، به خودی خود، تضمین‌کننده ایمان و دینداری است؟ قرآن کریم با نگاهی دقیق و روان‌شناسانه، پاسخی متفاوت به این پرسش می‌دهد. خداوند متعال هشدار می‌دهد: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَبًّا لَهُ سَاجِدًا لَمَّا خَلَقَهُ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَبًّا لَهُ سَاجِدًا لَمَّا خَلَقَهُ» (سوره عبث، آیات ۶-۷)؛ «چنین نیست، بی‌گمان انسان طغیان می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز ببیند». این آیه یک قانون کلی در روان‌شناسی انسان را بیان می‌کند: احساس بی‌نیازی و استغنا، زمینه‌ساز طغیان و سرکشی است.

این طغیان چگونه رخ می‌دهد؟ وقتی ثروت و امکانات بر انسان سرازیر می‌شود، اگر زیربنای فکری و ایمانی او سست باشد، به تدریج دچار نوعی خودبینی و غرور می‌شود. فرد ثروتمند



مشخصی تعریف می‌کند. بخشی از درآمد انسان برای «کفاف» زندگی او و خانواده‌اش در سطح متعارف است. اما مازاد بر آن، حقوقی بر گردن ثروتمند ایجاد می‌کند. اولین حق، مربوط به «فقرا و نیازمندان» جامعه است. این تنها یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه یک حق واجب است که از طریق زکات، خمس و انفاقات دیگر ادا می‌شود. دومین حق، مربوط به «تقویت نظام اسلامی» و جامعه دینی است. ثروتی که در راستای تقویت حکومت اسلامی، پیشرفت علمی جامعه شیعی (مثلاً در حوزه‌های راهبردی مانند فناوری موشکی یا علوم پیشرفته) و توسعه تفکر اسلامی سرمایه‌گذاری شود، ارزشی کمتر از صدقه و انفاق به فقرا ندارد. در تاریخ اسلام، ثروتمندان مؤمنی مانند حضرت خدیجه (س) که تمام دارایی خود را برای پیشبرد اهداف پیامبر (ص) فدا کردند، یا اصحابی که در مواقع حساس مانند جنگ تبوک، با تمام توان به تجهیز جبهه اسلام کمک کردند، به عنوان الگوهای درخشان ثروت هدفمند معرفی شده‌اند. این نوع ثروت، نه تنها منجر به طغیان نمی‌شود، بلکه به بهترین ابزار برای ساختن آخرت و نزدیک شدن به خداوند تبدیل می‌گردد.

فقر؛ آزمون صبر یا پرتگاه کفر؟

حال به روی دیگر سکه بپردازیم: فقر. آیا فقر، همان‌گونه که در نگاه سطحی رایج است، الزاماً به بی‌ایمانی منجر می‌شود؟ روایتی که می‌گوید «كَادِ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (فقر چیزی نمانده که به کفر بینجامد)، نیازمند درک دقیق است. این روایت، یک گزاره قطعی و جبری را بیان نمی‌کند، بلکه یک هشدار جدی درباره «خطر» فقر است. فقر، انسان را در لبه پرتگاه قرار می‌دهد و فشار آن می‌تواند ایمان انسان را به چالش

(صاحب دو باغ) در سوره کهف، نمونه‌ای دیگر از این غفلت است. مردی که به واسطه باغ‌های پر بار خود، آن‌چنان مغرور شد که وجود قیامت را انکار کرد و گفت: «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» (سوره کهف، آیات ۳۵-۳۶). ثروت او را به ورطه انکار معاد کشاند. بنابراین، ثروت به خودی خود نه تنها ایمان‌آور نیست، بلکه اگر با ایمان و تقوا مهار نشود، می‌تواند به یکی از خطرناک‌ترین ابزارهای طغیان و غفلت تبدیل شود.

ثروت می‌تواند انسان را دچار «غفلت» کند. آن‌قدر انسان را سرگرم محاسبات دنیوی، خرید و فروش، سرمایه‌گذاری و لذت‌های مادی می‌کند که فرصتی برای تفکر درباره مبدأ و معاد باقی نمی‌گذارد. داستان «صاحب جنتین» (صاحب دو باغ) در سوره کهف، نمونه‌ای دیگر از این غفلت است.

ثروت هدفمند؛ سرمایه‌گذاری برای آخرت

البته اسلام هرگز ثروت را به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه آن را جهت‌دهی و مدیریت می‌کند. نگاه اسلام به ثروت، نگاهی امانتی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مَسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (سوره حدید، آیه ۷)؛ «به خدا و رسولش ایمان آورید و از آنچه شما را در آن جانشین قرار داده، انفاق کنید». عبارت «مستخلفین فیهِ» (جانشینان در آن) به زیبایی این نگاه امانتی را نشان می‌دهد. مال در اصل از آن خداست و انسان تنها وکیل و جانشین او در استفاده از آن است.

بر این اساس، اسلام برای ثروت کارکردهای

ابوذر غفاری؛ الگوی صلابت در فقر

شخصیت ابوذر غفاری، نمونه‌ای بی‌بدیل از صلابت ایمانی در عین فقر شدید است. او که به دلیل زهد و دنیاگریزی‌اش شهره بود، در زمان خلیفه سوم به دلیل اعتراض به اشرافی‌گری، تحت فشار شدید اقتصادی قرار گرفت. در روایات آمده است که خلیفه کیسه‌های طلا برای او فرستاد تا زبان انتقادش را ببندد. ابوذر پرسید آیا این پول به همه مسلمانان داده شده یا فقط برای من است؟ وقتی پاسخ شنید که مخصوص اوست، آن را رد کرد و گفت من نیازی ندارم، در حالی که در خانه‌اش فرزندان از گرسنگی رنج می‌بردند. این نشان می‌دهد که وقتی مبانی فکری و ایمانی انسان محکم باشد، فقر نه تنها او را به ورطه کفر نمی‌کشانند، بلکه به ابزاری برای اثبات صلابت و خلوص او تبدیل می‌شود. او و خانواده‌اش این سختی را تحمل کردند، اما ذره‌ای از اصول خود کوتاه نیامدند.

بنابراین، فقر نیز مانند ثروت، یک «ابزار امتحان» است. همان‌طور که ثروت، ظرفیت شکرگزاری انسان را می‌سنجد، فقر، ظرفیت صبر او را به آزمایش می‌گذارد. مشکل اصلی، نه خود فقر یا ثروت، بلکه «نگاه» انسان به این دو پدیده و «زیربنای ایمانی» اوست. اگر نگاه انسان به زندگی، نگاهی امتحانی باشد و بداند که این دنیا صحنه آزمون الهی است، چه در دارایی و چه در نداری، راه خود را گم نخواهد کرد.

جنگ اقتصادی و ریشه‌های فرهنگی بحران

با این تحلیل، می‌توانیم به شرایط امروز جامعه بازگردیم. بدون شک، مشکلات اقتصادی، تحریم‌ها، سوءمدیریت‌ها و بی‌عدالتی‌ها فشار مضاعفی بر مردم وارد کرده است. اما تقلیل دادن تمام ناهنجاری‌های فرهنگی و دینی، مانند تغییر در سبک پوشش یا سست شدن برخی باورها، صرفاً به عامل اقتصاد، یک تحلیل سطحی و خطرناک

بکشد. امیرالمؤمنین (ع) نیز در وصیت به فرزندشان محمد حنفیه می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقِصَةٌ لِلدِّينِ مِدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹)؛ «پسرم، من از فقر بر تو می‌ترسم، پس از آن به خدا پناه ببر، که فقر دین انسان را ناقص، عقل را سرگردان و عامل دشمنی و کینه است».

این روایات نشان می‌دهد که فقر، یک وضعیت مطلوب و ایده‌آل نیست. اما آیا این به معنای تسلیم شدن در برابر آن و فروپاشی ایمان است؟ تاریخ و روایات، پاسخ منفی می‌دهند. خداوند در روایات متعددی، جایگاه ویژه‌ای برای فقرای صابر در روز قیامت قائل شده است و این تحمل و صبر را با پاداش‌های عظیمی جبران می‌کند. این نگاه، به انسان فقیر «امید» و «ظرفیت تحمل» می‌بخشد. در صدر اسلام، بسیاری از یاران نزدیک پیامبر (ص)، به‌ویژه «اصحاب صفه»، در اوج فقر و تنگدستی زندگی می‌کردند، اما همین افراد، استوارترین مؤمنان بودند. پیامبر (ص) در مواجهه با اشراف قریش که حضور این فقرا را بر نمی‌تافتند، هرگز آنان را از خود نراند و به آنان فرمود من برای ایمان امروز شما اطمینان بیشتری دارم تا فردایی که دنیا به شما رو کند.

امیرالمؤمنین (ع) نیز در وصیت به

فرزندشان محمد حنفیه می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقِصَةٌ لِلدِّينِ مِدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ»؛ «پسرم، من از فقر بر تو می‌ترسم، پس از آن به خدا پناه ببر، که فقر دین انسان را ناقص، عقل را سرگردان و عامل دشمنی و کینه است»



در میدان بزرگ امتحان الهی هستند. آنچه تعیین کننده است، «ایمان» و «نظام فکری» انسان است. ایمان، متغیر مستقلى است که به فقر و ثروت «ارزش» و «جهت» می بخشد. اگر ایمان در جامعه‌ای قوی و ریشه‌دار باشد، ثروتمند آن جامعه، ثروتش را ابزاری برای سرمایه‌گذاری در مسیر تعالی جامعه و کسب رضایت الهی می بیند (مانند حضرت سلیمان و حضرت خدیجه) و فقیر آن جامعه، فقر را صحنه آزمون صبر و کسب درجات معنوی می‌داند (مانند ابوذر و اصحاب صفة). اما اگر ایمان سست و متزلزل باشد، ثروت به ابزار طغیان و غفلت (مانند قارون) و فقر به بستری برای ناشکری، کینه و کفر تبدیل خواهد شد.

در شرایط کنونی که کشور درگیر یک جنگ ترکیبی تمام‌عیار است، تمرکز صرف بر اقتصاد و غفلت از تقویت زیربنای فرهنگی و ایمانی، یک خطای راهبردی است. البته که مسئولان وظیفه دارند برای بهبود معیشت مردم و رفع بی‌عدالتی‌ها با تمام توان تلاش کنند و تولید ثروت حلال و کارآفرینی در نگاه اسلام، خود نوعی عبادت است. اما راه حل نهایی و سنگر اصلی دفاع، تقویت «ایمان آگاهانه» و «بصیرت فرهنگی» در جامعه است. ایمانی که بتواند هم در برابر وسوسه‌های ثروت و هم در برابر فشارهای فقر، استوار بماند و مسیر حرکت فرد و جامعه را در راستای اهداف متعالی اسلام حفظ کند. در این نبرد، ایمان نه یک متغیر وابسته به اقتصاد، بلکه سلاح راهبردی و پادزهر اصلی در برابر تهاجمات دشمن است.

است. این تحلیل، در واقع همان چیزی است که دشمن در جنگ ترکیبی خود به دنبال القای آن است: «اگر اقتصاد شما درست شود، دین و فرهنگ شما نیز اصلاح خواهد شد». این گزاره، آدرس غلطی است که نقش تهاجم فرهنگی سنگین و چندلایه دشمن را نادیده می‌گیرد.

دشمن سال‌هاست که از طریق صدها شبکه ماهواره‌ای، فضای مجازی و ابزارهای دیگر، یک بمباران فکری و فرهنگی تمام‌عیار را علیه باورهای مردم، به‌ویژه جوانان، به راه انداخته است. این تهاجم، «فقر فرهنگی» و «فقر فکری» را به جامعه تحمیل می‌کند؛ فقری که به مراتب خطرناک‌تر از فقر اقتصادی است. جوانی که در این فضا، قدرت تحلیل و تشخیص حق از باطل را از دست بدهد، حتی اگر در رفاه کامل اقتصادی باشد، در برابر شبهات و القانات دشمن آسیب‌پذیر خواهد بود. پیامبر اکرم (ص) یکی از ویژگی‌های انسان عاقل را «بصیرت» و توانایی تشخیص دوست از دشمن می‌داند. امروز، مهم‌ترین خاکریز دفاعی ما در برابر دشمن، همین بصیرت و قدرت تحلیل است که ریشه در ایمانی عمیق و آگاهانه دارد. جمهوری اسلامی در طول بیش از چهار دهه، در میان امواج خروشان که دشمنان برای نابودی‌اش ایجاد کرده‌اند، به واسطه اتصالش به اصل ولایت و مبانی اسلام، توانسته است این کشتی را حفظ کند. انکار این حجم از دشمنی و فروکاستن همه مسائل به مشکلات داخلی، خود بخشی از پازل جنگ شناختی دشمن است.

ایمان، متغیر مستقل و تعیین کننده

در نسبت‌سنجی میان فقر، ثروت و ایمان، باید از نگاه‌های جبرگرایانه و تک‌عاملی پرهیز کرد. نه فقر به‌طور خودکار به کفر می‌انجامد و نه ثروت الزاماً ایمان را تضمین می‌کند. هر دو، ابزارهایی

اختشاش؟



فتنه ۱۴۰۴؛ آناتومی یک کودتای ادراکی-ترکیبی

تحلیل لایه‌های جنگ شناختی، فروپاشی سرمایه اجتماعی
و بازتعریف هویت در آشوب‌های اخیر



و عمق بیشتری یافته‌اند. از کودتاهای دهه شصت و جنگ تحمیلی گرفته تا فتنه‌های نرم دهه‌های بعد، هر چه از عمر انقلاب گذشته، ابزارهای دشمنان نیز مدرن‌تر و شیوه‌هایشان پیچیده‌تر شده است. اگر در فتنه‌های دهه‌های ۷۰ و ۸۰، ابزارهایی چون شبکه‌های اجتماعی فراگیر، پلتفرم‌های هوشمند و هوش مصنوعی وجود نداشت، فتنه‌دی‌ماه ۱۴۰۴ محصول یک «جنگ ترکیبی» تمام‌عیار بود که در آن، جنگ ادراکی و شناختی نقشی محوری ایفا می‌کرد. دشمن با بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های خود، از عوامل خارجی گرفته تا ستون پنجم داخلی، به دنبال تحقق اهداف خود بود.

پیش‌زمینه: از جنگ ۱۲ روزه تا روزه سیزدهم

برای درک عمیق فتنه‌دی‌ماه ۱۴۰۴، نمی‌توان از وقایع پیش از آن، به‌ویژه «جنگ ۱۲ روزه» و تحولات پس از شهادت رئیس‌جمهور، غافل شد. خلأ موقت در مدیریت اجرایی کشور، دشمنان خارجی را به این جمع‌بندی رساند که فرصتی تاریخی برای فروپاشی نظام فراهم آمده است. اتحاد بی‌سابقه جریان‌های عبری، عربی و غربی، با محوریت آمریکا و رژیم صهیونیستی، در جنگ ۱۲ روزه به اوج خود رسید. آنان با تمام قوا به میدان آمدند، اما در محاسبات خود، سه عنصر کلیدی را نادیده گرفته بودند: اول، عنایت و الطاف الهی؛ دوم، تدبیر و مدیریت حکیمانه رهبر معظم انقلاب؛ و سوم، حماسه حضور و بصیرت مردم. این سه عامل سبب شد جمهوری اسلامی از این نبرد سهمگین، پیروز و سربلند خارج شود و جایگاه خود را به عنوان یک قدرت برتر منطقه‌ای تثبیت کند. این پیروزی، مصداق کلام امام خمینی (ره) بود که فرمودند: «اگر در مقابل

پویا: در پهنه تاریخ، سنت لایتغیر الهی بر تقابل مستمر دو جبهه حق و باطل استوار است؛ نبردی که صحنه آن نه فقط میدان‌های رزم، که قلوب و اذهان انسان‌هاست. استعمار مدرن، با ادراک این حقیقت، شمشیر خود را در غلاف کرده و خنجر «جنگ شناختی» را برکشیده است. هدف دیگر اشغال خاک نیست، بلکه تسخیر «ادراک»، مسخ «هویت» و فروپاشی «سرمایه اجتماعی» یک ملت از درون است. در این نبرد تمدنی، «فتنه» پیچیده‌ترین و فریبنده‌ترین تاکتیک جبهه باطل است؛ آنجا که غبار تردید، حق را مشتبه و تشخیص را دشوار می‌سازد و دشمن، نقاب دوست بر چهره می‌زند. وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴، نه یک شورش کور، که تبلور دقیق همین دکترین جنگ ترکیبی بود؛ صحنه‌ای که در آن، آخرین و عریان‌ترین تلاش‌ها برای خاموش ساختن نور انقلاب اسلامی، از آستین غفلت‌زدگان داخلی و کینه‌توزان خارجی بیرون آمد. فهم این پدیده، بیش از آنکه نیازمند تحلیل سیاسی روزمره باشد، محتاج غواصی در اعماق لایه‌های هویتی، فرهنگی و ایمانی جامعه است.

در همین راستا، برای مسلح شدن به سلاح فهم و شناخت در این کارزار پیچیده، غور در تحلیل عمیق **حجت‌الاسلام محمدعلی لیالی**، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی که در ادامه تقدیم می‌شود، افق‌های تازه‌ای را می‌گشاید.

فتنه‌های نوین در امتداد تاریخ انقلاب

نظام جمهوری اسلامی از بدو تأسیس به برکت اندیشه‌های امام خمینی (ره) و مجاهدت‌های ملت، همواره با خصومت دشمنان مواجه بوده است. تاریخ چهل و هفت‌ساله انقلاب، تاریخ تقابل مستمر با فتنه‌هایی است که در هر دوره، متناسب با شرایط زمانه، پیچیدگی

دین ما بایستید، ما در مقابل تمام دنیای شما خواهیم ایستاد».

یکی از ویژگی‌های متمایز فتنه دی‌ماه ۱۴۰۴، سطح بی‌سابقه خشونت عربان و سازمان‌دهی شده بود. حمله به نیروهای حافظ امنیت، مثله کردن پیکر شهدا، و به آتش کشیدن اماکن مقدس مانند مساجد و هیئت‌ها، نشان از یک کینه عمیق و یک خشم مدیریت شده داشت که هیچ نسبتی با فرهنگ ایرانی و اسلامی ندارد

اعتراض به حق، اغتشاش به ناحق

شکست در جنگ سخت، دشمن را ساکت نکرد، بلکه او را به سمت بازسازی قوا و بهره‌گیری از ابزارهای داخلی سوق داد. آنچه از آن با عنوان «جنگ روز سیزدهم» یاد می‌شود، در واقع بهره‌برداری فرصت طلبانه از یک بستر داخلی بود. تصمیم دولت برای اجرای جراحی اقتصادی، اگر چه با هدف مقابله با تورم و اصلاح ساختارها صورت گرفت، اما به بروز اعتراضاتی در میان بخشی از مردم منجر شد. باید تأکید کرد که این اعتراضات، به خودی خود، امری طبیعی و به حق بود. شنیدن صدای معترضان، گفتگو با آنان و تلاش برای اقناع افکار عمومی، وظیفه ذاتی هر نظام مردم‌سالار است. اما هنر دشمن در این بود که این اعتراضات مشروع را به اغتشاشات کور و جنگ خیابانی تبدیل کند. این تبدیل، نقطه عطفی بود که فتنه دی‌ماه را از یک بحران اقتصادی-اجتماعی به یک پروژه امنیتی-سیاسی تمام‌عیار مبدل ساخت.

خشونت عربان و بی‌سابقه در فتنه

یکی از ویژگی‌های متمایز فتنه دی‌ماه ۱۴۰۴ که آن را از تمام فتنه‌های پیشین جدا

می‌کرد، سطح بی‌سابقه «خشونت عربان و سازمان‌دهی شده» بود. این خشونت به حدی بود که یادآور جنایات گروه‌های تکفیری همچون داعش بود و روی منافقین دهه شصت را سفید کرد. حمله به نیروهای حافظ امنیت با ابزارهای وحشیانه، مثله کردن پیکر شهدا، و به آتش کشیدن اماکن مقدس مانند مساجد و هیئت‌ها، نشان از یک کینه عمیق و یک خشم مدیریت شده داشت که هیچ نسبتی با فرهنگ ایرانی و اسلامی مبتنی بر عاطفه و مدارا ندارد. فراخوان‌های آشکار برای خشونت بیشتر، نشان می‌داد که هدف، نه اصلاح، بلکه تخریب مطلق است. این پدیده، که توسط رسانه‌های معاند پمپاژ می‌شد، نیازمند تحلیلی عمیق است که چگونه بخشی از جامعه، تحت تأثیر هیجانات کاذب، به چنین سطح از توحش کشانده شد.

صنعت کشته‌سازی و جنگ روانی

دشمن در این فتنه، به طور گسترده از تاکتیک «کشته‌سازی» برای تشدید بحران و اعمال فشار بین‌المللی بر نظام بهره برد. در حالی که آمارهای رسمی از جان باختن حدود سه هزار نفر از هم‌وطنان (اعم از مردم عادی و نیروهای حافظ امنیت) در این حوادث خبر می‌داد، رسانه‌های معاند با ارائه آمارهای نجومی و غیرواقعی از صدها هزار کشته، به دنبال ایجاد یک تصویر آخرازمانی از ایران بودند. هدف از این کار، قرار دادن نظام در موقعیتی بود که به «کشتر مردم خود» متهم شود و زمینه برای محکومیت‌های حقوق بشری و حتی مداخله خارجی، مشابه سناریوی سوریه، فراهم گردد. هر فردی که در این درگیری‌ها کشته می‌شد، فارغ از اینکه در کدام سو قرار داشت، دارای خانواده و وابستگیانی بود که داغ آن‌ها می‌توانست به هیزمی برای آتش فتنه تبدیل شود. این استراتژی حساب‌شده، نظام را در یک تنگنای پیچیده قرار می‌داد.



رژیم پهلوی بودند. این یک «نبرد واپسین» برای جریانی بود که از طریق نسلی به میدان آمده بود که نه خیانت‌های محمدرضا پهلوی را دیده بود و نه بذل و بخشش‌های رضاخان از خاک وطن را به یاد داشت. غفلت مادر تبیین درست تاریخ معاصر، سبب شد که از یک حکومت وابسته، خشن و سرکوبگر که نماد آن «ساواک» بود، یک نوستالژی کاذب ساخته شود. این یک طنز تلخ تاریخی بود که کسانی دم از بازگشت به دورانی بزنند که کشور از ابتدایی‌ترین زیرساخت‌ها مانند آب، برق و گاز سراسری محروم بود و جز استبداد و وابستگی، دستاورد قابل دفاعی نداشت. متهم کردن نظام جمهوری اسلامی به دیکتاتوری در حالی که رهبران آن ساده‌زیست و در میان مردم هستند، و هم‌زمان آرزوی بازگشت ساواک، اوج بلاهت سیاسی و ناآگاهی تاریخی بود.

فهم مجازی و ساده‌سازی تحولات

این سطح از ناآگاهی تاریخی و ساده‌انگاری تحولات، ریشه در پدیده‌ای به نام «فهم مجازی» داشت. فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، به منبع اصلی تحلیل برای بخشی از نسل جوان تبدیل شده بود. در این فضا، جمهوری اسلامی روزی سه بار سقوط می‌کرد، اما در واقعیت جامعه، مردم مشغول زندگی و کار خود بودند. این شکاف میان «واقعیت مجازی» و «واقعیت میدانی» محصول مدیریت هدفمند شبکه‌هایی چون بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال بود که فرماندهان جنگ، خارج از صحنه نبرد، به دنبال تغییر فهم و ادراک جامعه بودند. این «سیاه‌نمایی مطلق» و تزییق «نامیدی محض»، سبب شد برخی به این باور برسند

فقدان گفتمان ایجابی و رهبری مشخص ویژگی بارز دیگر این فتنه، «فقدان کامل گفتمان ایجابی» بود. از اغتشاشگران پرسیده می‌شد: شما با نظام مخالفید، بسیار خوب؛ اما جایگزین شما چیست؟ چه کسی و با چه برنامه‌ای قرار است کشور را اداره کند؟ پاسخی وجود نداشت. حمله به اموال عمومی مانند اتوبوس شرکت واحد، آمبولانس و خودروهای آتش‌نشانی، نشان می‌داد که این حرکت، یک «گفتمان سلبی» محض و مبتنی بر تخریب است. در هیچ کدام از شعارها و اقدامات، اندیشه‌ای برای ساختن آینده دیده نمی‌شد. این «خشم مطلق» و «فقدان ایدئولوژی»، این سوال را مطرح می‌کرد که رهبران این جنبش بی‌سر چه کسانی هستند؟ در سطح خارجی، رئیس‌جمهور آمریکا یا دیگر مقامات غربی اظهار نظر می‌کردند، اما در داخل، هیچ رهبری کاریزما تیک و مشخصی وجود نداشت که بتواند این جریان را مدیریت و نمایندگی کند. این «فقدان رهبری»، یکی از نقاط ضعف و در عین حال پیچیدگی‌های تحلیل این پدیده بود.

در هیچ‌کدام از شعارها و اقدامات، اندیشه‌ای برای ساختن آینده دیده نمی‌شد. این «خشم مطلق» و «فقدان ایدئولوژی»، این سوال را مطرح می‌کرد که رهبران این جنبش بی‌سر چه کسانی هستند؟ در سطح خارجی مقامات غربی اظهار نظر می‌کردند، اما در داخل، هیچ رهبری کاریزما تیک و مشخصی وجود نداشت

بازگشت نوستالژیک به پهلوی: یک طنز تلخ

در کمال شگفتی، یکی از جریان‌هایی که در این فتنه به دنبال ایفای نقش بود، بازماندگان

ایران است؛ هویتی که با لطف، رحمت و مهربانی درآمیخته و در اشعار حافظ، سعدی و مولانا تجلی یافته است.

تغییر مرجعیت فکری: هدف اصلی دشمن

ریشه بسیاری از این کژفهمی‌ها و هیجانات، در پدیده‌ای به نام «تغییر مرجعیت فکری» نهفته است. دشمن با تمرکز بر «سرمایه اجتماعی» کشور، یعنی نسل جوان، تلاش کرد تا مرجعیت فکری را از نهادهای سنتی و اصیل مانند خانواده، مدرسه، مسجد و روحانیت، به سمت فضای مجازی، سلبریتی‌ها و بازیگران منتقل کند. وقتی فرزندیک خانواده، الگوی خودرانه در زندگی واقعی و محیط اطراف، بلکه در سبک زندگی فلان بازیگر یا سلبریتی جستجو می‌کند، ارتباط او با واقعیت‌ها قطع شده و فهم و ادراکش دستخوش تغییر می‌شود. اینجاست که بازگشت به نقش محوری خانواده، نظام تعلیم و تربیت و دیگر نهادهای هویت‌ساز، برای مقابله با فتنه‌های آینده، به یک ضرورت راهبردی تبدیل می‌شود.

نقش آفرینی عوامل داخلی: سران فتنه ۸۸

در تحلیل عوامل داخلی فتنه ۱۴۰۴، نمی‌توان از نقش «سران فتنه ۸۸» چشم‌پوشی کرد. همان جریانی که در سال ۸۸ با عدم تمکین به رأی مردم و زیر پا گذاشتن قانون، کشور را ۸ ماه درگیر آشوب کرد، در این فتنه نیز به امید دشمن تبدیل شد. بیانیه‌های صادرشده از سوی این افراد و برخی جریان‌های سیاسی همسوی با آنان، مانند «جبهه اصلاحات»، که نظام را به دروغ متهم به کشتن یک دختر کرد اهل سنت می‌کردند، پازل دشمن را تکمیل کرد. استفاده از گسل‌های قومی و مذهبی برای تحریک جامعه، و هم‌صدایی با رسانه‌های معاند، نشان از یک هماهنگی نانوشته داشت. مدیریت این افراد توسط عناصری در خارج از کشور (مانند ارتباط میر حسین موسوی با انوشیروان امیرارجمند،

که ایران سیاه‌ترین و عقب‌مانده‌ترین کشور جهان است و تمام مشکلات عالم در اینجا جمع شده است. این نگاه، چشم را بر روی واقعیت‌ها و پیشرفت‌ها می‌بست و تنها تباهی را به نمایش می‌گذاشت.

شاید مهم‌ترین و خطرناک‌ترین ویژگی

فتنه دی‌ماه ۱۴۰۴، عبور آن از شعارهای گذشته مانند سکولاریسم و لیبرالیسم و رسیدن به یک پدیده ضددینی بود. اگر کسی به جدایی دین از سیاست معتقد است، چرا باید مسجد را که نماد دینداری مردم است، به آتش بکشد؟ این اقدامات نشان داد هدف، هویت دینی ایران است

عبور از سکولاریسم به ضدیت با دین

شاید مهم‌ترین و خطرناک‌ترین ویژگی فتنه دی‌ماه ۱۴۰۴، عبور آن از شعارهای گذشته مانند سکولاریسم و لیبرالیسم و رسیدن به یک «پدیده ضددینی» بود. تا پیش از این، گفتمان غالب مخالفان این بود که با جدایی دین از سیاست یا پذیرش لیبرالیسم، مشکلات حل می‌شود. شعار «زن، زندگی، آزادی» نیز در همین راستا تفسیر می‌شد. اما آنچه در عمل رخ داد، «نه به زن، نه به زندگی و نه به آزادی» بود. خشونت عربیان، نافی زندگی و آزادی بود. حمله به مقدسات دینی، فراتر از لائیسیته و سکولاریسم بود. اگر کسی به جدایی دین از سیاست معتقد است (عیسی به دین خود، موسی به دین خود)، چرا باید مسجد را که نماد دینداری مردم است، به آتش بکشد؟ چرا باید به امامزادگانی که قرن‌ها پناهگاه معنوی مردم بوده‌اند و ربطی به ساختار حکومت ندارند، جسارت کند؟ این اقدامات نشان داد که هدف، نه فقط حکومت، بلکه «هویت دینی و ملی»



نیز آغاز گردد. دشمن به جریان اصلاحات تندرو به عنوان یک مرحله گذار نگاه می‌کرد تا پس از فروپاشی احتمالی، یک جریان کاملاً غرب‌گرا و معتقد به «معامله با کدخدا» را بر سر کار بیاورد. این نقشه، اگرچه دقیق طراحی شده بود، اما باز هم سه عنصر کلیدی را در محاسبات خود لحاظ نکرده بود: عنایت الهی، تدبیر رهبری و حضور بصیرانه مردم.

توبه، محاکمه و بصیرت برای آینده

فتنه دی ماه ۱۴۰۴ با تمام تلخی‌ها و هزینه‌هایش، درس‌ها و عبرت‌های بزرگی به همراه داشت. سران فتنه و عوامل داخلی آن، متهم ردیف اول این خیانت بزرگ هستند. آن‌ها باید ابتدا نزد خداوند و سپس در پیشگاه ملت نجیب ایران توبه کنند؛ ملتی که روزی به آن‌ها اعتماد کرده و آنان را به ریاست مجلس و نخست‌وزیری رسانده بود. حمایت رسانه‌هایی چون بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال از این افراد، خود بهترین گواه بر ماهیت آنان است. عطف و نظام و صبر مردم، حدی دارد و دستگاه قضایی باید با قاطعیت با مسببان اصلی این خون‌های ریخته‌شده برخورد کند. نظام اسلامی با موفقیت از این فتنه عبور کرد، اما باید هوشیار بود که فتنه‌های آینده، پیچیده‌تر و سخت‌تر خواهند بود. بلوغ و بصیرت مردم که در صحنه‌هایی چون ۲۲ دی و ۲۲ بهمن تجلی یافت، بزرگ‌ترین سرمایه برای عبور از این گردنه‌های سخت است. مردم با وجود تمام مشکلات معیشتی، نشان دادند که پای انقلاب، هویت ایرانی و اسلامی خود ایستاده‌اند و هرگز ذلت حاکمیت یزیدیان زمان را نخواهند پذیرفت.

عضو سازمان منافقین) و دستگیری برخی چهره‌ها مانند ابراهیم اصغرزاده در حین ارتباط آنلاین با سازمان فدائیان خلق، عمق فاجعه و ارتباط این جریان با دشمنان تاریخی ملت ایران را بیش از پیش آشکار ساخت.

سقوط اخلاقی و سیاسی جریان اصلاحات

فتنه دی ماه ۱۴۰۴، نقطه پایانی بر اعتبار سیاسی و اخلاقی بخشی از جریان اصلاحات بود. بیانه‌های افتضاح‌آمیز و تحلیل‌های غلطی که به چهره‌هایی مانند سید محمد خاتمی و حسن روحانی ارائه می‌شد، آنان را نیز پاسوز اقدامات افراطی سران فتنه کرد. اعلامیه‌هایی که نه تنها هویتی برای خود باقی نگذاشتند، بلکه هویت ملی را نیز هدف قرار دادند. این فتنه، آبروی عوامل داخلی خود را برد و اقتدار نظام و بصیرت ملت، آنان را به تعبیر رهبر معظم انقلاب «له» کرد. جریان اصلاحات اگر می‌خواهد در سپهر سیاسی ایران باقی بماند، ناگزیر است که حساب خود را از اصلاح‌طلبان تندرو، ساختارشکن و نگاه به خارج جدا کند. جریان اصلاحات متدین و معتقد به نظام، باید صف خود را از کسانی که به دنبال تغییر پارادایم و براندازی هستند، مشخص نماید.

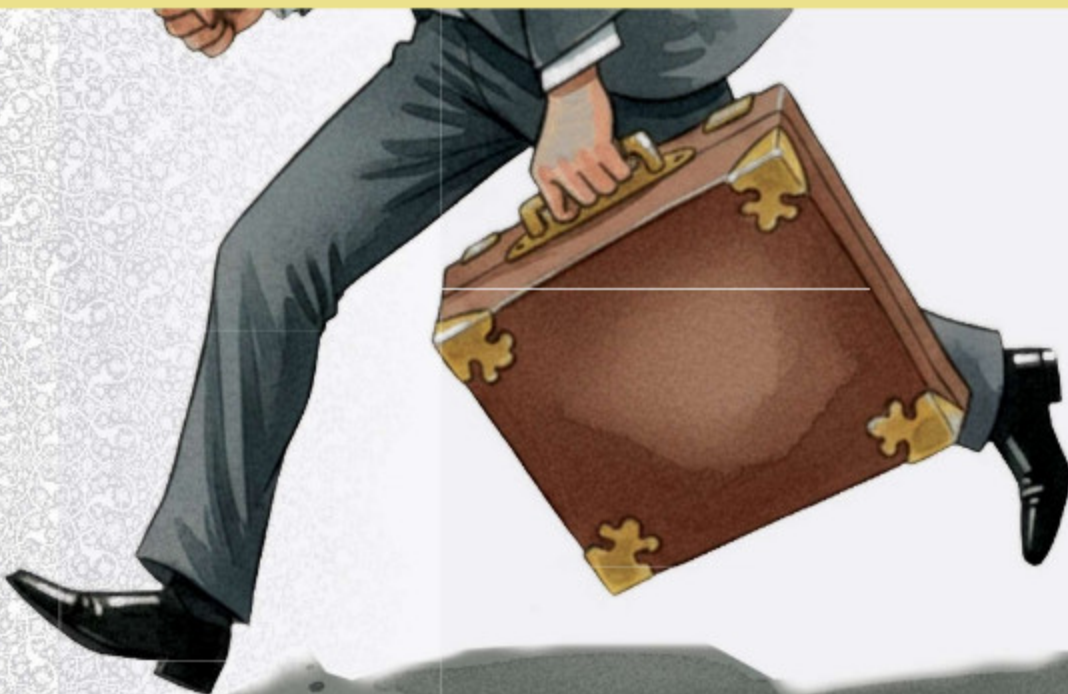
نقشه ترکیبی دشمن: از جنگ خیابانی تا تهاجم خارجی

نقشه دشمن در این فتنه، یک نقشه ترکیبی و چندمرحله‌ای بود. برخلاف جنگ ۱۲ روزه که با حمله نظامی آغاز شد، این بار سناریو با جنگ خیابانی کلید خورد. برنامه این بود که پس از چند روز درگیری و سقوط احتمالی برخی شهرها، نیروهای پیاده نظام دشمن (از بقایای پهلوی و منافقین گرفته تا گروه‌های تروریستی دیگر) از مرزهای شرقی و غربی وارد کشور شوند و هم‌زمان، حمله نظامی خارجی



تکفیر؛ پیاده‌نظام طرح‌های ژئوپلیتیک استعمار نوین

بازخوانی دکترین دفاع میهنی فرامرزی به مثابه الگوی
مقابله با هژمونی غرب مقام معظم رهبری





خودجوش، بلکه جزئی جدایی ناپذیر از معماری جنگ ترکیبی نظام سلطه محسوب می‌شوند. آمریکا از یک سو با ایجاد بحران‌های اقتصادی و مشروعیت‌زدایی و از سوی دیگر با به کارگیری این گروه‌ها به عنوان دارایی‌های راهبردی، هزینه‌های نظامی خود را بر نیروهای نیابتی تحمیل می‌کند. در این میان، پیوند دادن ایدئولوژی با مدل نظامی، گروه‌های تکفیری را در قامت یک سازمان تروریستی با ظرفیت‌های فرامرزی و درون‌دینی درآورده است.

این مهره‌های منحرف در جهت‌گیری خود، اسلام را نه به مبارزه با غرب و صهیونیسم، بلکه به سمت جنگ داخلی و درون‌مسلمانان هدایت می‌کنند. در ادبیات قدیمی‌تر، این جریان با فعال‌سازی شعار «اسلام علیه اسلام»، تمدن اسلامی را از درون فرسوده می‌کند. این فرسایش باعث کاهش پتانسیل رقابت کشورهای اسلامی با تمدن غرب می‌شود و در نهایت، زمینه را برای هژمونی رژیم صهیونیستی و نفوذ کامل غرب فراهم می‌سازد. بنابراین، تکفیر نباید صرفاً یک پدیده مذهبی تلقی شود، بلکه به تعبیر فنی‌تر، کاتالیزور زیستی نظام سلطه است که در عرصه جغرافیایی، با جنگجویان نیابتی و در عرصه ایدئولوژی با ایجاد جنگ‌های مذهبی، سرعتی به اهداف استعمار نوین می‌بخشد.

مهندسی فروپاشی هویت ملی و انسجام اجتماعی

یکی از اهداف بنیادین نظام سلطه در این استراتژی، تضعیف مفهوم «دفاع میهنی» و از میان برداشتن انسجام داخلی جوامع اسلامی است. گروه‌های تکفیری به عنوان ابزار اصلی در این زمینه عمل می‌کنند و

پوپا: در عصر حاضر، تحولات ژئوپلیتیک غرب آسیا و شمال آفریقا نشان‌دهنده تغییر پارادایم در شیوه‌های مداخله نظام سلطه است. دیگر اشغال مستقیم سرزمین‌ها و لشکرکشی‌های کلاسیک، تنها ابزار استعمار نیستند. الگوی جدید، بر پایه جنگ‌های ترکیبی و نیابتی استوار شده و به جای تهاجم سخت، بر فرسایش درونی جوامع و انقیاد ذهنی تمرکز دارد. در این میان، پدیده تکفیر نه به عنوان یک انحراف عقیدتی خودجوش، بلکه به مثابه جزئی جدایی ناپذیر از معماری جنگ استعمار نوین ظهور کرده است. گروه‌های تکفیری در این مدل، نقش پیاده‌نظام طرح‌های ژئوپلیتیکی را ایفا می‌کنند که هدف اصلی شان، فرسودن قدرت ملی دولت‌های مستقل، ایجاد گسل‌های پایدار در ساختار اجتماعی و مذهبی جوامع، و در نهایت، هموارسازی بستر هژمونی رژیم صهیونیستی در منطقه است. درک این ماهیت چندوجهی، جمهوری اسلامی ایران را به تدوین دکترین «دفاع میهنی فرامرزی» سوق داده است؛ رویکردی که مرزهای جغرافیایی را فراتر از قلمروهای فکری و فرهنگی جهان اسلام می‌بیند. آنچه در ادامه می‌آید، یادداشت تحلیلی **حجت‌الاسلام دکتر مهدی مشککی باف مقدم**، مدرس سطوح عالی حوزه علمیه و دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، در تبیین ابعاد این نبرد نوین و راهبرد مقاومت تمدنی است.

پوسته ایدئولوژیک و هسته کارکردی

برای درک صحیح پدیده تکفیر باید میان پوسته ایدئولوژیک و هسته کارکردی گروه‌های تکفیری تفاوت قائل شد. پوسته این گروه‌ها، ایدئولوژی تکفیری و قرائت‌های افراطی از متون دینی است اما هسته اصلی آن‌ها در کارکرد عملی، تأمین مالی، جهت‌گیری عملی و استراتژیک نهفته است. در عمل، این گروه‌ها نه یک انحراف

که گروه‌های تکفیری نه تنها به ثبات ناکرده‌اند، بلکه حضور نظامی آمریکا را توجیه و تثبیت کرده‌اند. در سوریه، حمایت تسلیحاتی سنگین از گروه‌های تکفیری با هدف سرنگونی دولت قانونی، منجر به ناامنی‌های سیستماتیک شد که در نهایت بهانه‌ای برای بازگشت و تثبیت حضور نظامی آمریکای آمریکا گردید. علی‌رغم ادعاهای رسمی مبارزه با تروریسم، ایالات متحده آگاهانه از نابودی کامل این گروه‌ها به‌ویژه در منطقه شرق فرات جلوگیری کرد تا بتواند بهانه‌ای برای غارت منابع و کنترل مسیرهای ترانزیتی داشته باشد.

در عراق، پس از خروج ظاهری آمریکایی‌ها و سقوط صدام، ظهور داعش با هدف بازگرداندن پایگاه‌های نظامی آمریکا تدارک دیده شد. دولت عراق که قصد خروج کامل نیروهای آمریکایی را داشت، تحت تهدید تکفیری مجبور به پذیرش توافق نامه‌های امنیتی جدید شد که به بازگشت و استقرار مجدد پایگاه‌های نظامی در این کشور منجر گردید. در افغانستان نیز، پس از دو دهه اشغالگری که نتیجه‌ای جز تقویت افراط‌گرایی نداشت، ظهور داعش خراسان به‌عنوان ابزاری برای مزاحمت در پروژه‌های اقتصادی چین و روسیه صورت گرفت. در هر سه مورد، گروه‌های تکفیری با عنوان اهرم تنظیمگر ورود میدانی به کار گرفته شدند تا استقلال و امنیت ملی این کشورها سست گردد.

ساختار جدید امنیتی و همگرایی عرب و اسرائیل

تکفیر با معماری جدید امنیتی از طریق همکاری‌های عربی و صهیونیستی تقویت می‌گردد. تلاش‌های ویژه‌ای در منطقه صورت گرفته تا کشورهای عرب با رژیم غاصب صهیونیستی گره بخورند که یکی از پیچیده‌ترین کارکردهای گروه تکفیری در سال‌های اخیر، ایفای نقش کاتالیزور همگرایی بوده است. این

بابر جسته کردن هویت‌های فروملی مانند هویت‌های قومی و مذهبی، پیوندهای ملی را که بر اساس هویت ملی شکل گرفته‌اند، از بین می‌برند. وقتی انسجام داخلی فرو می‌ریزد، سنگ بنای دفاع میهنی که مبتنی بر اتحاد ملی است، نیز سست می‌شود. در جوامع چندقومی منطقه غرب آسیا، هویت قومی و مذهبی به سرعت جای خود را به روابط قبیله‌ای و فرقه‌ای می‌دهد؛ همان‌گونه که در سوریه، لیبی و عراق مشاهده شد. تلاش اصلی این گروه‌ها این است که مفاهیم وحدت‌بخش را به موضوعات نزاع‌آفرین تبدیل کنند و با مطرح کردن کثیف‌ترین القاب برای مسلمانان، امکان بسیج ملی در برابر تهدیدهای خارجی را از بین ببرند.

این فرآیند تجزیه و تضعیف انسجام ملی، در چهار مرحله قابل تبیین است: نخست، ایجاد یک قطبی‌سازی اجتماعی و شکاف‌های آستی‌ناپذیر بین مذاهب و اقوام. دوم، بی‌اعتبارسازی نهادهای ملی و معرفی ارتش و نیروهای امنیتی به‌عنوان ابزارهای کفرآمیز. سوم، ارائه خدمات اولیه توسط گروه‌های تکفیری در قالب دولت‌های موازی و ایجاد یک مشروعیت جایگزین. و در نهایت، نابودی نمادهای تمدنی و مفاخر هویت‌ساز که باعث قطع پیوند مردم با گذشته ملی خود می‌شود. در این میان، رسانه‌های غربی با همزیستی با جریان تکفیر، نقش کلیدی در ایجاد و تأمین خوراک پروژه‌های اسلام‌هراسی بر عهده دارند و با بازنمایی چهره‌ای خشن از اسلام، زمینه توجیه مداخلات نظامی و اشغالگری را برای افکار عمومی غرب و شرق فراهم می‌کنند.

سهم تکفیر در تثبیت حضور استعماری

در بررسی بحران‌های ساختاری سوریه، عراق و افغانستان، به صراحت می‌توان مشاهده کرد



مردمی‌سازی شده در مقابل مدل امنیتی مبتنی بر نیروهای نیابتی تکفیری به وجود بیاید. از سوی دیگر، پیوند قدرت در دل نیروها ایجاد می‌شود تا هم‌توان نظامی پیشرفته و هم‌آرمان‌گرایی واقعی در آن نهادینه گردد.

سوم، دکترین دفاع پیش‌دستانه در میدان اجرامی‌شود تا کانون‌های تهدید تکفیری شناسایی و قبل از عملیاتی شدن در مرزهای ایران از بین برود. و در نهایت، حاکمیت ملی دولت‌ها حفظ می‌شود؛ زیرا مداخلات استعماری به سمت حذف حاکمیت ملی حرکت می‌کند و ایران تلاش دارد دولت‌های همسایه‌ای مانند افغانستان و سوریه قوی باشند تا بتوانند مسائل خود را روی پای خود حل کنند. این راهبرد باعث شد که ایران به لنگرگاه در منطقه بدل شود و به ملت‌ها بیاموزد که دفاع میهنی واقعی تنها از طریق تکیه بر ظرفیت‌های درونی و اتحاد با نیروهای اصیل منطقه‌ای محقق می‌شود.

تأمین مالی و شبکه‌های اقتصادی تکفیر

برای تأمین حیات خود، گروه‌های تکفیری نیاز به شبکه‌ای پیچیده از حمایت مالی و نیروهای فکری دارند. ریشه‌های فکری این جریان در سلفی‌گرایی تکفیری نهفته است که تلاش نفوذی و قشری‌گرا دارد و بر جلوگیری از نوآوری‌های فکری و مذهبی متمرکز است. این اندیشه انحرافی در خدمت منافع استعمارگرا قرار گرفته و توانسته جنگ مذهبی و انرژی‌جویان اسلامی را به سمت تخریب یکدیگر جهت دهد.

اقتصاد سیاسی تکفیر پیوندی عمیق با بازارهای جهانی و سیاست‌های استعماری دارد. منافع ملی غارت می‌شود، تسلط بر میدان‌های نفتی ایجاد می‌گردد و قاچاق

گروه‌ها بستری را فراهم می‌کنند که دستگاه اطلاعاتی رژیم غاصب و کشورهای عرب تحت هدایت آمریکا با هم همکاری کنند و این همکاری مخفی به سمت همکاری رسمی حرکت یابد.

نخستین نمونه عینی این همگرایی در منطقه، پیمان ابراهیم است که تلاش برای شکل‌گیری ناتوی عربی-صهیونیستی بود. این پیمان از یک سو محاصره ژئوپلیتیک ایران را رقم می‌زند و از سوی دیگر عادی‌سازی امنیتی را به جای مبارزه با اسرائیل تبدیل می‌کند. هم‌زمان، یکپارچگی پدافندی ایجاد می‌شود و سامانه‌های راداری و موشکی در کشورهای عربی به بهانه مقابله با حملات پهپادی و موشکی گروه‌های تکفیری مستقر می‌شوند. گروه‌های تکفیری با ایجاد ناامنی سیستماتیک، وابستگی امنیتی مضاعفی را در منطقه به وجود می‌آورند.

نکته مهم‌تر این است که اسرائیل رسماً از برخی جریان تکفیری به عنوان ابزار راهبردی برای تجزیه کشورهای پیرامونی خود استفاده می‌کند. ارتش‌های ملی را تضعیف می‌کند و برترین نظامی خود را در منطقه تضمین می‌نماید. در مقابل، دکترین مقاومت و دفاع میهنی فرامرزی، الگوی راهبردی مقابله با این جریان به حساب می‌آید. جمهوری اسلامی ایران با مبارزه با استعمار نوین، این دکترین را بر پایه نظریه مقاومت تدوین کرده است که اصل آن بر این پایه استوار است که امنیت ملی در دنیای امروز امری به‌هم‌پیوسته است.

مؤلفه‌های چهارگانه الگوی مقاومت ایران

الگوی مقاومت ایران چهار مؤلفه اساسی دارد که در برابر مدل امنیتی وارداتی غرب عمل می‌کند. از یک سو، مردمی‌سازی امنیت با گسترش نیروهای مردمی از حشد شعبی عراق تا انصارالله یمن صورت می‌گیرد تا امنیت

قدرت‌های منطقه‌ای و ممانعت از همگرایی اقتصادی به‌ویژه در منطقه اوراسیا استفاده کند و تلاش نماید که مدام در این منطقه سنگ اندازی‌ها و چوب‌لای کردن‌های جدی‌تری را در چرخه اقتصادی رقم بزند.

بر همین اساس، پیش‌بینی می‌شود روندهای کلیدی در سیاست‌های آینده آمریکا در چهار پارامتر قابل‌تصور باشد. نخست، انتقال تدریجی هسته‌های عملیاتی از شامات به سمت آسیای میانه، قفقاز، روسیه، چین و ایران است. در گام اول، آمریکا بر جغرافیای متغیر تهدید تمرکز خواهد کرد. در گام دوم، ناامنی‌های کنترل‌شده را در مسیرهای ترانزیتی ایجاد می‌کند تا امنیت به کالایی تبدیل شود که تنها توسط شرکت‌های امنیتی غرب قابل تأمین است. مسیر ترانزیتی جاده ابریشم جدید را که در تمام شاهراه‌ها و خردراه‌ها دارد تلاش می‌کند ایجاد ناامنی کند، یعنی تکفیر در خدمت دیپلماسی تجاری قرار گیرد.

گام سوم، تلاش برای ترکیب تکفیر با شورش‌های اجتماعی است. از زیست‌محیطی، بحران اقتصادی، بحران اجتماعی و امثال اینها در کشورهای منطقه استفاده می‌کنند تا هسته‌های تکفیری را روی این اعتراضات مردمی سوار کنند و آن‌ها را به جراحات‌های داخلی تبدیل نمایند. در گام آخر نیز از گروه‌های نوین استفاده می‌شود. گروه‌هایی مانند داعش تلاش می‌کنند چهره‌ای میانه از خود به تصویر بکشانند و از آن حالت وحشیانه، سربریدن و آدم‌کشی‌های وحشیانه تبدیل به یک گروه سیاسی شوند و ماهیت تکفیری پیش‌فون خود را برای عملیات‌های آینده حفظ نمایند.

ایالات متحده به دنبال جایگزین کردن راهبردهای جدید در استفاده از گروه‌های تکفیری است نه اینکه آن‌ها را حذف کند. آن‌ها به دنبال این هستند که گروه‌ها به سمت جنگ‌های نامتقارن،

نفت به بازارهای جهانی صورت می‌گیرد. حمایت‌های دلارهای نفتی نیز این گروه‌ها را زنده نگه می‌دارد و ثروت ملی کشورهای منطقه به سمت مدارس تکفیری و هسته‌های تروریستی منتقل می‌شود تا از گسترش بیداری اسلامی جلوگیری گردد. همچنین، استفاده از ارزهای دیجیتال مانند بیت‌کوین که نظارت بین‌المللی ندارد، کجایی سریع مالی را برای آن‌ها رقم می‌زند.

علاوه بر این، یکی دیگر از منابع تأمین مالی، تجارت سیاه، قاچاق اشیاء عتیقه، گروگان‌گیری، سرقت و غارت بانک‌های مرکزی در مناطق اشغال‌شده است. این موارد نشان می‌دهند که برای تضعیف پایدار این گروه‌ها باید دوگانه‌ای در جهان مطالبه شود: یک سونهضت علمی که علمای جهان اسلام را در مقابل روابط فکری تکفیریان به کار بگیرند و مشروعیت دینی آن‌ها را سلب کنند و سوی دیگر شفافیت مالی که سرنخ‌های مالی آن‌ها را که به موسسات مالی غرب و سرویس‌های اطلاعاتی گره خورده، افشا نمایند تا چهره واقعی مدعیان جهاد برای افکار عمومی جهان روشن شود.

آینده‌نگری و دگردیسی استراتژیک تکفیر

در دهه دوم قرن بیست و یکم، دگردیسی‌های قابل توجهی در سیاست ایالات متحده در قبال گروه‌های تکفیری به وجود آمده است. ایالات متحده خود را هیچ‌گاه حذف نخواهد کرد، بلکه به تغییر سیاست در نحوه به‌کارگیری این گروه‌ها دست خواهد زد. احساس بنیادین این است که با تغییر موازنه قدرت، تلاش می‌شود تکفیر از حالت بازیگر میدانی به مزاحم‌های راهبردی مدیریت‌شده تغییر وضعیت دهد. ایالات متحده تلاش می‌کند که در آینده نیز از این گروه‌ها به عنوان ابزارهایی برای مهار



اتفاق می‌تواند استفاده شود. در گام سوم، در برابر استعمار فرا نو، هوشیاری جدی باید رقم بخورده و باید هوشمندانه بود. پیرامون شیوه‌های نوین دشمن به‌ویژه در فضای مجازی که باورسوزی را رقم می‌زنند. باید بریم به سمت باورسازی؛ باورسازی هدفش سلب روحیه مقاومت ملت‌هاست. وقتی تمام شما باختی، بابا الکی جهان چیزی نیست.

با این سبک تفکرهای شل‌کننده اجتماعی، ملت‌ها سعی می‌کند بدن اجتماعی را به سمت تعابیر عادی شده پیش ببرند. شما باید نقطه مقابل بتوانید موضع بگیرید. چهارمین نکته، مسئله عدالت اجتماعی و توسعه مناطق مرزی است. می‌توانید آن زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی جذب نیرویی که توسط تکفیری‌ها مثل تبعیض که همیشه مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد را از بین ببرید.

پاسخگویی به تهدیدهای هویتی و تمدنی نکته‌پایانی این است که دفاع میهنی در قرن بیست و یکم، صیانت از مرزهای هویتی است. اگر دشمن بتواند در ذهن جوانان مسلمان، آن خشونت را به‌عنوان تنها راه مقابله با ظلم معرفی کند یا برعکس اسلام را بتواند به‌عنوان دین تجرید جلوه دهد، پیروزی میدان آن‌ها قطعی خواهد شد. به همین خاطر، راهبرد آینده ایران باید بر پایه خردورزی انقلابی، وحدت اسلامی و بصیرت رسانه استوار شود تا نفوذ استعمار نوین را در تمام ابعادش خنثی کند.

نکته‌نهایی بخش جدایی‌ناپذیر از مکانیسم‌های سلطه در عصر استعمار نوین، پدیده تکفیر است. این جریان که انسجام را از بین می‌برد، پروژه اسلام‌هراسی را تسهیل می‌کند، تسهیل‌گر حضور نظامی

خرابکاری‌های سایبری و امثال اینها حرکت کنند تا تکفیری‌ها اهرم فشار باقی بمانند و در مذاکرات و رقابت‌های ژئوپلیتیک بتوانند نقش آفرینی کنند.

بازتعریف راهبرد دفاعی ایران

در این نقطه است که ایران باید آینده خود را در عرصه راهبردهای به‌کار گرفته شده بازتعریف کند. یعنی باید از راهبردهای جدیدی استفاده شود. با توجه به اینکه جنگ استعماری دارد تغییر شکل می‌دهد، راهبرد آینده ایران باید از سطح دفاع نظامی مرزی به سطح دفاع جامعه تمدنی ارتقا پیدا کند. دشمن به‌درستی درک کرده که در میدان‌های سخت، آن دستاورد مکتوب خود را سال‌هاست کسب نکرده و حتی کشورهایی مثل سوریه که به سقوط کشانده شد، تبدیل به حیاط خلوت خود نشده است.

تمرکز دشمن روی جنگ نرم، جنگ شناختی و نفوذ است. این دفاع میهنی که سال‌ها در دستور کار ما قرار داشته، باید گسترش حوزه داشته باشد؛ یعنی حوزه‌های فکری و اندیشه به‌عنوان خط مقدم تعریف شود، نه صرفاً حوزه‌های سخت و نظامی. در گام اول، محور اصلی راهبردهای آینده ایران باید بر تقویت نرم و جاذبه‌های تمدنی متمرکز شود. الگویی از اسلام ارائه شود که پاسخگوی نیازهای اجتماعی باشد، پاسخگوی نیاز اقتصادی نسل جوان باشد و مانع از گرایش آن‌ها به سمت افراط‌گرایی شود.

از یک سو، دیپلماسی علم و دیپلماسی مذهب باید فعال شود. باید ارتباط عمیقی و پیوند نهادی با نهادهای دینی جهانی برقرار شود؛ چه نهادهای اهل سنت و چه نهادهای تشیع. با برقراری ارتباط‌های عمیق نهادی در عرصه مذهبی و علمی، می‌توان تفکر وهابی و تکفیری را منزوی کرد. ظرفیت خود اهل سنت برای این

بیگانه است و تلاش می‌کند تا از سر همگرایی در اوج خود بکاهد و همان کاری که معماران ژئوپلیتیک واشنگتن و تل‌آویو می‌خواهند اتفاق بیفتد را رقم بزنند. گروه‌های تکفیری سربازان پیاده‌نظامی با ایدئولوژی نظام سلطه هستند که هزینه‌های استعماری را کاهش می‌دهند و جهان اسلام را در چرخه ویرانی و وابستگی نگه می‌دارند.

بنابراین، باید جمهوری اسلامی ایران به سمت دکترین مقاومت با رویکرد تمدنی حرکت کند؛ یعنی از مقاومت منطقه‌ای به سمت مقاومت تمدنی برود. این حرکت می‌تواند به آینده مطلوبی منجر شود که در نهایت درک شود نبرد با تکفیر، نبردی برای بقای تمدن است. تا زمانی که استعمار نوین بازتولید می‌کند و تکفیر را به عنوان ابزار به کار می‌گیرد، باید ما نیز به سمت حذف آن به شکل تمدنی حرکت کنیم. نبرد با تکفیر، نبرد برای حفظ هویت و حیات تمدن اسلامی در برابر حمله‌ای است که از درون و با ته‌اجمی نرم و سخت، به دنبال فروپاشی بنیان‌های آن است. این مسیر، تنها مسیر نجات و بقا برای جهان اسلام در مواجهه با طرح‌های شوم استعماری نوین است.



کتابخانه

اکبر پوست چیان

چراغ هدایت در تاریکی فتنه‌ها

تدبیر ولی و دکترین دفاع تمدنی
در برابر جنگ ترکیبی نوین

در جهان امروز، که پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک و نبردهای شناختی، مرزهای سنتی تقابل را دگرگون ساخته است، درک ماهیت تهدیدات و تدوین دکترین‌های دفاعی متناسب، حیاتی‌ترین وظیفه یک جامعه محسوب می‌شود. دیگر نمی‌توان با نگاهی صرفاً نظامی به پدیده‌هایی نگریست که ریشه در جنگ‌های ترکیبی و فرسایش هویت دارند. نبرد کنونی، نبردی بر سر بقای تمدن‌هاست؛ جایی که دشمن به جای اشغال فیزیکی سرزمین‌ها، به



حقیقت قرآنی است که پیروزی در نبردها، بیش از قدرت نظامی، نیازمند استقامت و وحدت درونی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فِيهِ سَبِيلًا وَتَذَهَبَ رِيحِكُمْ وَأَصْبَرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (سوره انفال، آیه ۴۶). این آیه به روشنی هشدار می‌دهد که تفرقه و تنازع، منجر به شکست و از دست رفتن قدرت و شوکت می‌شود. تدبیر ولی امر، دقیقاً در راستای جلوگیری از این تفرقه و تقویت استقامت عمل می‌کند.

بر این اساس، این ویژه‌نامه در پی تبیین این حقیقت بنیادین بود که در مواجهه با تهدیدات پیچیده و مرموز دشمن، تدبیر الهی و استقامت ملت، ضامن شکست‌ناپذیری است. این تدبیر، با تبدیل تهدید به فرصت، نه تنها امنیت را حفظ می‌کند، بلکه زمینه را برای رشد و پیشرفت تمدنی و بازگشت به هویت اصیل اسلامی فراهم می‌سازد. در نهایت، پیروزی از آن ملتی است که با حفظ وحدت و بصیرت، تحت هدایت رهبری حکیم، در مسیر مقاومت پایدار گام برمی‌دارد.

دنبال فروپاشی از درون و تسخیر اذهان است. در این میدان، ابزارهای سلطه نه تنها تانک و موشک، بلکه شبهه، نفوذ و تفرقه هستند که هدف نهایی‌شان، سلب روحیه امید و از بین بردن انسجام اجتماعی است.

اینجاست که نقش محوری تدبیر ولی امر، به عنوان نقطه ثقل و سنگرگاه اصلی در برابر طوفان فتنه‌ها نمایان می‌شود. تدبیری که برآمده از بصیرت عمیق و شناخت دقیق از ذات استعماری دشمن است؛ ذاتی که امام راحل (ره) آن را «جنگ طاغوتی» نامیدند و بر لزوم تفکیک آن از «دفاع مقدس» تأکید کردند. این تدبیر، نه یک واکنش منفعلانه به رویدادها، بلکه یک راهبرد فعال و پیش‌دستانه است که با آینده‌نگری، مرزهای تهدید را فراتر از جغرافیای مرزی، تا عمق مرزهای هویتی و اعتقادی می‌بیند. در این هندسه، رهبری حکیمانه، با جلوگیری از خطاهای محاسباتی داخلی و حفظ آرامش عمومی، جامعه را از افتادن در دام تفرقه و یأس باز می‌دارد.

دفاع در این سطح، دیگر محدود به صیانت از مرزهای فیزیکی نیست؛ بلکه به دفاع میهنی فرامرزی ارتقا می‌یابد. این دکترین، بر این اصل استوار است که امنیت در دنیای امروز، امری به هم پیوسته است و نمی‌توان در برابر تهدیدی که مرزهای فرهنگی و اعتقادی را هدف قرار داده، به مرزهای جغرافیایی اکتفا کرد. این رویکرد، پدیده‌هایی چون تکفیر رانه صرفاً انحرافات مذهبی، بلکه ابزاری راهبردی در دست نظام سلطه برای ایجاد جنگ نیابتی و فرسایش تمدنی می‌داند. مقابله با این پدیده، مستلزم یک راهبرد تمدنی است که بر توانمندسازی درونی، مردمی‌سازی امنیت و تقویت پیوندهای فرهنگی و مذهبی تکیه دارد.

مقاومت تمدنی، در واقع بازگشت به این



کانال و سایت دفتر ارتباطات فرهنگی

کانال دفتر ارتباطات فرهنگی
<https://eitaa.com/difqom>

سایت دفتر ارتباطات فرهنگی
<http://dpfqom.iki.ac.ir>

آرشیو محتوای تولیدی دفتر در سایت دفتر
<https://dpfqom.ir/media>

آرشیو محتوای تولیدی دفتر در آپارات
<https://www.aparat.com/dpfqom>

سایت نشریه فرهنگ پویا
[/https://puya.nashriyat.ir](https://puya.nashriyat.ir)

کانال نشریه فرهنگ پویا
https://eitaa.com/farhang_puya

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۰۲۵ - ۳۶۶۲۴۸۱ تماس حاصل فرمایید

قم / خیابان امام (ره) / چهارراه غفاری / خیابان ایستگاه / کوچه به علی / کوچه ۱۲ / پلاک ۲۷

